

UNIVERSAL  
LIBRARY

**OU\_228974**

UNIVERSAL  
LIBRARY









چندین خط سخت که آخرین آنها جبرشده به هر دو دفاتر مذکور القدر در روز دوشنبه ۱۳۰۳  
 مطابق ۵ ربیع الاخر ۱۳۰۳ فہمائش نامہ از حکم معتمد دارالمہام علمائے دین بر مضمون  
 فری در رسد۔

فہمائش سے کننے الواقع یہ کارروائی نہایت افسوسناک ہے اب  
 نہایت سختی کے ساتھ کتاب مولوی عبدالمصطفیٰ صاحب شریعت سے طلب ہوئی ہے۔ فقط  
 اگر صاحبان انصاف را این قدر کافی است قلم خود را نگاہ میدارم و حوصلہ بخاری برم  
 ہر چند کہ از امدادی اندیشہ بنایم کہ ہر جہ نعلم آید نہ گوئیم۔ ولی آنان اندیشہ دارم کہ گروہی ہے  
 لاضافہ نامہ منتخب حل بر بی تہجیبی بندہ نماید۔

دیکھو ان کہ بعضی از صاحبان ہم و کرم نیز عنایتی فرمودند و در مد و طبع کتاب مذکور و پیمین در  
 مد و طبع این کتاب بہرگز بخواب حساب کنند کیونکہ مبلغ را در این مہر مہر بہر کہ ہزار ہا کس در یک  
 شب بیکہ ہندی عنایت می فرمایند و در سال اقل پنجاہ کتب بہر جان کونہ اعمال صرف میشود  
 خدای من گواہ است کہ چگونه حصول کردہ ام۔ البتہ بعضی بحال معقولیت دادہ اند و لے  
 بعضی دیگر بحال نامعقولیت و در دسر دادہ اند اگرچہ بندہ نام مسیح فرقتہ را بطلم نئی نام چند نکتہ  
 را در این مقام اشارہ می کنم ہر ابی عبرت۔ (۱) ہنکہ ہنکامیکہ در میان مسلمانان دہ ہر سالے  
 کردہ ہنکہ سہ رفاص و قواد و شہاد و اشال بینا میرود این است حالت کمال و اہل  
 کمال۔ (۲) دین ریاست حال اضوابط و قوانین می باشند و جریان آہنایدست کسانلی است  
 کہ ہر بی۔ اسے و ایم اسے می باشند پس چہ باید باشد حالت کن ریاستہائے کہ این  
 ضوابط و قوانین و اشخاص در آہن نیستند۔ (۳) ہنکہ ہنکامیکہ مردم فرنگ چہل  
 پنجاہ مجلد کتاب را در اندک زمانی طبع می کنند و لکھا از آرزو بہ قیمت ہای گران میفرشند  
 حالت یک سالہ کہ پنجاہ یا صد صفحہ است در میان مسلمانان این است چہ در جمع آوری  
 زر و چہ در طول ایام طبع آن۔ (۴) از بس ہر میان مسلمانان شہاد و قلاش سیدانشد اند  
 بر انسان و آدم معقول ہم اعتمادی نیست و خشک و تر با ہم می سوزند۔ چنانچہ بندہ بے  
 نہایت شرمندہ ہم کہ این مبلغ قلیل کھا آبروی مرا بزخاک ریزد و البتہ بسیاری ہم مراد

شمارش یاد آن محسوب ننوده اند چنانچه وقتی نواب اکبر خجک بهادر شکایتی فرمود که تو مسلمانی  
از من گرفتی و هنوز کتابی بمن نرسیده - الحق صوم این تقاعد از جانب ناظم تعلیمات است  
بر خجک تقویت آن بر بنده است - و باید دانست که چون بنده در این ملک از همه کس  
ناخوشتر کسی که مان نکند که از صاحبان مطایع و کتاب خوشم و مشک آنها هم خالی از جرم نیستند -  
بهر حال بهتر نظری آید که نام نامی دو اسم گرامی عنایت گشتندگان سابق و لاحق را  
در همین کتاب ذکر نمایم و شکر و احسان آنها را نیز بجا آورم و وعده نمایم که اگر آن کتاب سابق  
الذکر دیگر بمن برسد و طبع آن ممکن باشد با کمال عذرواهی از آن هم هر یک را جلدی بیع  
و لایه لطف و کرم خود بنده را معاف دارند و آن مبلغ را بنده بخش فرمایند - ولی خاطر  
جمع باشند که اگر بنده را قدرت و دستگاہی بودی که کتب در سالهات خود را طبع کنم  
برای این گونه و آنها خرم با آبروی خود را بر خاک نمی کشم - و دیگر آن من هم چون دیگران  
منظر وقت استم که اگر ممکن شود و گھماز این ریاست را بر من و گاهی بر این لقمه های ناچسب  
دهن نخواهم داشت - فقط

## صاحبانی که دو بار عنایت نموده اند

عالیجناب نواب عمار خجک بهادر	عه	عالیجناب آقا شیخ فخری تعلقه دار	عه
عالیجناب سید خواجہ حسن صاحب	عه	عالیجناب مولوی حسین عطار	عه
عالیجناب مولوی رفیع اللہ عین صاحب	عه	عالیجناب نواب وقار الملک	عه
عالیجناب نواب بہتور الملک بہادر	عه	عالیجناب میر قمر الدین صاحب وکیل	عه
عالیجناب مولوی محمد عزیز میرزا صاحب	عه	عالیجناب طیف علی صاحب وکیل	عه
عالیجناب محمد انور خان صاحب	عه	عالیجناب ابوالقاسم صاحب وکیل	عه

عالیجناب مولوی محمد اعظم صاحب - مہم

# صاحبانی که کبار عیناً فرمود اند

ص	عالمجناب نواب عزیز الدوله بهادر	ص	عالمجناب نواب محبوب یار محکم بیگ
ص	عالمجناب مولوی اسین خان صاحب	ص	عالمجناب محمد بشیر الدین احمد خان صاحب
ص	عالمجناب مولوی محمد محمد علی خالص صاحب	ص	عالمجناب نواب متقدر جنگ بها
ص	عالمجناب نور الفیاض الدین صاحب	ص	عالمجناب سردار دلیر جنگ بهادر
ص	عالمجناب سید احمد صاحب دق مجاہدی	ص	عالمجناب سید اقبال علی خان صاحب
ص	عالمجناب سید احمد صاحب زید	ص	عالمجناب امرالہ شاہ صاحب
ص	عالمجناب نواب معتمد الدوله بہا	ص	عالمجناب مولوی عبدالغفور صاحب کھل
ص	عالمجناب محمد یوسف الدین صاحب	ص	عالمجناب نواب اقبال یار جنگ بہادر
ص	شخصی کہ نام خود را نفرمود	ص	عالمجناب علی یادر الدوله بہادر
ص	عالمجناب خان بابا شیخ نظام الدین احمد	ص	عالمجناب نواب محی الدوله مرحوم
		ص	عالمجناب وزارت علی صاحب
		ص	عالمجناب الفریض علی صاحب
		ص	عالمجناب عبدالحمید صاحب
ص	عالمجناب غلام محمد صاحب نظام کبیرت کو	ص	عالمجناب سید علی مدوگار مجاہدی
ص	عالمجناب راجہ بالکون صاحب	ص	عالمجناب سید پادشاہ علی منیار
ص	راجہ مند لال سیل مدوگار مجاہدی	ص	عالمجناب نظام الدین احمد صاحب
ص	عالمجناب سید باقر حسین صاحب	ص	عالمجناب سید محمد غلام جبار صاحب کھل
ص	آقا سید ابراہیم بنیرہ میر محمد مین خان	ص	آقا سید محمد بہا فرزند سید نظام الدین
ص	آقا سید باقر نعمی نہ کہ را نصند	ص	

عالمجناب یابو خان صاحب سو داگر محمد





بنظرمی آید که نصارا عموماً یک طرز و وضع و رنگ لباس پوشیده اند و حال آنکه در میان  
 اهل اسلام اهل هر قریه بعدد نفوس آن قریه اقسام مختلفه لباس پوشیده اند ولی اهل  
 قریه دیگری بجای مختلف استند از اینها - اگر کسی در عید صیام یا عید اضحی در مسجدی یا  
 عید گاهت حاضر باشد و این ملاحظه را نماید و معلوم میشود که سنده چه عرض میکنند پس  
 چون کثرت وقت اختلاف است در هر امری از امور نصارا و اهل احلام  
 و سینه و این اختلاف و افتراق و تشدید و عدت زیاد میشود و خیالات و آراء عقاید و عقول  
 اینها - مثال آن این است که اگر فرضاً شخصی بیمار شود و نصارا نسبت میدهند آن بیماری  
 را به چند سبب واقعی طبیعی و مربوط بآن بیماری - بر خلاف اهل اسلام که آن بیماری را  
 نسبت میدهند به صد ها سبب غیر واقعی و غیر طبیعی و غیر مربوط - هیچ شخصی در  
 یورپ امر و زاز نظر بد و از تحسد و جادو و از سایه اجنه و شیاطین نمی سیرد و بیمار نمیشود  
 بر خلاف که از میان اهل اسلام و خصوصاً در این صفقات ملک هند اغلب و اکثر مردم  
 از نظر بد و جادو و بیمار میشوند و میمیرند و در هر قبرستانی سه ربع مردگان از نظر بد و جادو  
 مرده اند - هر حادثه را در جهان سبب و جهات معدودی ولی خاص و مربوط و طبیعی  
 میباشد ولی اهل اسلام هزارها جهات و سبب غیر مربوط و غیر طبیعی بر سه هر حادثه قیاس  
 کرده و میگفتند - خسوف و کسوف ماه و آفتاب را مردم یورپ تماماً نسبت میدهند  
 به عامل شدن یکی از قمر و ارض و در میان دیگرے و بیشک باید چنین باشد و چنین است  
 مگر در میان ما اهل اسلام صد ها سبب دیگر دارد غیر طبیعی و غیر مربوط - چنانچه میگویند  
 شمس یا قمر قرض دارے شوند یا از دها آنها را بلع میکنند یا از گناهایان خلق جنین میشوند  
 و ازین قبیل خرافات دیگر - اگر چه این حالات و خیالات در میان نصارا هم تا دو صد  
 یا سه صد سال پیشتر بر همین منوال بود مگر امروز که علم و دانش و حکمت باین اندازه  
 رسیده و در میان آنها انسان شتت گشت که ما همه ملاحظه میکنیم چکس از اینگونه خیالات  
 نمیکند و اینگونه اعتقادات ندارد - ولیکن در همه امور نقطه مقابل همین مذکور  
 صفو مقابل هم در نصارا ملاحظه میشود و عرض بنده هم همین است و حیرت هم در این  
 است

کہ تمام اہل مذہب ملاحظہ کنند و بحال دقت - مثلاً ہنگامیکہ لباسہائے اہل اسلام  
 رنگہائے بسیار مختلف و وضع و قطع آہنا از ہزار سال پیشتر است . ہم وضع آہنا بدست و ہم  
 قطع آہنا - لباس مردان یورپ غالباً یکسان است و لے لباس زنان بی ہنایت مختلف  
 اند و وضع و قطع آہنا ہم خوب و قشنگ با سلیقہ است - از آن طرف ملازمت نسبت  
 وزندگی اہل اسلام انچہ ہزار سال پیشتر بودہ امر وز ہم چنان است - مثلاً کوزہ را معلوم  
 نیست کہ ابتدا کد ام قوم اختراع نمودہ و لے تا امر در ہمان یک صورت و ترکیب شکل  
 کوزہ بیابند کہ از ابتدا کے اختراع آن بودہ - اما خیالات آہنا اگر چہ کبھی بار از  
 خیالات ما بیشتر است صد ہا ہزار ریم کاغذ را پر میکنند در ہر سال مع ذلک عن  
 مفہوم ہمہ یک است و اختلافی در آہنا نیست کہ موجب خصوصت و نفاق باشد  
 و بزودی از اعراض یکدیگر و فحاشی کلمات یکدیگر واقف میشوند بر خلاف آنچه  
 در میان اہل اسلام است \*

درین تمہید ضرورت بیان بعضی مطالب و حکایات خارجہ کہ معلوم شود  
 عرض از تحریر این رسالہ جمیعت و نیز فرق میان حالات و وضع زندگی عموم اہل آسیا خصوصاً  
 مسلمانان با اہل یورپ یعنی نصارتا تا بچہ اندازہ است و این افتراق کلی را بیچ سبب دیگر  
 نیست جز جہل و بی علمی - ہندوئی صاحب مال در ہمسائیگی بندہ بیمار بود و بی ہوشی  
 بیماری او سخت - تغییر آب و ہوا ہم نمود و باز در خانہ خود آمدہ در بستریخت - بندہ  
 بہ ہوشی آمد چون کہ کد ام طبیب علاج او کرد و کد ام دو او غذا را با او خورائید - بندہ  
 ہم گفتند چون ہمسایہ است بنا بر حق ہمسائیگی تو نیز عیادتی از او کن - بندہ این امر را  
 بی ہنایت دیدم بلحاظ رسوم و توہمات آہنا مع ذلک رفتیم و او را دیدم - اگر چہ بقا  
 شعیف بود سخن میگفت - از زلفش سوال کردم از طبیب و دو ابجواب گفت طبیب  
 چنان آمدند و علاج دینار کردند بی سو و اکنون چنانکہ طبیب حقیقی بود او را شفا دہد چارہ  
 نیست - بندہ بر رسم چنان دعائی کردم و روان شدم و ہنسوس خردم کہ این بیچارگان  
 اہل نارسیدہ خود را سیکشند بنا دانی - پس شنیدم کہ رن ہر بان مادانش از خود

آنکه از خوراک بمیرد خوراک را از او قطع نموده و آن بیچاره گفته بوده است یک آدم را در کعب من بیفشارید و لذت و مضامین گرفته بودند - پس عزرائیل معالج او شد و درین وقت بچنان افتادند که از چنگ عزرائیل نجات دهند او را بسختی ز ربه گدایا و برهنه گردن کلفت دادند و بے بیج فائده نکرد - عالاسه روزی است که خاکستر او بر باد رفته و آن زن مهربان و سلی نادان نینها نینها میگردد و آوازی از نینها نینها آید - اگر ریح آنچه را که بقصد او دادند بچینا خورانیده بودند و بیک طبیب حاذق شاید نینها نینها میسرود ❀

همچنین بود حال یک مسلمان صاحب دوشنبه که ریح سکندر آباد را خرید بود و درین وقت دو گز در طول و یک گز عرض زمین را با چند گز چیلواری با دو جمع دادند و باقی را دیگران مالک شدند - از این شخص هم بنده را حکایت طویلی است و سلی این مختصر هم کافی است ❀

دختر کی مسلمان که نه یاده سال عمر دارد چند روز است بچنگ شیطان گرفتار شده و سایه دیو یا پری بر او افتاده یعنی بر او عاشق شده و اکنون حرکات مجنونان میکند و عیبی گرد او شسته و دهل می نوازند شب و روز - زنی را شوهر او لکدی زد و آن زن آبتن بود و زن دیگری نام او را شکم او را مالید و با لجه در دستخوری او را عارض شد و مردی را طلب کردند که علاج او کند بنده هم در اینجا حاضر بودم آن مرد گفت عود آویز در آن زن را بخورد او - من گفتم سبحان الله در و اندرون را با بخور عود و عیبیت و بیاری را با نیکو نه معالجات چه ارتباط - آن زن نیز گفت که شبی از راهی میگردد صورت بیبیبی را دیده و او هم اکنون بدست عزرائیل است - چند و اکثر مسلمان و غیر مسلمان باینه پشیمان باشند که اگر نیم شب سواری بر دو حاضر نینها نینها بجهت و درین این بیامان و اگر خرچ هم بشود چندان نیست - رسی چه باید کرد که این بیچاره ابابلیان به تقصایر و حجام و گاو در و امثال اینها و نیکو نه معالجات معتقد باشند و بد و اکثر معالجات و اکثر اعتقاد ندانند - چندین خیالی واهی در حوز و اکثر میگفتند که از آن حملات است

که اکثر بیماری را میکشد و زهر میخورد اند که بمیرد - چون مردی زنی طفلی بیمار شود مردان  
 بسیاری خصو صاً زنان پیوسته در مکان او جمع میباشند حتی زمانی که سبزی آلات  
 میفروشند و زنان گاو و امثال آنها و اینها همه ربطی از طبابت و داکتری دارند و  
 هر یک مانع میدهند و تجویز می کنند و اقوال سموع است و پیروی می شود و  
 لکن سخن افلاطون را که جمیع انبی گند و بر آن التفات ندارد و اگر حکیم کاظم گوید  
 این کار با چیست در جواب او میگویند تو اطلاع نداری در این ملک شیطان هست  
 و بد و پری هست - شیطان هست و امثال اینها - بالجملة این است شمه از حالات  
 و خیالات و عقاید مردم این ملک که هند و مسلمان همه شریک اند بلکه بعضی را اینها  
 از آنها افکار کرده اند بعضی را آنها از اینها \*

چنانچه سابقاً عرض شد این رسوم و عادات و توهمات و خیالات بوج در همه جا  
 ملک است و در میان هر قوم و ذاتی میباشد و لکن در ملک هند وجود و کثرت  
 دارند و هیچ ملک دیگر نیست و کثرت ندارد بویست کثرت مردم و اجتماع و اختلاط  
 مختلف مذاهب و مشارب - در این ملک هزار مذهب میباشد و بموجب اعتقاد  
 این مذاهب بر همین و سولوی و فقیر و درویش و مرشد و پیرو رمال و خال گیر میباشد  
 و اعمال و افعال و اقوال اینها همه معتبر و مستند هستند و خلق را خواه مسلمان و خواه  
 هند و بر اینها اعتماد و اعتقاد است و علاوه بر اینها کلهما قصاب و حجام و کوزه گرد و تهبگر  
 و نجار و گاو دوز و پاره دوز و امثال اینها طبابت میدهند - نجوم میدهند - فان میگنند  
 نفوذ میدهند - اگر عصب و مار کس را گزید، باشند دم و انسون دارند - و رفع  
 و دفع زهر میکنند - سایه شیطین را دور مینمایند - هزار باب است و پنجاه در هر معبر  
 میباشد و هزار سنگ را سرخ و زرد کرده اند بنام دیوس و در معابر عام نهادند  
 یا نصب کرده اند بعضی خلعتی و بعضی صحنوعی و کور را مردان نادان و زنان ناقص  
 عقل بناچار روزی یا شبی بر اینها عبودیت میکنند و بناچار بدست شیطان و جادو  
 گرفتار میشوند - و چون بیمار شدند در حالت بیماری بیلران خود بیان میکنند که

فلان روز یا فلان شب از فلان مقام گذشته بودند و صورت همین نظر آنها آمده بود و بیمار  
 آنها را هیچ سبب دیگری نبود و جز آن - زنی میگویی فلان مقام حجامت است بسیار ما هر  
 دو کمال اورامی طلبند فال گرفته میگویی بدان سیه است بر تو و یک مرغ سیاه و چند دانه  
 لیمو و چند دانه مرچی و یک نارگیل مقداری زرچوبه و نون فل و گل و امثال آنها را بسیار و فلان  
 مبلغ را بده من بخانه خود رفته آنها را بکار میبرم و رنج ایذا سے شیطان از تو میگذرد و بخانه  
 رفته آن مرغ را کباب میکنند و آن مبلغ را بشراب میدهند و بایاران خوشی کرده و دیگرے را از هم  
 پیشگان اطلاع میدهند که در فلان خانه زنی بیمار است و در قبضه شیطانی گرفتار - روز دیگر بینی  
 که همان شیطان واقعی را طلبیده اند براسه متعالجه او نیز بزرگ و ذنگ و نیز یک شعبده  
 دیگر مبلغی گرفته میبرد - غالباً همان زنان در سیانه را تنها هستند - الغرض نیم بار بیج این  
 مبالغه را بد اکثر نمی دهند که باندک دوائی رفع بیماری آنها را بکنند و ابد اعتقادوی باو  
 و معالجه او ندارند - بیشک که در با خلق را این فرقی مختلفه گشته اند و جواب هیچکس را  
 نداده اند بلکه جواب آنها و همچنین عقیده همان ابلهان این است که در مقابل تقدیر تو  
 بیکار است " در تقدیر آنها بوده است که بمیرند ولی بعد از آن که بیان دیگران را  
 گرفته اند و شناسا پیدا بگیران داده اند که آنها جادو کرده اند - چنانچه زن هندوی همسایه  
 من کرد - بیشک بیج و اکثری تا امروز کسی را نگشته و اگر بغفلت و دوائی دیگری به بیمار  
 داده است بعضی دوائی مخصوص مرض او باز خواست شده است از او سزا یافته است  
 بر همه کس درین ملک و البسته در ممالک دیگر هم معلوم است که در این دو سال  
 که بیماری طاعون در بمبئی و جاهاکے دیگر شیوع داشت چه فتنه انگیزی و خونریزی باشد -  
 چه قدر مسلمان هند و غیره شور و غوغا نمودند - خدا الطیف و رؤف بود که آن بیماری  
 در حیدرآباد قدم نگذاشت و الایمانست برپا می شد - چند روز که پیش از فوت بندوبست  
 میخواستند که در کوه بسا و اوراین جا هم شایع شود و بیماری از سکر آباد فرار نمودند و آنچه  
 تو هستند همراه بردند و باقی اثاث البیت خود را رها کردند - و لے این نه از خوف طاعون  
 و مرگ بود بلکه از خوف و اتران و از بیم این بود که سوا سے آنچه حقیقت داشت که اکثر

درخانہ کے آید (آن ہم واکتر زن) و اگر کسی باین مرض گرفتار یا آثار باین مرض درآست  
 اور اشفا خانہ میر دو علاج میکند ہنر با چیز دیگر موہومی و از روی چہل زمانہ الی بان  
 کانسبت میدادند۔ از انجملہ اینہا بود۔ واکتر ان ہر دم راز ہر پنچور اہند۔ درخانہ ہا  
 داخل شدہ پردہ نشینان راز پردہ بیرون سے آید و تمام اعضا سے آہنارا ملاحظہ  
 میکنند و همچنین بد نظری آہنایا بنماید۔ ما کہ باید بمیریم واکتر چہ میکند بگذار بمیرم۔  
 مارا علی ہستم بیرون ولیکن اگر واکتر ہر مکان ماقدم گذار چینین و چنان میکنیم۔ بیمار کی  
 و مرگ بدست خداست واکتر چہ علاج میکند۔ آہنہ سعی و کوششش واکتر ان در بمبئی  
 چہ اثر بخشید۔ بعضے میگفتند انگریزان دشمن مسلمانان اند نہ بگمتہ آنکہ مسلمانان ا  
 تمام کنند این حکمت را اندیشیدہ اند۔ بعضے دیگر چیز ہائے دیگر سے گفتند۔ آخر ملاحظہ  
 جاہلی و از چہاں پنچ ہر چہ بزبان شان آید سے گویند۔ پس ازان چنان شہرت یافت  
 کہ انگریزی در حیدرآباد زہر در حوضی ریختہ بودہ و او را بخوبی زدہ بودند۔ بعضے گفتند  
 کہ دوسہ انگریز چینین کردند۔ بعضے کہ ثقہ بودند گفتند کہ بیچارہ عیسوی مذہب نقطہ  
 شیشہ را در حوضی شستہ بودہ است کہ دیگر دوا در ان کند چند کس از چہاں بنگان  
 آنکہ زہر در آب الودہ سے ساختہ اور ایسے نہایت زدہ بودند۔ بالجلہ چنان انتشار  
 یافت این مطلب کہ جمعی از بندہ بنگان و امراسے حیدرآباد در مجلسی کہ بندہ نیز در ان  
 حاضر بودم ذکر آن را در میان آوردند و حقیقت آنرا از من دریافت نمودند من  
 گفتم کہ این با سخنان اہلہانہ است چرا کہ اگر ما فرض کنیم کہ در حوضی پنچ ہزار سن آب باشد  
 و دو تول یا چہار تول زہر در ان شامل سازند چہ مقدار ازان زہر میتواند شامل با یک  
 جام یا کوڑہ باشد۔ بیشک از چینین مقدار سے زہر بیچ سرد یا طفل ہلاک نمی شود و عا  
 آنکہ مکرزی مادہ از صد بار زہر سے کہ در جام آئے باشد بان مقدار می کہ ذکر شد در دیگر  
 دوا ہا شامل نمودہ اند و بہر چہ ازان دادہ اند۔ بندہ خود این مقدار زہر خوردہ ام  
 و نہ یک روز بلکہ دو ماہ۔ بزرگوار سے کہ حقہ عالی شانی زیر لب داشت و بدیگر سے  
 نیند و زبان کشودہ فرمودہ آغا صاحب بعضے زہر با پسا شنند کہ ہمیں مقدار ہم

شخصی را میکشند - بنده خاموش ماندم چرا که جای خاموشی بود - عرض تا دو سه هفته  
 شهر جدید آباد نشاید تمام ریاست از اینگونه گفتگو بایر بود و بعد بجهت روایات مفتی  
 شهر یا لواتبی عالی مقدار بخدمت اعلی حضرت معروض داشته بوده است که خلق را اینگونه  
 بندوبست با ناپسند است و عنقریب فتنه عظیمی خواهد شد انگاه فرمانی رفت که آن  
 بندوبست را موقوف سازند - بلی شکر خدا را بایر بجا آورد که آن بیماری و جدیداً  
 قدم گذاشت - ثانی آنکه اگر خدا نخواسته آن بیماری درین شهر شیوع یافته بود معلوم  
 نیست که اعلی حضرت منع می فرمود بندوبست آنرا چرا که از عقل و حکمت و تدبیر بدین  
 بعید است که بحال خود بگذارند مرنی را که اگر یک شخص را عارض شود در چند روزی مگذرد  
 و از او میگذرد - ثالثش آنکه نیست که اگر عوام الناس و چنان مخالفت کنند و حکومت  
 از بندوبست عاجز ماند رعایا را در حال طاعون رها کند و خود را از درد سردور  
 و اربو - و لے هر صورت اگر این امور فی نفس الامر فی انفس باشد مخالف انتظام ملک و تدبیر  
 بدیند و فرض منصفی بیج پادشاه و حکومته نیست - البته جهال را که از بندوبست  
 نیک و عقبتی بے اطلاع اند نمیدانند چگونه بندوبست میتوان کرد و اگر هیچ وجه  
 نیز واقع شود جهالت خودشان سبب آن است \*

انچه تا اینجایمان رفت و مشتے از ضرور و قطرہ از عمان بود نسبت و اشت  
 بعوام کالانعام - و لے باید دانست که در این سلسله بسیارے هم شامل اند که بحتم  
 بعضے صاحبان کرد و مال بیباشند و بعضے تجار عالی شان اند و برخی امر او بزرگان  
 و صاحبان جاه و منصب اند و حتی اینکه اراکین و امنائے دول سلطنتها بے سلام  
 بیباشند و لے بجلی از لباس عقل و دانش عاری اند و الفت را از لے فرقی نیارند  
 و هر از برفنا ساند - و ابد اکثرت دولت دالت نمی کند بر کثرت فهم و بیچ وجه  
 من الوجوه جمع مال و ال ضیت بر اینکه صاحب آن مال و دشمنند و از جهان با خبر است  
 و علم اجتماع مال فقط منحصر است بدو سه چیز و بس - البته کثرت مال و جمع آوردی دو  
 در میان اقوام تربیت یافته جهان از کثرت علم و نتیجہ علم است - و لے برخلاف در میان



اقوام تربیت نیافته که از انجمله ما مسلمانانیم کثرت دوات ابداء بعلم یا کثرت علم و سبب  
 نیست - آنچه حکام و بزرگان ما بیاستند غالباً دولت و کثرت آنها از علم و جوهر خلق  
 خداست و آنچه مردم بازار و تجارت پیشه اند غالباً از جمع کردن و نخوردن در اساک است  
 مثلاً پسرکی همین که ابداء الف با هم خوانده یک درجن توطنی کبریت رو به سلائی میخورد  
 - رو پیسه و چون جیله این جالاکوی و پیشیاری یاد دارد که آنها را کم و زیاد کند پانزده  
 قوطی میکند و اگر دو کوبه و بازار گشت تا شام میفروشد - شاید از آن یک پیسه را میخورد  
 و چهار پیسه را برانه خود خرید میکند - و در دیگر سرایه اوست پیسه میشود و بر آن  
 سنوالی یک ما - دو سه رو پیسه جمع کرده بقیه زیر بنل میگذارد و با چند رو مال و چند تول  
 و چند جراب و امثال اینها و در کوچها میگرد و میفروشد - چندی بعد مال التجاره او  
 زیاده شده یک گانه هم میخورد و صد و سی راج بعضی از اینگونه اجناس و بعضی پارچه  
 و غیره بر آن نهاده با سه پیاده و برهنه به بنگلهای آنکه بزرگان میروند - درین دو  
 سه سال دکانی باز میکند و میشود مردی سوداگر و سه هنوز همان حالات اولی  
 و همان خوراک و پوشاک نخستین - با بنگله هنگامیکه صاحب کمار رو پیسه هم میشود هنوز  
 صورت ظاهرش از حالی بهتر نیست و خوراک و پوشاکش نیز - اگر چه در میان بعضی  
 از عوام الناس هم کفوان خودش صاحب اعتبار و مرد عالی شان است و سه در نزد  
 بزرگان و خردندان قابل آن است که در طویل جائیش دهند و توبره جوی بگردنش  
 آنگند مانند همان شخصی که چند روز پیشتر وفات یافت - بانک سے آتم بر صاحبان  
 دانش و طبقه عالی و خواص قوم \*

صاحبان دانش در میان ما اهل اسلام تا پنجاه سال پیشتر غالباً علماء اهل  
 شرع و فقه بودند و نیز بعضی از علماء و ادباء و مطلقاً کسانی که عربی خوانده بودند  
 و علم و دانش خود را در عربی حاصل کرده بودند و آنچه اهل هند بودند فارسی یا هندی و عربی  
 و فارسی با هم - در زمانه که نصارا بهما لک استیلا یافتند و خلق ما لک شرق  
 و اینر مجبور ساختند که السنه آنها را بیاموزند و علوم آنها را اخذ کنند یک فرق دیگر

بزرخواستند از اہل دانش و پیشکش \*

علمائے مذہب اسلام غالباً عموم خلق را تخریب و تخریب نمودند و ہنوز  
 بنیادیند نماز روزہ و دادن زکوٰۃ و احسان و اتقان و خیرات و میرات و امثال  
 اینہا و بے این ہمد آہستہ و مجزوع و مخلوط بہ تعصب و خصومت با دیگر مذاہب و  
 دیگر فرق و سلسلہہا از فضل و حکما کے تحت خودشان چرا کہ آہنہا کا فریب و نند و اینہا  
 مرتد و لاد مذہب - از تمام کتب سماوی و احادیث و اخبار و بیانات خدا و آریسا  
 بر او ایسا و حکما و چیزے کہ گرفتہ بودند و تمسک اینہا بود و غرض از آفرینش جہان  
 و شرف مخلوقات بود عبادت بود و عبادت نیز منحصر بہان اعمال سابق الذکر بود  
 و بس - اگر بنا چار ذکرے از کسبے کمال ہم نمودند چرا کہ انسان مدنی الطبع و محبوب  
 است در کسبے پیشہ و تحصیل ثوتے برای خود و جمعی دیگر این ہم منحصر بود و کائنات  
 و تجارتے و لیکن البتہ جنگ با کفار و دفع ممالک آہنہا و غارت مال آہنہا ہم بکار حلیہ  
 عبادت بود بلکہ اعظم عبادت بود کہ در ان ہم فال بود و ہم تماشایی ہم ریختن خون  
 جمعی از دشمنان خدا بود و ہم بدست آوردن مال آہنہا - بیچ وجہ من الوجوہ از  
 سائر انفاق و تہذیب چیزے بر مردم نیاموختند - دیگر علماء اسلام سوائے اہل شریع  
 اگرچہ وجود آہنہا کا عدم بود و از علوم آہنہا نہ خود فائدہ بر میگرفتند و نہ سائر خلق ایشان  
 البتہ چیزے از اخلاق میگفتند و نہ نوشتند

اول - باید دانست کہ تہذیب اخلاق را بالا اجتماع بر سہ قسم منقسم میتوان  
 کرد

( ۱ ) عبادت بود -

( ۲ ) پاک و پاکیزہ ساختن ذمائم صفات و خصائل بود و تبدیل ساختن آہنہا  
 بجاہد و حمایت -

( ۳ ) آن امورے بودند کہ نسبت داشتند بوضع زندگی و تمدن و کسب و  
 کمال و تحصیل دولت و حفظ دولت و بندوبست مدینہ و امثال اینہا -

بالجملہ اینہا ( سوائے عبادت کہ بموجب فرق اہل شریع ہی آموختند )

مجموعه الفاظی بودند یعنی - بیماری از سر علوم اینها تحصیل و پیروی اینها ابتدا  
 موجب ترقی خلق اند نشدند و نمی شد مدتی آنچه باید و شاید - این بزرگان و صاحبان  
 این علوم و آموزندگان این علوم و پیران این علوم همه بیکار محض بودند و این  
 علوم همه خیر مانع بودند سوهم و بی تجربه در بیکار و بیفایده و آموختن و عمل بر آنها  
 بوج و بار بود - اگر چه همه اهل اسلام را عقیده این است و همیشه عقیده این  
 بوده که چند آن که علم و هنر و کمال در میان این ملت بوده و شیوع داشته در میان  
 هیچ توئی نبوده و نخواهد بود - و این خیالی پیمان است در اسلام و اهل اسلام  
 هیچ نبوده و آنچه بوده از قدما و طوایف و اقوام دیگر گرفته بوده اند و آن هم الفاظ  
 بی معنی و آن هم امروز معدوم است - اکنون بنده چند مثال میدهم که معلوم  
 شود وضع علوم و فنون و حکمتها و تهذیب اخلاق و تمدن چگونه بوده است در میان  
 مسلمانان و نوآنها نیز چگونه بود و آنها خود چگونه ترقی داشته اند و حالت خلق  
 و مدینه تا بچرخ غایت در ترقی بوده - مسلم است که غالب و قریب تمام علوم ما فقط  
 بنام معلوم بودند و بیکار محض - معدوم است از این علوم کار آمد و در استعمال بود  
 یک علم طب بود - این علم طب بهر درجه و کیفیت که بود از ابتدا خواه کامل خواه  
 ناقص (و شکریست که بکلی ناقص بود) چون اهل اسلام از کتب یونانیان اخذ کردند  
 تا امروز احدی بعد ربالبالگسی چیزی بر آنها تفرزوده - هیچکس در میان ما  
 نشسته یا یک دور امتحان و آزمایش نکرده و ما نمی دانیم که بچه ضابطه و قانون  
 خواص شیار را دانسته اند - هیچکس را علم تشریح معلوم نبود و امروز هم معلوم نیست  
 بهر درستی هم در آن ندیده اند - علم کیمیا که خواص اشیا از آن معلوم میشود و او را  
 با واسطه آن شناخت میشود تا با امروز در استعمال بوده است محض براساس  
 اکسیر و آکسیر و اینها یافته و کور با در آرزو سے دیدار آن مرده اند و حضرت  
 مشاهده حال او را بگور برده اند - پس برودت و بیوست و خشکی و تری و سردی  
 و گرمی و تار و ریه کیفیات بعضی کیفیات معادش، خمیره و غیره و غیره همه الفاظ بی معنی بوج و بار بود

بودند و واقع چنین بودند - یک حکیم صاحب چند ماه پیشتر در محله بنده  
 سکونت گزید و بر بالاس دروازه مکان خود نیز بجهت اطلاع خلق چینه نوشت -  
 از یکماه دختر جوانی داشت بیمار بود و این از معالجات خود محمد بنی خان داکتر را طلب  
 نمود مگر چینی معلوم میشود که کار از کار گذشته بود و هرگاه که در همین خیر آورند که  
 دختر او انتقال نمود - اگر چه بر بنده تمام معلوم نیست که بیماری آن زن چه بود  
 دس به پسرین گفته بود آن میان علی مادر خود اثر نمی کند و این هم سخن بویخ و خمینی  
 است - ولیکن بشارت کرده و را ایشیا و ازین علم کیمیا حاصل کرده اند و همه روزه  
 حاصل میکنند

دیگر علم نجوم بود - این علم فقط برای تعیین آیام و اوقات سعادت و نحس بود  
 و این هم جهل و بیعنی - ابداً کسی را از انجم و است و ستیارات اطلاعی نبود و همه از روی  
 هوا و سعادت و نحس است انجم نیز بادر هوا بود سلسله طین ما همیشه یا اینها شاد است نمود  
 و بدستور العمل اینها عمل کردند و نتیجه آن این بود که خاندان همه نبوت منقرض شد  
 و همه بجاگ سیاه نشستند - دیگر تهذیب اخلاق بود که غالباً همان چیزها بود که در  
 گلستان و بوستان و اخلاق ناصری و اخلاق جلالی و اخلاق محسنی درج هستند  
 همه پرور و مهمل - مع ذلک اقللاً اگر بموجب آنها عمل میشود و ندیجمل که دولت آنها  
 بان زود منقرض نمیشدند - در این کتب اخلاق مانند صفات حمیده و راضیه  
 است و نه صفات ذمیه را غایبی - و در اکثر جاها هر دو مخلوط هستند و در واقع صفات  
 ذمیه نیز شامل صفات حمیده محسوب هستند و مدوح شمرده شده اند - مثلاً دروغ  
 مصححت آینه مدوح است و حالانکه بے نهایت مذموم است - پس تا کجا ما ظاهر  
 کنیم که این همه لایعنی بوده اند و دیگر سیاست و تمدن بود - اینها نیز چون دیگر علوم  
 ناس و نفسی بیش نبودند - اگر ما فرض کنیم که جوانی را و آن هم شاهزاده و مصلی آید  
 کتابچه پیش روی دهند و او را آموزد که با در شاه را چنین صفات حمیده و جهان  
 خصال پسندیده در کار است (هر چند که این صفات و خصال در نفس خود ناقص

آستند) ولیکن آن بادشاہ بحد بلوغ رسید و دانست کہ خلق ملکی غلام و بندہ زخیرتہ  
 او نباشند و مطلق العنان است و اختیار کامل دارد کہ بکند هر چیزی نخواهد و ابتدا آنگاہ بر زبان  
 ندارد و جوابدہ احدی نیست و بیچکس را زہرہ دم زد و سوال کردن نیست حالاً معلوم  
 را در مجلس اوراہ نیست و باران او ہمہ او باش و زند و تباش اند و تمام روز و شب است و  
 یعقل افتادہ یا در کوچہ و بازار میگرد و دہ ہر زنی را کہ دید دست تصرف بر او دراز کرد و ہر  
 پسر و دخترے را کہ یافت چشم بچشمی برابر باز نمود و آلودہ دامن ساخت و بر ہر شخصے  
 مال سراغ نمود و بزود تقدیمی ازو گرفت و چہ کار با کرد کہ من بیدانم و آن کسانے کہ بر آہنما  
 آمدہ و من از ہمان اشخاص بے خیرت میترسم کہ مدعی من شوند چہر اک آہنما خوش انداز  
 اینگونہ اعمال - بارمی چون نینین شد علاج آن چیست و چارہ اورا چہ اندیشیدہ اند بواجب و چہ  
 معلوم نیست - شاید پادشاہی غلام حبشی باشد - شاید راہ زن بودہ - شاید مادر او از  
 قوم دُون بودہ - شاید پدر او دزد بودہ - شاید پدرش نیک بودہ و این سفاک و دسے  
 طبع برآمدہ و بہر حال گلستان و بوستان و اخلاق جلالی در وجود او اثرے نہ بخشند -  
 علاج او چیست ؟ - بیچ علاج ندارد - بان سبب این است کہ خلق بے دانش و بیخیرت  
 با وجود آنچه بر آہنما وارد آید میگویند - "پادشاہ است خود میداند - اگر چنین نماند چگونہ  
 پادشاہ است - این چیز با ہمہ لازمہ سلطنت و بزرگی پادشاہ ہر ادگی افتادہ" - درود  
 مملکت عظیم الشان یورپ و یرین و نت دو پادشاہ (امپراطور) عظیم الشان و  
 ہر دو جوان فرمانروائے میکنند و سے برو فی دستور العمل اخلاق جلالی - الغرض اینہما  
 بود حالت اہل علم و حکمت و فضل و ہنر و تہذیب اخلاق مادر ایام پیشین - انیک لے  
 آئم بر سر فرقہ جدیدی کہ تازہ پیدا شدہ اند و در واقع وضع اینہما و حالات اینہا دیگر است  
 یعنی بد ذات بہتر است و نیز علوم اینہا بہتر

فرقہ ثانی از طبقہ اعلا سے اہل اسلام این زمان کہ ما آہنما داخل علماء و فضلاء  
 و بزرگان قوم و ملت بنوائیم و شمار کردہ ایم و بیک لحاظ بیشتر از سایرین اینہما را از خواب  
 غفلت بیدارے پنداریم و چشم و گوش آہنما را از دیگران زیادہ باز بیداریم و بایم ہم

باشند انہا کسائے ہرستند کہ درین زمان کہ کون در عین شرقی است و بواسطہ زور و دستگیری  
و دولت و تجارت اقوام بزرگ بعضے بیشتر مختارند و بسیارے بیشتر مجبورند کہ اسند و  
علوم مغربہ ابن زمان را تحصیل نمایند اگر چه بحسب لباس و اکل و شرب بشمارند  
و بدعوسے و بندار خود در تہذیب و کمال نیز بسیارند و سے در واقع بسیار معدود ہستند و  
ازین معدود نیز بیچ وجہ من الوجوہ توقع مابعلی نمی آید و نحو اہد آمد۔ در اینجا چند <sup>مطلب</sup>  
استند ہم کہ انکشات انہا لازمے نماید۔

اول۔ انیکہ چگونہ این فرقہ زیادہ از خواب غفلت بیدار شدہ اند یا بایندہ  
باشند و چشم و گوش انہا زیادہ باز شدہ یا باید باز شدہ باشد۔  
ثانی چگونہ بعضے بیشتر مختار اند و بسیاری بیشتر مجبور کہ اسند و علوم منجبتہ  
را تحصیل نمایند۔

ثالث۔ انکہ چگونہ انہا بدعوسے و بندار خود بسیار اند و سے در واقع معدود  
استند۔

رابع چگونہ توقع ما بین معدود ہم بعمل نمی آید۔

(۱) چون در قدیم الایام یعنی تازمانے کہ سباب مسافرت چندان فراہم نبود  
و طوق آمد و شد و اختلاط و استراحت و تجارت خلق اللہ چندان کشودہ نبود  
کہ امروز است مردم غالباً سفر را مقلد از سفرے پنداشتند و مسافرت زیادہ  
از حد سخت بود و بسیار کم کسی از خانہ خود بیرون مے آمد یا اقلًا از ملک خود خارج  
میشد۔ و اینہم غالباً براسے همان پنج کس بود کہ سعدی در گلستان خود میفرماید  
شل شمع کہ ہر کجا رسید خیمہ زد و بارگاہ ساخت یا درویش کہ ہر کجا شب شد انجارا  
مکان خود داشت و بسر برد۔ امروز با واسطہ ریل و چہارات آتشی در کمال  
آسایش و آرا مے و مبلغ بسیار اندکی ہر شخصے ہر درجہ و حالتی کہ باشد ہزار  
ز سگ مسافرت را کہ در ان گوہبا و جنگلہا و آفات و مخافات بے نہایت  
باشد در سہ روز طے میکنند اگر چه پیش ازین بایستی کہ با کمال مشقت و تحمل آفات

و مناظرات چار ماہ طے کند بکے سائے۔ تا سی چہل سال پیش ازین بیج ہندو کے  
 بموجب کتاب آئین خود قدم در دریا نمی نهاد و سوائے امر و ہندوان بہ امر کجاو  
 یورپ میروند و گرد عالم سیاحت میکنند۔ پس بسا فرست و مشاہدہ و مناظرت مل  
 و مذاہب و اقوام مختلفہ را لازم ملزوم افتادہ است بزایش عقل و دانش و تجربہ  
 تہذیب ✽

( ۲ ) کسانے کہ بحسب ظاہر حکومتے از خود دارند چند ان مجبور ہستند کہ انہ  
 و علوم اقوام دیگر را تحصیل کنند مثل اہل ایران و ترکی و مصر و غیرہ و اگر تحصیل  
 کنند غالباً تقصیر برائے خود نمائی است و البتہ فی الجملہ ہمہ در ان لزوم ہے بینند  
 یعنی فی الجملہ ہم مجبور ہستند۔ و سوائے کسانے کہ در تحت حکومتہاے غیر میباشند  
 مثل مسلمانان ہند کہ مجبور اند زبان و علوم انگریزی را تحصیل کنند ہر چند کہ تا  
 چند سال پیشتر کمال اگر اہ را داشتند کہ بیاموزن زبان علوم انگریزی شوند و چون  
 انگریزان آنہارا مجبور نمودند و ابواب آب و نان را بجلی بر آنہا سد و نمودند  
 شروع کردند تحصیل آنہا و لیکن یکایک از طرف افزا جتنی نمودہ بطرف تفریط  
 یعنی کہ اگرچہ تحصیل لغت و علوم انگریزی را بسیار بسیار سود و پیروی کردند  
 لباس و خوراک و رفتار و کردار بیرونی انگریزان را جمع کثیر و جم غفیر سے سرمایہ  
 فخریہا ہا و ناز و ادا و خود پسندے و البتہ حصول زہ و آبر و نان خود داشتند  
 سد و سوائے نام و آرزو سے خود پسندی و مفاخرت بہ لندن میروند یا پیرا  
 خود را بہ لندن و کبیرتجھے فرستند و اینہا چند ماہی یا چند سائے کہ در لندن  
 ماندند انگریز بخت شدہ مراجعت میکنند اگرچہ نہ بحسب دین و نہ ہم بعلم  
 و تہذیب اخلاق و سوائے بزبان و لباس و گاہے کلاہ انگریزی از سر اینہا دور  
 نمی شود۔ دین و تہذیب را کہ در وجود اینہا نامے نیست چرا کہ ابتدا داشتند  
 علاوہ بر اینہا تحصیل علومشان نیز کجلی ناقص و محض برائے شہرت و آوازہ  
 و مفاخرت است ✽

( ۳ ) اینکه اینها بدعوت و پندار خود بسیار و بیشتر و در واقع معذوم است بند ذکر آن در بقیه ثانی شد - اگر ما بروید او در پورتهاسے یونویستی ہا ملاحظہ کنیتم معلوم میشود بر ما کہ چون ہزار ہند و در ہر شعبہ علوم مقررہ امتحان دادہ کا میاب شدہ اندہ مسلمان ہم امتحان دادہ اندوسے در درجات و علوم ابتدائے سافلہ و کچھل یکے یاد و در علوم عالیہ کا میاب شدہ باشند - و این یک کس یاد و کس یادہ کس از شش کرو مسلمان بیابا شدہ - فارسیان ہند از یک صہ ہزار یا یک لاک کمتر ہند و سہ ہر سال از میان آنها قلاً صہ کس مرد کامل فاضل بیرون آید و در ہر ششہ از علوم و حال آنکہ مسلمانان ہندیش از شش صہ ایک میباشند و از اینہا در سال ہ کس کامل ہم بیرون نمی آید - فارسیان بنانی سیر مذکور مسلمانان بچھانے گرسندہ و اگر کور ہا از اینہا بطرف غلات بر بادے شود اولادشان بو اسنتہ فقر و مسکنت از علم و ہنر محروم اند

( ۴ ) اینکه توقع ما ازین معذوم ہم بعلم نمی آید - عرض ما این است از این کلام کہ این معذوم در خواہ بہین نحوے کہ تقسیم شدہ اند و طاک خودشان بجاں خود بگذراں و خواہ اینہا در یک جامعہ ساریم یک شخصے کامل از اینہا بیرون نمی آید کہ ما او را کامل واقعی بشماریم بنا بر ارادہ و غرض خود یعنی امور دنیویہ و سیاستیہ - کامل واقعی بنا بر غرض ما برو قسم است یکے آنکہ در آن فنے کہ از تحصیل نمودہ کامل باشد یعنی اگر در علم و اکثری تحصیل کردہ و اکثر کامل باشد - اگر در علم ہندسہ کار کردہ است ہندس کامل باشد - اگر در علم ریاضی یا نجوم یا کیمیا یا معاون یا نباتات یا پولتیک یا سیاست و تمدن یا تدبیر منزل و غیرہ و غیرہ کار کردہ است در آن علم خاص بحدہ کامل رسیدہ باشد مانند یکے از انصارا کہ یکے یاد و از آن علوم را تحصیل نمودہ - دیگر آنکہ کامل باشد در تحت این کلام کہ دین و دولت تو مانع نباشند یعنی باوجود حمایت او در علم و امور دنیویہ و تہذیب اخلاق نیز کامل باشد - پس اگر این تر یا ننگان را تمام جمع کنند ہمتہ اصلاح حال دین و دنیائے تمام ملت اسلام یا اقلًا



خلق یکے از مالک اسلام ابد آید نیست و احتمال نمیرود که بتوانند از جهده این کار بر  
 آیند - بنده بحال اعتقاد میتوانم گفت که از این معده و فارسی هندا سکان دارد و احتمال میزد  
 که امروز جمعی گزیده شوند که بتوانند در ملکی حکومت و فرمانروائی نمود بحال نیکی و بروضع  
 عالی اهل فرنگ و لے از کمترین اهل اسلام این توقع را نمی توان داشت و عسر ممکن  
 بنماید +

فست  
 اگر با بجزویم تحقیق نمایم در حکمت و مصلحت خلقت انسان یقین است که بدین  
 آن بی نخواهیم برسد - و لے بظاہر خداوند علی اعلا فرموده است که من جن و انس را خلق  
 نموده ام محض براسے عبادت - علماء و این زمین کلام را تمسک خود نموده اند و ما نیز  
 همین کلام را تمسک هستیم دیس - ولیکن ہنگامیکہ علماء بابی نہایت عرصہ این کلام  
 محدود و محصور ساخته اند و محدود و محصور پیدا نند بایہ نہایت عرصہ این کلام را  
 وسیع میدانیم و در واقع وسیع ہم هست - عبادت مراد نماز و روزه و زکوٰۃ و طہارت  
 و ازین قبیل چیزها و اعمال نیست بلکه مراد این است کہ انسان بموجب عالم طبیعت و مختلف  
 حالات و مقتضیاتی کہ لازم ملزوم زلیست و زندگی و ودیعت او افتادہ بر وفق دستور العمل  
 و ضابطہ عمل کند کہ آرزو دستور العمل خدائی یا شریعت مے نامند - مثلاً خدا تعالی  
 انسان را شکم دادہ و او را محتاج بنذا کردہ و بموجب است کہ براسے حصول غذا سعی  
 نماید و انرا حاصل کند - پس تحصیل غذا ہم اگر موافق شرایط آن دستور العمل شرع  
 باشد عبادتے است مانند سایر عبادات ظاہریہ - ولیکن ہنگامیکہ شومعے غذا سے  
 را محنت خود حاصل کردہ اگر ان غذا را ہم زیادہ از حد بخورد نقصان بوجود میسرساند  
 و این ہم از دستور العمل خدا و شرایط خوردن آن غذا خارج میشود و خلاف مرضی  
 خدا و خلاف عبودیت است ہچنانکہ فرمودہ است اسرف کنندگان برادران  
 شیاطین اند - و این غذا را ہم کہ در تحصیل آن شخصی محنت کردہ در بیخ برودہ سر  
 موئے عن دیگرے نیست جز آنکہ سعادہ کند با چیز دیگرے یعنی بد دیگرے بد و در بعض  
 چیز دیگرے کہ شخصی دیگرے محنت کردہ در بیخ کشیدہ است در حصول آن برائے یک

مقتضی دیگرے از مقتضیات زندگی خود با حوائج اشخاص اول و دیگران - درین صورت اگر سر مٹے از حاصل محنت یکے را دیگرے بجز بگیری و خلالت دستور العمل خدا و خلالت عبودیت خداست و همچنین شمعے که بختے کرده و چیزے حاصل آورده از اندازه آه آت ندارد که بکسے بدید یا براه دیگرے حرف کند - و کان ذلک مراد از عبادت و بندگی خدا همین است که بموجب دستور العمل خدا عمل شود - ولیکن آن خدائی که حکیم علی بن ابی طالب است و انسان را بموجب کمال حکمت خود خلق فرموده دستور العمل او نیز بر وفق حکمت باید باشد و الا حکمت او عالی از نقص نخواست بود - انسان بطورے که خلق شده هشیام و خام را نمی تواند خورد و مضمم نمود مانند پها تم و سائر حیوانات پس ضرورت است طبع اشیا - انسان بالطبع لباس در کار دارد و باید لباس بپوشد - ولیکن بشکست و صحت و حکمت خداوندی نبوده است که انسان اشیا و خام بخورد و بدون لباس در سرما و گرما بے مکان بپسرد زیرا که اکثر مخلوقات خلق کرده است او را با وجود این شرافت از همه مخلوق خود محتاج تر نموده - و هم از حکمت او غایب است که همیشه شرف مخلوقات بخواند و با وجود حالت همیشه کی توقع عبادت از او داشته باشد و نخواهد که او را بشناسد - پس اینها همه لازم ملزوم یکدیگرند و همه عبادت اند و همه را باید پیروی نمود بموجب دستور العمل خدا - و از این هم ثابت کردیم که دین یا شریعت یا دستور العمل خدا یا هر چه دیگر که مانام کنیم آنرا ابداً و بهر چه من الوجوه مانع ترقی اشرف مخلوقات و مقتضیات زیست و زندگی اوست بلکه محض براسے ترقی اوست و انسان باید در هر چه لازم ملزوم زیست و زندگی اوست خواه دینی باشد خواه دنیوی پیوسته ترقی کند - پس اگر ما بگوئیم شرط زندگی انسان عبادت است و شرط عبادت معرفت و شرط معرفت علم و علم حاصل نمے شود و ضربطالعه کتب و هر قدر که کتاب بیشتر باشد معرفت هم زیادہ ترے شود و در آشتن کتب متعددہ هم متوفی است بدولت زیادہ تحصیل و دولت زیادہ هم لازم است اینهمه کیفیات اما ترقی

میدانیم و ابداً شرع مانع آنها یا حصول آنها نیست۔ بلے ہر کجا کہ ما خلاص شرع  
کنیم آنجا شرع مانع است ما را و بس۔ بسیاری از خیرات کردن عمل نیکی است ولی نہ  
از مال دزد سے خیرات کردن +

حالات آئیم بر سر مطلب دیگرے۔ آیا ہنگامیکہ رسولان خدا آمدند کتب  
آسمانی را آوردند محض براسے این آمدند و براسے این آن کتب را آوردند کہ خلق خدا  
تمام روز و شب و در ہمہ حالات و براسے ہر مقتضی از مقتضیات زندگی و زیست خود  
عبادت کنند۔ و همچنین پیغمبر ماصلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ہم محض براسے ہمین رست  
فرمود و قرآن ہم محض براسے ہمین نازل شد۔ آیا در ارادہ خدا نبود یا آیا فرمودہ  
خدا استعجالے نمیدانست کہ در اندک زمانے ممالک بسیارے در قبضہ مسلمانانے  
آیند و خلق بسیاری داخل این دین میشوند و لازمے آید حکومت و انتظام و سیاست  
و تمدنی۔ نہ بلکہ اگر پیران ہر دینی دست پر پیغمبری منحصر بودند فقط بعد کس یا بعد  
کس بیشک در میان آن صد کس ہم تمدن ضرور و سیاست لازم و لازم بود۔ و بموجب  
فرمان خداوندی کہ رہبانیت در اسلام نیست (یعنی جہہ امتناعاً) بایستی تمدن  
باشند یعنی گوشت نشینی و ترک خیرید کنند بعبارة آخری یعنی در میان سائر خلق راہ  
بروند و سعی و جہد نمایند براسے حصول ثانی کہ تکمیل آنها را پر کنند و جاسہ کہ حق آنها را  
دفع نماید و معلوم است کہ بجز ویک مرد بازن جفت شد عقلی ہم میرسد و تکامل اری و حفظ  
او ہم بر زمینہ پدراست و پدرا بعتہ قدرت آسماندار و کہ ہم براسے تحصیل ثامن محنت  
کنند ہنگامیکہ شیئی خامی است و ہم براسے ثامن محنت کند کہ شے معلوم می شود۔ پس شرع  
آن محنت اولین را براسے مرد قرار داد و این حصہ محنت را براسے زن +

اکثر اہل اسلام یعنی جمالی آنها از ہر سلسلہ و طبقت کہ باشند جنین اعتقاد دارند  
دے پندارند کہ شرع خیر و دیگر است و قانون خیر و دیگر دے نمیدانند کہ شرع همان قانون است  
و قانون همان شرع۔ در لغت شرع بمعنی راہ راست است و راہ راستی کہ حق تعالی پیدا  
کرده است براسے بندگان خود۔ و لفظ قانون را سے ولیسنہ اصل آن رومی است

و واقعاً چنین است لغت لاتین است ) که ہم بمعنی منظر است و ہم بمعنی

صواب و احکام و مینہ +

برہم لفظی معلوم است کہ اگرچہ لفظ دوست معنی یک است و اگر معنی ہم دو  
 مراد و نحو ایک است مثل آدم و انسان کہ اگرچہ معنی لفظی آہنا دو باشد مننی حقیقی آہنا  
 یک است بہمان چیز مراد است - و کنا بے ہم در میان ماہست کہ تو این نام دارد -  
 و مراد از قانون فعلی است مستقیم کہ باید بندگان خدا و در آن خط قدم زنند در امور دین  
 و دنیا سے خود و لیکن جہاں ہمیشہ دشنام میگویند و لغت میکنند بر قانون و میگویند  
 قانون ماضی است - و لیکن مراد از قانون کسانے کہ امروز میگویند و ما جان دہش  
 دیبا شدہ و واقع پیردی کردن است شرع را یکسان و بر یک و تیرہ یعنی آن زو یا چیز  
 دیگر کہ خلق را مجبور سازد و مجبور دارد کہ ہمہ از شاہ گرفتہ تا کدام از آن راہ و است  
 قدم بیرون نگذارند - آنرا میگویند قانون - انیک نشانے دادہ میشود کہ نادانان بخوبی  
 ہم گشتند - شریعت بمنزلہ ریل است کہ بموجب اصول و ضوابط بندے کشیدہ شدہ است  
 از جانی بجائی فرضا ہزار فرسنگ و بخط مستقیم میرود - مردمان بسیارے در گارہا  
 نشستند یعنی در فرستہ کلاس یعنی درجہ اول یعنی در سکنڈ کلاس یا درجہ  
 ثانی و بعضیے در درجات فرودتر یعنی در ہائے بسیارے و سامان بحسابے از این  
 ساfran و سر نشینان در این گارہا میباشد یعنی مشتمل از جوہرات قیمتی یعنی  
 از زر و سیم و بعضیے دیگر از علف و گاہ و ہمیمہ و زغال چیز ہائے بسیار کم قیمت - انہا  
 ہمہ باید از جائے اول محل ورود ان شوند و بجائے ثانی نازل گردند - حالاکہ لیکن  
 لازم است حاصل امیل آن است کہ بنور خود انہمہ را جاری و ساری وارد در  
 این ریل تا برسند بمنزل مقصود و در آنجا آہنا را نقل نمایند - ولے این انجمن ہم  
 مشتمل است بر اعضا و اجزاء و اشیاء بسیاری کہ بموجب قانون و ضابطہ حیدری  
 ساخته و پیدہ اختہ و آمادہ شدہ اند کہ اگر یک عضو با جزو یا شئے ملزومے اتان ناقص  
 باشد بکل حرکت آن انجمن و عمل و نقل این ہمہ خلق و اشیاء و غیر ممکن خواهد بود

هان باید دانست که همیشه ریل در میان ما بوده و همیشه این اشخاص و شیء موجود و مانا بوده اند که از جائی بجائی بروند ولی گاهی تا امر و زانجین نبوده است و در اهل اسلام که اینهارا یکسان حرکت دهد و بمنزل مقصود رساند - ولیکن هنوز این همه چیزها کیفیاً ناقص هستند اگر چه انجین هم باشد و آن این است که شخصی کامل ضرور است که آن انجین را حرکت آرد - اکنون این مطلب در اینجا باشد تا در مقام دیگره بخوبی مفصلاً و واضح تر بیان شود +

در اینجا یک نکته بسیار ناگزیر بنظر بنده است که قابل ملاحظه و تا مل همه اهل اسلام است خصوصاً آنها که دعوی میکنند که صاحبان دانش میباشند - اگر تمام مسلمان جهان را که بطور تخمین بیت و پنج کرو در میشوند در یک میدان وسیعی جمع کنند و هر که بخوابد یکسال وقت و تدقیق در میان آنها گشته سپرد و ملاحظه نماید در وضع لباس داخل و شرب و نشست و برخاست و گفتگو و مشارب و عقاید و خرافات و توجیهات آنها بطور یکحال و یکجا کان پس از آنجا بصحرا و دیگره رود که نصاری میباشند و آنها نیز یکحال وقت ملاحظه کند می بیند که از زمین تا آسمان فرق دارند و چنگا میزند مسلمانان در زمین هستند نصارا در آسمان میباشند - مثلاً مسلمان عین و تا چین و تا مار و لایه و برآ و هند و افغانستان و قفقاز و شام و عربستان و ایران و مصر و آفریقا و زنگبار و غیره و غیره و در بعضی ممالک مسلمانان چندین سرزمین خاص مثل کمال و آذربایجان و دهملی و سند و مدراس و دکن و غیرهم در یک لباس هزارها قسمت میباشند و تمام در رسوم مذموبیه و عقاید و پیروی مختلف علما و خود پیران و مرشدان و توجیهات جابلانده که با بار اختلاف دارند و صحبت و گفتگو و اعمال و افعال آنها مردوزن خرافات و توجیهات بمعنی هستند و همه بجهت بیعلی و جعل است - (کسی گمان نکند که خود را استثنی میارم نه چنین است من هم از اهل ناس میباشم و نیز باید دانست که در آنچه غرض من است تمام خلق جهان سواست نصارا شکر کنید) - در میان نصارا بنظر نمی آید و معلوم نیست که امر و زبلی علم یافت شود یعنی چنین نیست که فلان از خواندن

و نوشتن بکلی بے بہرہ باشند۔ در میان ما کسی کہ گھستان و بوستان و انوار السہیلی و  
 بعضے دیگر ازین قبیل کتب فارسی یا اردو را بخواند اورا فاضل و کامل نہی گویند، بے  
 ماہل مطلق و عامے صرف ہم نیست۔ پس تا این درجات را تمام مرد و مہر و پسر مرد و  
 سیدانند و میخوانند و می نویسند۔ بنا بر این بواسطہ این اندازہ علم ہر گونہ نیک و  
 بدی، را انصار تا تیر سید ہند و بکلی خیالات و اہمی و توہمات یعنی در میان آنها وجود ندارد  
 دیگر آنکہ لباس و خوراک و وضع زیست و زندگی انصار انباشا یکسان است بر خلاف  
 مسلمانان۔ گفتگو سے انصار انباشا در امور پولیشکیہ و در آن امور سے است کا ازان  
 قوم را ترقی حاصل میشود و در ہر شتہ و شعبہ از ملازمات زیست و زندگی و بعضے  
 نیز از دین و امور دینیہ۔ و لیکن مسلمانان (خصوصاً مسلمانان انہماک) انچہ  
 میگویند و میکنند محض بیفائدہ و بے حاصل اند لکہ در انہما تنزل و نکتہ و خرابی  
 و تباہی قوم است در دین و دنیا۔ اگر از اسلام چیز سے و نمانے باقی است و آن ہم در  
 امور دینیہ البتہ در ایران و ملک عرب و افغانستان و جاہائے دیگر است ہر چند  
 کہ در انہما تعصب و خصومت و جہالت زیادہ است و لیکن اقل اکثر مردم نماز میکنند  
 و روزہ میگیرند و وعظ و نصیحت سے شوند و بسیاری از اعمال کہ در ملک ہند میشود  
 در انجا ہا نہی شود۔ (اگر چہ نسبت با ایران بندہ بطور تحقیق نہی تو اعم چہیے گفت  
 پس از چہل سال کہ آن ملک را رہا کردہ ام و لیکن شنیدہ میشود کہ آنجا نیز ہمین  
 او ضلع ہند موجود است بیش و کم و در انجا بے گفتگو باید چہنیں باشند چہاکہ کون  
 در ترقی است)۔ در ملک ہند از اسلام فقط نمانے باقی است۔ ہاں البتہ از  
 شعائر اسلام دوسہ چیز ماندہ است یکے نماز و عید است و دیگرے برات و شہادت  
 و دیگرے محرم است و انہما ہمہ محض براسے خوشی و انبساط و حظ نفس و ہستمال  
 مسکرات و منکرات خصوصاً محرم کہ مسلمانان و کمن انرا عید میخوانند و در ہمداد  
 از خوشی و انبساط و فسق و فجور سے دہند۔

معوذ بالله پناه بر خدا - مختصر این است که اینها آنچه دارند فقط بلباس است و خوراک  
 که نقل کرده اند از نصارا و کمالی که در وجود آنهاست فقط آن است که طریقه معمول  
 از رانجوری میدانند و اگر ابتدا بنشینان شب محتاج بوده اند عاقبت مالک کلهها زده میشوند  
 خصوصاً که اگر دست آنها بکار و همدهنده شود و خصوصاً در ریاستی که مانند مید را با  
 او کن باشد - از این جهت و قماش بنده بسیار است را پیشتر خود ملاحظه کردم در پرن  
 ریاست یعنی کلههاست و دیگر هم ملاحظه نمودند - لیکن این اشخاص عاقبت الامر  
 بعضی بکمال بیعتی تنگی اعمال خود را بگور بردند و بعضی بمکافات اجمالی خود  
 یا کمال بیعتی از ریاست منزلی شدند - العرض اگر کسی بخواهد که بیخ کس یاده کس  
 از اینگونه اصناف عالی شان اهل اسلام را خواه در ملک ترکی باشد خواه در ملک  
 ایران و خواه در هند و جاهای دیگر بگذراند که اینها یک صورت جدیدی و آئین  
 خاص را وجود دهند که ریاست اسلام با ضابطه ماند اسکان ندارد و اینها ابتدا  
 استعداد قابلیت از اندازند - و این حال تا از ابتدای اسلام چنین بود و تا قیام  
 چنین خواهد بود - همیشه سلاطین ما خود مختار بوده اند و همیشه اراکین و سنا  
 دولت آنها ازین قبیل مردم بوده اند +

اگر چه مطالب زیاده از حد طافت بشری است که قلم و کاغذ و سیاہی کافی  
 نمی شود و نه بنده در این تمهید یک فقره دیگر نمی نویسم - ان فقره این  
 است بهترین کتبی که بالفعل در میان ما موجود است بر سر راهنمای و بد  
 سلاطین و مدبران مالک کتاب کلید و منتهی است یعنی انوار السبلی که از قدیم  
 الایام بوده و آنرا حکما سے هند تصنیف نموده بوده اند و سلاطین هند به  
 نهایت آنرا احترام میگروه اند و در خزانهای خود مانند گوهری گران بها  
 حفاظت مینموده اند و الوشیردان عادل بهزار دقت و کلفت بدست آورده  
 حکم نموده بوده است بشرط آن در زبان درمی و پس از آن بفرمان دیگر  
 سلاطین عرب و عجم نیز بمختلف لغات ترجمه شده - بیشک راست بنده این است

که شاخزادگان و امیرزادگان همچنان که پسران آحاد و اس اهل اسلام را لازم و مستحکم است که این کتاب را بخوانند و مطالعه کنند و همیشه با خود دارند چرا که بی نهایت خود و حکیمانہ نوشتہ شدہ است و آداب ملوک و تدبیر ملک و تمدن و سیاست نظیر ندارد۔ و لے ازین کتاب بخوبی معلوم میشود کہ تا کجا عموم اہل عالم و خصوصاً مردم مشرق زمین کمال داشتہ اند و در علم تمدن و سیاست و تا کجا بودہ است پایہ دانش و ہنم و درایت کہ تا ہنما و چگونہ بودہ است وضع تمدن و ملک رانی۔ و نیز اگر ما این کتاب را مینمائے قرار دہیم معلوم خواہد شد کہ با وجود کمال نقص در اصول آن اگر بر آن عمل میشدہ احتمال کلی سیر و ذکر بر آن عمل میکردہ اند چہ افتراق کلی باید باشد در وضع تمدن از منہ قدیمہ با وضع تمدن این زمان کہ بجلی این ہنم ہم بر طاق نیمان ہنما دہ شدہ اند۔ اگر کسی بخواد معلوم کند کہ این کتاب را کوشتہ و سبب تصنیف آن چہ بودہ و تا کجا احترام از آن سیکردہ اند سلاطین ہند و عز و عجم و ترک و غیرہ و چگونگی تصنیف و بادشاہانی کہ ابتدا سبب تصنیف این کتاب شدہ اند و مقدمات و تمہیدات آن را در ابتدا ہی این کتاب ملاحظہ نماید زیرا کہ بسیار طولانی است و نقل آن ممکن نیست۔ مختصر و لب آن کہ عرض بندہ است این است کہ لے نویسم نقل از ہمان کتاب +

”وہر آیتہ بادشاہان نامدار و سرفرازان کا مگار را باید کہ حکم و دستا و ہم فی الاصل پیدا و مشاورت بزرگان خوردہ و آن در مصالح ملک مدخل نمایند و تمام نظام اعمال و احکام خود را ابتدا سیر و زیر آن کامل و شیرین حاصل باز بندند تا لعل جو اسے مالش و اس من قوم الا ہذا ہم اللہ الی سر شد اموس ہم ہر چہ از ایشان صادر کردہ و اصلاح مقرون باشد و اینست عالم و جمعیت حال بنی آدم را تنفسین۔“۔ این امر را ہر ملکی ہم در میان مایہ و تا امر و زد دانستہ و بندہ این را بنزلہ انجمن قرار دادہ ام و لے معقلاً تحقیق آن را ننمودہ ام۔ پس از ان در صفحہ دیگر لے نویسد و بادشاہ فرمود کہ آن را





میباشند - ما سوال میکنیم اگر بچاره زبان کشاید و بدو نتخواهی پادشاهی بگوید خداوند  
 این چنین باید و آن جهان بناید و پادشاه بگوید ترا چه بآن کوشته که دخل در معقولات غائی  
 گداسه گوشه نشینی تو عافیا بخردش - این بوالفضل را از اینجا ببرید و کردن زیند  
 یا طناب اندازید یا از شهر بدر کشید چه باید کرد؟ - ما خود مکرر این واقعات را چشم  
 دیده ایم - پس این پادشاه باید یا خود پیشتر پیغمبر باشد یا نایب و وصی پیغمبر و خلیفه  
 پیغمبر و از هم موید من عند الله باشد - خود باید غائی از عیب و نقص معصوم باشد -  
 و متابعت طبع و نفس بر خودش غالب نباشد - از شریعت آن پیغمبر کماکان با خبر باشد  
 از قواعد سیاست و وقایع عدالت کما حقہ واقف باشد - و از تربیت لشکر و دران  
 دولت بخوبی آگهی داشته باشد - و هر فردی از افراد خلق و عیال خود را بچو و دیدن  
 بشناسد و از طبیعت هر فردی فوراً با اطلاع کردد - و خود بنفسه و بذات و تمام امور  
 کتبه و جزئیات ملک و افراد رعیت رسیدگی کردد - و از همه بالاتر از بولیتک این زمان  
 و قانون نیامین دول و اقوام و رنگ و غیره نیز کماکان با اطلاع باشد - اگر کسی در کتب  
 تواریخ اسلام ملاحظه نماید و از میان حکام عرب یعنی بنی امیه و بنی عباس و سلاطین ترک  
 و مغول که در ترکستان و ایران و افغانستان و مملکت عثمانی و بخارا و چین و آسیای  
 و جاپاگ و دیگر فرامروانی کرده بوده اند و اکنون میکنند بخواهد یک کس را انتخاب کند  
 که متصف باین صفات بوده یک و پنجاه یک و صد یک این صفات بوده یا نه غیر  
 ممکن است - اگر بنده بخواهم ممکن است که در یک روز شرح حال ائمه کس از سلاطین  
 بسیار عالی شان اسلام را بطور اختصار بنویسم مانند تاریخ الرشید و سلاطین محمود  
 و سلطان سنجار و انا بک سعد بن زنگی و قزلباش سلطان و اولاد چنگیز خان و اولاد تیمور  
 و غیره و غیره و به تمام اهل اسلام ظاهر سازم که سببیک از آنها متصف بعد یک این  
 صفات هم نبوده - بلکه چون آفتاب روشن است که از آغاز جهان در میان هیچ قومی  
 چنین سلاطین نبوده - انوشیروان هم باین صفات متصف نبود - پس علاج  
 چیست؟ - این علاج را نیز چکس ندانسته و ننوشته - و دلیل قومی تر ازین نمی شود

که در چهارم گفت اگر سه روز را گوید شب است این بیاید گفت اینک ماهه و پرتو  
 خلافت راس سلطان را می جستن بخون خویش باشد دست شستن ... در بین  
 این پنجاه سال گذشته چندین وزیر را در ایران کشتند و معزول کردند با کمال خوارگی و پشیمانی  
 و رترگی و جاهائی دیگر - انصاف میخواهم از دیگران که آری آنها باز کینه اطفال بزرده است  
 یا سلطنت و ملکه اتی - و نیز سوال میکنم که امپراطور جرمنی و امپراطور روس و رئیس جمهور  
 فرانس و رئیس جمهوری امریکا و ملکه انگلستان و دیگران درین روز خین استند تمصفت  
 باین صفات اندو این کارها را میکنند و چاکران خود را خود تربیت میکنند - نه هر کسی گمان  
 خود را خود میکند و کار همه را قانون میکند - و باید بنحاطره داشت که در بین این دو ماه  
 بلکه یک ماه گذشته دو وزیر عظیم الشان از مالک یورپ از جهان رفتند و درجه احترام  
 آنها را همه اهل اسلام عالم مشاهده نمودند - پس از اسکان خارج است که فرزند آدم هر دو  
 و مقامی که باشد متابعت نفسش بود که خود را بکنند اگر بجای آزاد باشد و مراد از آزادی این  
 این است که خود مختار باشد و از هیچ کس و هیچ چیز خوف نداشته باشد - و خوف هم بر چند قسم  
 است -

اول - اول بندت خوف خداست -

ثانی - خوف عیاست -

ثالث - خوف حکام است

رابع - خوف از زبان خلق است -

و هر یک از اصناف خلق نیز بنوبت و بموجب مقتضیات حالت خود از دیگران

یاد دیگران خائف اند - مثلاً علماء بر مردم غالباً از زبان خلق خائف اند بسبب آنکه بگویند -

چو کفر از عیب بر خیزد کجا ماند مسلمانی - ولیکن پادشاهان ما غالباً بلکه عموماً از هیچ کس

خائف نیستند و در اعمال و انفعال خود جدا شده اند - نمی باشند زیرا که می پندارند

که با خدا هستند یا نخل خدا و لهذا اجوابده احدی نمیباشند در روس زمین - یک

نگشه دیگر در اینجا هست که همیشه خرابی جهان و هر قوم و ملت مخصوصاً مسلمانان از آن

بوده - چون همیشه رسم الناس علی دین بودیم در عالم جاری و ساری بود و غالباً ساری  
 بے لگام و خود سمر و خود مختار بوده اند و پیر و پادشاهای نفس خود اسناد را کین دولت آنها  
 نیز چنین بوده اند و فطرتاً و طبعاً همیشه سلاطین جهان از سه صفت یکے را یاد و رایا پسر  
 را معارف نمودند آدشته اند -

( ۱ ) با تشرع و پیر پیر کار و دیندار و نمازی بوده اند و البته بمقتضای این  
 صفت پیش و کم متعصب هم بوده اند که با دیگر مذاهیب و پیران دیگر مذاهیب  
 و عقاید دشمن بوده اند و آن حصص از ریایا گشته آنها که پیر و ان مذاهیب و عقاید  
 دیگر بوده اند پیوسته در شکنجه عذاب بوده اند و آنها را کشته اند و مالی آنها را غارت  
 کرده اند و زنان و دختران آنها را اسیر و آلوده و امن و بته روزگار نموده و  
 کینزگان خود ساخته بوده اند -

( ۲ ) یا با نکل ضعیف الدماغ و ابله مزاج و ساده لوح و کم حوصله و مستکون  
 الطبیعت و سر بیح الاعتقاد بوده اند که بزودے کوشش بسخمن اهل عرض و  
 خوشامد گویان و نما مان و سخن چینان دهند و اقوال آنها را یاد و رکشند و  
 بفریب و کفر آنها از جاده اعتدال و خرد مندی و دور اندیشی خارج شوند  
 و آنها را اخلاص کیشان و دو لختو پان خود دهند و نتیجتاً اینها هم خود را از زبان  
 رسانند هم ملک و مال و خزینہ و رعایا و دولت خوانان حقیقی خود را -

( ۳ ) یا آنکه کلی لایابالی و آواره طبیعت و لوند مزاج و یار او باشم هم  
 صحبت روزان و کیننگان بوده و روز و شب را در لهو و لعب بستی و عیش  
 نشاط و اتلاف زر و تباہی ملک و رعیت خود گذرانید بوده اند -

( ۴ ) یا آنکه دو ازین سه صفت یا پسر سه صفت را با هم جمع داشته  
 اند ( سوائے دین داری و پیر پیر کاری ) و بهر حال این حالات در وجود  
 اناس دولت دار کین سلطنت و عموم رعایاے آنها نیز اثر داشته  
 و عاقبت کار و خاتمہ امور آنها با بنجا رسیده است که امروز ما همه چشم

سنت عظیم کہ دولت و دبدبہ و شان و شوکت اسلام بجلی - مردم است و نامے ہم  
 از ان باقی نیست - وے افسوس است کہ تاہمین دم کہ قلم در دست بندہ است  
 در ہمہ جائے عالم اہل اسلام برہمان جاوہ قدیم قدم میرنند و این چندہا ستے کہ  
 از اسلام باقی مانده اند ضعیف و نحیف و بیجان برہمان و تیرہ حرکت میکنند  
 کہ گذشتگان آہنہا حرکت میکردند مع ششہ زاید کہ امر و زبیرا کے از اعمال  
 قبلیہ ناپسندیدہ اقوام دیگر را نیز اخذ کردہ اند - و کمال افسوس درین است  
 کہ انچہ مایسہ اینہم کہ خرد مندان مار عقلا سے جهان را از استماع آہنہا مغرب جوش  
 سے آید و در آب شرم و غیرت غرق میشوند و جہاں مارا با آن امور افتخار و  
 سرافرازی و مبہات است اگر کسے بجمہ تہیہ و یاد آوری ذکر سے از آہنہا  
 بنماید آن بجاہ را ملعون و مردود و میخوانند و دشمن دین و آئین و دولت  
 و ملت و طاغی میدانند و اگر اورا انگشند یا قدرت بکشتن او ندشند باشند  
 یا دشنام میگویند یا مضروب میسازند یا از شہر و بلد و وطن اخراج میکنند و  
 ہمیشہ در بدر و گرسند و تشنہ میباشد و جہاں مارا پسند نمی آید و استان  
 خالص و دو لخواہان با ارادت و ہمدردان شفیق و شفیعان بیغرض و ہم  
 مدبہبان خودشان این کیفیات را بیان کنند یا بنویسند اگر چہ کہ دشمنان  
 دین و دولت و ملت آہنہا پیوستہ با کلمات سحت و الفاظ تلخ و ترش و مطہورانہ  
 نماند و نامستان و شمتانہ و امثال اینہا در اخبار ما و کتابہا و رسالہا سے

### رباعی

این پنج من از حیث چہ میدانی تو دیوانگی مرا جنون خوانے تو  
 کہ از زہدت کفش نمر از چہ دست من گر یہ کم از آن کہ خندانے تو  
 غرض آن است کہ بیچ سلطنت خوبے اصول نیاب امکان وجود ندارد  
 ہچنان کہ بیچ عمارتے بے بنیان سحت و ستم حکم اسکان وجود ندارد و ستمقا

دوام از آن امید نیاید و آشتی + این اصول ہمیشہ در اسلام بوده و دل از همان ابتدائی اسلام احدی بر آن عمل نکرده و ہمیشہ اساس دولت اسلام مترکز و متجلی بود - سیزده صد سال گذشتہ کہ دولت اہل اسلام بر زمین و فتح بے اصولی جاری است و لیکن اکیچہ حالت ترقی مسلمانان بود و راز شدہ سابقہ ما را بر آن بحث نیست بچینی کہ ہست فقط در آن است کہ از زمانے کہ رو بنفرتل ہنار دہد پیوستہ و بحال سرعت فرو تر رفتہ اند تا امروز و چہین ینہاید کہ از زمانے کہ اقوام نصارا از نواب غفلت بیدار شدہ اند و براے سلطنت ہاسے خود اصول قرار دادہ اند پیوستہ خواب غفلت مسلمانان سنگین تر شدہ و ہر جہ آہنہا بسرعت و ترقی دارند اینہا بسرعت رو تیزتر از بندہ نغمہ در اہی بندہ امروز در ہمتہ جہان دو سلطنت از اسلام باقی ماندہ یکے ترکی و دیگری ایران و بحال یقین میگویم کہ تا پنجہ سال دیگر این دو دولت نخواہند ماند اگر حال بر اینمحوال ہماند - ان وقت مسلمانان عالم از یہود و مجوس بدعات تر خواہند شد - حالا ما با عقلانے خود گفتگوئے کنیم و سوال ینہائیم -

اول - آیا شما ہا ارادہ دارید کہ بموجب قانون کلیہ طبیعت در جہان اقامت کناید یا نہ ؟ - یعنی اگر جہ از کل نشے ہا لک الا چہ کزیر ہی نیست مگر تا زمانے کہ انسان در جہان اقامت دار رحمتی چند ساعت قبل از آنکہ اجل او در رسید خوراک میخورد پوشاک میخورد و جاسے آسایش میخورد و تحمل بسیار چیز ہائے دیگر است - و اگر جہ رزق ہر فرد بشر در آسمان موجود است و رزق ہر حال ہر ساند مع ذلک ہر فرد بشر مجبور است کہ در حصول رزق خود سعی کند و چونکہ خدایتعالے صناسن روزی است جمعی را لازم افتادہ کہ براے روزی دیگران کوشش نمایند - و ہر چند کہ ہر کسے را نصیب قسمت او بد بنال است و بطور فرض محتمل کہ پسر بندہ باید قتل نفسی کند و بعضا من آن او را بدار کنند مع ذلک پسر بندہ فرض و واجب است کہ او را تربیت و نگاہداری

کنم و باز دارم از آنچه که موجب هلاک و اضرار او باشد - و اگر در صورتی  
که حالت عابد شب زنده دار و فاسق شرابخوار در آخرت چیت من ذکرت  
خس را مکلف ساخته اند بعبادت و تقوا و در هر راهی که بر او یقین باشد که راه  
راست و صراط مستقیم و حق است بالضرورة باید در آن راه قدم زد - و  
بالجمله اگر مسلمانان بدانند و راس آنها بر این باشد که بیشک این ملک ملک  
آنهاست و پس از آنها ملک اولاد آنهاست و باید باشد و آنها نیز باید خوش  
و آسوده حال باشند و آنها نیز باید مسلمان باشند و آنها نیز باید ذلیل قوم  
دیگر نباشند و بدانند که خدا اینجائیست بعضی حقوق خاصه بخشیده است  
آنها را که بالضرورة باید آن حقوق حاصل باشند هم آنها را و هم او ماد و  
احفاد و آیندگان آنها را پس بر آنها فرض و واجب است که اساس سلطنت  
و حکومت خود را استوار سازند و این خیالات را هیچکس نمی تواند که در حق  
خیرت و حمیت و خردمند و از جهان باخبر و کسی که حمیت دین و ملت و دولت  
خود را داشته باشد و عزت قومی خود را لحاظ کند -

ثانی - آیا شما با نیت خود اراده ندارید که در جهان نیست کنید  
موجب قانون کلیه طبیعت ۹ - در صورت ثانی ابد و بهیچ وجه در این نیست  
و مقام محترمانه نیست - در صورت اول یعنی که مسلمانان را اراده است و از  
داشته باشند که در جهان زندگی نمایند در زمان آینده و در مقابل نصارا  
بنظر بنده بدون اصول دین مستحکم بلکه انانی اهل اسلام امکان ندارد و باید  
وضع تمدن را تغییر دهند یعنی بحال ستمی و استوار و ثبات قدم پیروی شیخ  
محمدی را نمایند و بدانند که شرع محمدی مایه تنزل خلق الدنیاست بلکه مایه ترقی  
است در هر رشته و شعبه زندگی و آنچه فرموده اند در بیانست در اسلام نیست  
برادرک حلال و جلیح خداست - زرو سیم و زینت و زمان خوب صورت  
و باغ و گل و ریاحین و اسپ و کاسه و نوکر و چاکر و خواهر و بستر خوب و

مکان مرغوب و کمال آسایش و راحت و خوشی و مختصر دنیا و هر چه در آن است  
محض بر آنست وجود انسان و اشرف مخلوقات خلق شده اند و از برای استعمال  
هر یک از آنها بشرع خدا جده قرار داده است بموجب این شعبه  
"این حکم شرع آب خوردن خطاست و اگر خون بفتوی بریزمی راست"

حالا ما میخواهیم ببینیم که اصول تمدن و سلطنت که در زبان مردم  
زرنگ آنرا کاستی تیوشن میخوانند و ما مسلمانان آنرا شریعت میخوانیم و چگونه  
است +

## کاستی تیوشن اسلام

کاستی تیوشن لفظی است که اصل آن لاتین است و در این زمان در  
فرسادی و انگلیزی و بعضی دیگر استند پورپ نیز همین لفظ در استعمال است  
و این لفظ در مقامات و براس معانی مختلفه استعمال میشود و در همه معانی  
و مراد از آن یک و یکسان است - این لفظ را در عربی و فارسی و هندی لفظی  
در مقابل و باین مفهوم یافت نمی شود مگر متعدد الفاظ را که توان بناچار  
جگانه آن نشاند و هنوز باینسان کامل و محتوم بر همه معانی بالا افزوده هستند  
این لفظ در بنای جسم انسانی اسطقتش با اسطقتات مجمع را گویند و چون در ک  
باین لفظ بر ابروی نمیکنند و باین وسعت نیستند اسطقتات چو اگر آنچه بظاهر  
جسم انسانی من حیث المجموع از آنها و با آنها موجود و برپاست کاستی تیوشن  
بباید مثل قوی و استخوان - دندان و عروق - و امعاء - و دل - و جگر و شش  
و زهره و اعصاب و مغز و شرایین و صد باب چیز دیگر - پس هر گاه گویند فلان  
شخص را کاستی تیوشن وجود نیک است معنی آن این است که وجودش  
من حیث المجموع درست و صحیح است - و عمارت غالباً بلکه عموماً ما اساس  
اصل اصیل و سبب و وام و توأم عمارت میدانیم و لیکن این لفظ نه تنها مختصرا



به بینان بلکه بان اعضاء اجزای که سن حیث المجموع آن عمارت عمارت است - مثلاً در هر  
 عملی آنچه لازم و ملزوم وجود آن عمارت باشد سزاوار و شایسته اقامت در آن شود و  
 بدون آن چیزها وجود آن غیر ممکن است و اقامت را شایسته نیست بینان است - دیوار  
 و ستون و سقف و اتاق و مطبخ و بیت الخلاء در و دریاچه و چاه و بقیع و دیگر ازین قبیل  
 ملازمات میباشد البته اینها نیز ساخته و پاره شده می شوند از اجزا و مصالحی چند مثل  
 سنگ و آجر و خشت و آهک و چوب و بنج و غیره - این مرتبه اول در لزوم است  
 الزم است - پس از این مرتبه با مصلح و اناث البیعت است مثل کبچ و کرسی و بستر  
 و دیگ و دیگر و ظروف و چراغ و امثال اینها - اینها همه ضروریات و لازم ملزوم زندگی  
 میباشد که بدون اینها زیست آدمی غیر ممکن است - ولی بهمین ترتیب که آنها که در مرتبه  
 اولی واقع اند ضرورت و لزوم آنها بحد لازم میباشد بنسبت اینها که در مرتبه ثانی  
 واقع شده اند و مع ذلک هر دو لازم اند یکدیگر را - ولیکن بعضی چیزها میباشد که در  
 عدم آنها یکسان اند و ابدی و اعلی به بود و باش انسان نمازند نیز

پس بهمین نحو کالشی بتوشن آن اصول و ضوابط ابتدایه تمدن و سلطنت را  
 گویند که در میان اهل اسلام تا امروز نبوده و لفظی هم بر سر آن مابالاجتماع وضع شده  
 بر چند انتظام - بند و بست - نظم و نسق - گیر و دار - سیاست مدن -  
 زدگان - آیین - رفق و تفوق - و بسیار الفاظ دیگر ازین قبیل میباشد ولی  
 همه بالاتر از ماکلا اعلی اند و هر یک از اینها یک عضو و جزو کالشی بتوشن میباشد  
 و مع ذلک هنوز بنیادها باید در شایسته لفظ کالشی بتوشن تمام و محتوی نیست بر تمام آنچه  
 ضرورت و در کار است - پس بنده مناسب میدانم که درین مقام همچنانکه در هر  
 مقامی در مقابل این لفظ "اصول" استعمال شود و خصوصاً درین مقام یعنی در تمدن و  
 پیشه گفته شود "اصول تمدن" یا "اصول سلطنت" و بالعکس ماباید بگویم که آنچه در تمدن  
 بعید و فزقان حمید از احکام الله و عدو و التیبیا شدند با ناما یا اکثر اصول درین تمدن  
 اهل اسلام هستند و آنچه نیست مستند خارج از اصول اند یعنی اصول آن امور را گویند

کہ اگر ایک جزو از آن خلل یا بد تمام امور دیگر مخلخل سے مانند - و آن چیز یا دوسرے  
 کہ حکمت بالغہ ربانی براسے نظام عالم و انتظام نمایین اولاد حضرت آدم صورت وجود  
 داده و مقرر فرموده کہ بعضے از قبیل آہنہا پیشند کہ در مرتبہ اول اند و بعضے از  
 آہنہا پیشند کہ در مرتبہ ثانی اند مثل اینکه بعضے چیز ہمارا اہل شرع اصول دین گویند  
 و بعضے را فروع دین و سہمہ با یکدیگر شامل اند و ہمہ داخل شریعت اند و شریعت بیشتر  
 ریلو سے وانجین است کہ اگر ایک چیز یا جزو از آن ناقص باشد بجلی از جریان باز  
 سے مانند \*

اگر بخوبی ملاحظہ شود در امور جهان در ہر امر سے از امور و ہر چیز سے دکار  
 بالضرورہ کائناتی تیوشن یا اصولی در کار است و بدون آن اصول وجود آں امر  
 یا چیز غیر ممکن است \* مثل اینکه ابرو بادومہ و خورشید فلک در کار اند ہمہ بموجب  
 یک اصول سے خاص - تمام ممکنات خواہ انسان باشد خواہ حیوان - خواہ نبات  
 و خواہ جماد ہمہ برفق اصولی برپا پیشند و وجود دارند - و ہر چند کہ آن اصول  
 کا ملتر و درست تر باشند تو ام و دوام آن امور یا اشیا نیز بیشتر یا شد - مثلاً آبی  
 بحسب اصالت اول سے کہ عناصر باشند ہمہ یکسان اند و لیکن چون صورت وجود  
 یافتند و مشتمل شدند از اعضا و اجزائے مختلفہ اول بحسب سرشت و طبیعت و  
 پیدایش اختلاف بسیار دارند و بعد بحسب بعضے سوانح و حوادث عارضیہ - چنانچہ  
 سرزمین و پیدایش آب و ہوا سے سرزمین و وضع زندگی و اکل و شرب و پوشاک  
 و تربیت و محنت و ورزش و رحمت و بسیار چیز ہا سے دیگر اختلاف بسیار سے را  
 موجب میشوند در کائناتی تیوشن و اصول صحت و تندرستی - پس بعضے ضعیف  
 القوا تر اند از بعضے و بعضے قوی ترند از دیگران و لیکن اگر کماکان بر یک اصول  
 باشند ہمہ یکسان میمانند اگرچہ این کماکان ممکن نیست - و سہ تا یک اندازہ

و در همان اعتدال هوا پرورش دهند سبز میشود و نمومیکند - همچنین اگر غلامی صحتی  
 نخواهند سپید شود اسکان ندارد مگر بیشک تربیت بشود و علم و دانش و هنر  
 و کمال کسب میکند با صاحب صفات و خصایل دیگر میشود - پس بر حال هر چند  
 زیاده ملاحظه کائناتی توشن شود و اعضاء و اجزای آن قوی تر و سخت تر باشد  
 قوام و دوام آن کار یا آن امر یا چیز زیاده خواهد بود \*

اما ملاحظه میکنم که اگر دو خانه را پهلو به یکدیگر بسازند و هر دو در وضع ساق  
 و صراحی و اعضاء و اجزای که لازم ملزوم آنهاست بظاهر یکسان باشند کفیل که  
 باز اتراق کلی بهم میسر سازند و در قوام و دوام هم افتراق کلی دارند - مثلاً در پیژ  
 بینان است و دیوار است و سقف و هر دو از کل ساخته شده اند و خوب - مع  
 ذلک یکی را بینان سخت تر و ستوار تر است و زمین آنرا بیشتر کنده اند و دیوار آن  
 عریض تر نموده اند و خاک آن سخت تر است و احتمال دیگر چیزها نیز در آن میرود  
 که در دیگر نیست - پس آنکه ستوار تر است و اعضاء و اجزای آن مضبوط  
 تر است شاید پنجاه سال دوام دارد و آن دیگر که ده سال - حالا باید دانست  
 که این سکانات اقللاً بر پنج قسم اند \*

اول - آنکه بنا شده اند از چهار چوب و بعضی از شاخه های درختان

یا علف خشک \*

دوم - آنکه بنا شده اند از گل خالص \*

سوم - آنکه بنا شده اند از خشت خام \*

چهارم - آنکه بنا شده اند از آجر \*

پنجم - آنکه بنا شده اند از سنگ سخت \*

معلوم است که دوام و قوام و ستوارت هر یک از اینها تا چه اندازه است  
 اولین اینها بسا باشد که بیاد می یا بارش می یا برقی یا آنکه آتشی در یک دم نیست  
 و نابود کرد و همچنین اینها تحمل که تا پنجاه سال دوام داشته باشد - چنانچه بعضی

از این عمارات صنعت پنجم در اکثر جایست عالم دیده میشوند امروز که پنجمین سال  
 بیشتر نباشد اندو که آنها را بدست خراب نمیی که ندید یا برور ایام و طوفانها سے  
 سخت و زلزلهایست سخت و عدم توجه و موافقت تباہ نمیشد تا امروز با اکل  
 بحال خود باقی می بودند و البته بعضی هم هنوز بحال خود میباشند - بر همین  
 است حالت ملک و سلطنت هر قوم در جهان و بر همین پنج است تمام امور نسبت  
 و زندگی هر قوم و هر فردی از افراد خلق عالم - هر جائی که در آن عیالی باشند مثل  
 از پدری و مادری و چند اولادی اگر اصول و ضوابط آن خانه درست و مستحکم است  
 وجود آن خانه را دوام و بقای خواهد بود و الا فلا - مدیران را بموجب قانون کلیه  
 که متضمن آن قانون خلاق زمین و آسمان و حکیم علی الاطلاق بوده مکتوبه  
 و حقوق خاصی است در آن خانه و بساتن عیالی - پس از آن هر یک از آن  
 فرزندان را نسبت بان مرد و نیز نسبت بیکدیگر حقوق خاصی است و هر یک را  
 درجه و مقامی و فرضی از نسب و تخلصی از تکالیف مرلو طه آن خانه و آن  
 عیال مقرر و معین است و این همه حکومت و حقوق و درجات و ذرائع و تکالیف با  
 حدیست تعیین نموده اند - پس چون این حکومتها و حقوق و درجات و غیره بروفق  
 ضابطه و مستحکمگی که قرار داده شده که براس هر یک معین گشته جاری باشند گام است  
 در نظام امور آن خانه خلی و واقع نخواهد شد و احدی را بر دیگری زیادتى و تعدی  
 نیست و احدی را از دیگری شکوه و شکایت نخواهد بود \*

عذره علی اعلی که مالک است لا شریک له و حکیم علی الاطلاق و متقن  
 قانون گمن نکان است برک نظام این جهان و بمقتضای مختلف از منته و حالات  
 این جهان و مخلوق خود و مکرر کالنتی توشن با فرستاد با واسطه رسولان خود و آخر  
 همه بشکایست که جهان و خلق جهان در زمان تکمیل یافتند کالنتی توشن اعظم و اکل  
 خود را با واسطه ختم المرسلین فرستاد براس تکمیل نظام جهان - اگر با خوبی عزت نماید  
 می بینیم که هیچ کالنتی توشنی و ضابطه تکمیل قرآن نیست و نخواهد بود که هیچ چیزی

در آن واگذار نشده - اگر مسلمانان ابتدا بموجب این کالنتی تیوشن عمل نموده بودند امروز مالک تمام جهان بودند و بدون هیچ فساد و خون ریزی و بدون هر گونه اختلافی - ولیکن از همان ابتدا یعنی پس از خلفا قرآن را برکنار گذاشتند و از همان روز شروع بمشغول گردیدند و کار آنها با نجا رسیده است که امروز ما می بینیم و معلوم نیست که حالت اهل اسلام در ازمنه مستقل چگونه باشد - در این زمان در میان هر قومی از اقوام نصارا یک اسمی کالنتی تیوشن میباشد براس نظام ملک و محض بواسطه این کالنتی تیوشن است که نصارا با این پایه و درجه رسیده اند در هر امری از امور که با همجهتیم می بینیم - و اگر در میان آنها نیز بعضی قومی تر از بعضی باشند آن اختلاف هم بحسب قوت و ضعف کالنتی تیوشن آنهاست بیشک روس و فرانس و جرمنی و انگلند و امریکا و استریا و ایتالیا از دیگران بے نهایت قوی ترند - و از سایر ملل ایشیا و افریقا چنان نیز امروز که از دول قویتر مغربیه محسوب است اگر چه عیسوی نیست دلی این قوت را حاصل نموده است جز بواسطه ایجاد کالنتی تیوشن \*

حالت اهل اسلام را در هر امری از امور اگر ما مطابق کنیم با حالت نصارا در جهان امور بیشک از تجدید و تخمین و مطابقت خارج است و امکان ندارد که اینها با یکدیگر در هر تخمینی هم کسی بنماید خلاف واقع خواهد بود و تمام بیدانشان ما عمل بر اعراق میکنند - ولیکن از میان بیست و پنج یاسی کردی مسلمانان که بر روی زمین می باشند آن مسوددی از آنها که یقین از هر ملکی یک مرد باشد که دعوت آن دارند که در علم و دانش و هنر و تدابیر ملکیه و سیاسیه و امور پولتیکیه دست

کامل دارند و از جهان و ممالک مختلفه و اقوام خارجه و تواریخ قدیم و جدید عالم و بسیار امور دیگر آگاه و با اطلاع می باشند و نیز هر روزه بروز نامحاط عالم نظر دارند و نیز دعوی ریفارمری یعنی اصلاح اندیشی و ممدردی قومی و حمیت دینی و ملی میکنند شاید بطور واقع بدانند که هر تخمینی بنده کنیم غماق نماید یا از نقطه

بسیار بعید نیست - بنده خود کھنن و تجدیدی براسے بیچ امری از امور نصارا نمی گنم و او  
 میگذارد همین بزرگان سابق الذکر که تخمین فرمایند - درین وقت کتاب بسیار جدیدی  
 در دست بنده نیست ازین سنوات اخیر که بعضی از ممالک مسلمانان را با بعضی از  
 ممالک نصارا در بعضی از امور مطابق نمایم - هر چند که روزها مجامع بسیاری نزد بنده  
 موجود اند و در حالات مختلفه ممالک اسلام و نصارا را بطور کمال درج نموده اند در اینها  
 که بنده بتوانم تمام امور را حکما کان مطابق سازم - لهذا ازیکه دو کتاب اندک که پیشتر  
 سے نویسم بهوجب ذیل نمونہ باشد براسے دریافت عموم اہل اسلام یعنی کسانیکہ  
 بے خبر اند - مثلاً در سال ۱۰۰۰ عیسوی حالات بعضی از ممالک نصارا در اسلام  
 بر این تخمین ہا بودند -

## ترکی

## ریاستہائی متحدہ امریکا

۱۷۱۰۰۰۰	وسعت بنام	۳۶۰۳۴۰۰	وسعت میل مربع
۱۱۴۵۵۰۰	وسعت واقعی	۶۱۰۰۰۰۰	غلقت
۳۲۵۰۰۰۰	غلقت بنام	۲۸۳ کروڑ	تجارت
۲۲۰۱۱۰۰۰	غلقت واقعی	۱۳۵۱۰۰	ریلوے
۴۰ کروڑ	تجارت	۶۰۰۰۰	نگہداشت
۱۲ کروڑ	مالیات	۶۵ کروڑ	مالیات
۱۰۰ کروڑ	قرض	۶۲ کروڑ	خرچ
۴۴۵۰۰۰	فوج و صلح	۲۷۰ کروڑ	قرض
۶۱۲۰۰۰	دیگ		

## ایران

## فرانس

۶۳۶۰۰۰ وسعت میل مربع

۲۰۴۰۹۰ وسعت میل مربع

۷۶۶۰۰۰۰	خلیقت	۳۷۷۰۰۰۰	خلیقت
۶ کروڑ	تجارت	۱۲۵ کروڑ	الیات
دو کروڑ و نیم	الیات	۱۲۵ کروڑ	خیج
دو کروڑ و نیم	خیج	۳۳۰ کروڑ	قرض
۸۰۰۰۰	فیج	۳۲۸ کروڑ	تجارت
۳۷۷۵	تلگراف	۴۹۰۰۰۰	فیج و صنیع
۵۰۰۰۰ پونڈ	قرض	۱۷۵۰۰۰۰	در رنگ
		۷۵۰۰۰ ایسل	ریلوے
		۵۷۰۰۰ ایسل	تلگراف

### افغانستان

وسعت بیل مربع ۲۷۸۰۰۰

۳۰۰۰۰۰۰	خلیقت
تخمیناً دو کروڑ	تجارت
۶۰۰۰۰۰	الیات
۳۸۰۰۰۰	خیج

### مص

وسعت بیل مربع ۴۹۵۰۰۰

۴۸۱۰۰۰۰	خلیقت
تخمیناً ۹ کروڑ	الیات
۱۰۰۰۰۰	خیج

### مملکت جرمن

وسعت بیل مربع ۲۱۲۰۰۰

۴۶۰۰۰۰۰	خلیقت
۳۰ کروڑ	الیات عامه
"	خیج عامه
پس ریاستی جدا گانه دخل و خرچی دارد	
۴۸۰۰۰۰۰	خیج و صنیع
۱۴۸۰۰۰۰	در رنگ
پس ریاستی خاص هر یک از ایالات و پروس	
۶۵ که در بود و قرضش ۲۰۷ کروڑ	
تجارت آن بخوبی معلوم نمی شود و با صنعت	
شکست و در پرتو آن کمتر باشد	

ریلوے ۲۰۵ میل  
ملگراف ۵۸۵۰ بیل

مردکو

روس

وسعت بیل مربع ۱۳۴۰۰۰  
حقیقت تخمیناً از بیخ ای پشت بیل  
آمدنی و خرج تخمیناً ۳۰۰۰

وسعت بیل مربع ۶۴۵۴۲۸۹  
حقیقت ۱۰۵۰۰۰۰۰  
تجارت ۲۰ اکڑ  
مالیات ۳۰ اکڑ  
قرض ۴۳۰۰۰

حیدرآباد دکن

وسعت بیل مربع ۹۰۰۰۰  
حقیقت ۰۰۰۰  
آمدنی از فرار یکہ میگو  
کود  
مغایب نیز زمین قدر

ریلوے ۱۸۵۰۰ میل  
ملگراف ۸۳۰۰۰  
بیخ در صلح ۸۰۰۰۰۰  
در جنگ ۲۲۰۰۰۰۰

جاپان

بلجیم

وسعت بیل مربع ۱۳۴۶۶۹  
حقیقت ۳۸۰۰۰۰۰۰  
ریل ۳۰۰۰۰  
ملگراف ۳۰۰۰۰  
دخل و خرج ہر یکہ تخمیناً ۱۶ کدو  
قرض ۶۰ کدو  
بیخ ۶۵۰۰۰

وسعت بیل مربع ۱۱۳۴۳  
حقیقت ۵۵۵۰۰۰۰  
آمدنی تخمیناً ۳۰ اکڑ  
مغایب ۰  
قرض ۶۰ کدو  
ریل ۲۶۵۰  
ملگراف ۳۲۶۰



چین

ایتالیا

۲۵۵۳۳۰۰	وسعت بیل مربع	۱۱۴۴۰۰	وسعت بیل مربع
۳۲۵۰۰۰۰۰	خلیقت	۲۹۰۰۰۰۰	خلیقت
در کتابت یگری اندکی قدیمی قزو	سخت آنرا کمتر	۲۶۶۰۰۰	نوع در صلح
از ۴ میلیون بیل مربع نوشته و خلیقت		۲۵۹۰۰۰۰	در جنگ
بیش از ۴۲۵ میلیون - آذنی و		۴۲۰۰	ریلوے
فنون و تجارت و طرح و غیره آن بجز		۴۴۰۰۰	تنگلاند
معلوم نمی شود و باید نسبت بسخت		۶۴	آنداز
و خلیقت آن کم باشد		۶۶	خج
نوع آن اگر چه قریب ده لاک بوده و		۴۵۰	قرض
از جنگ با جاپان معلوم میشود در سید			
بیفانده اند			

بسیار کیفیات دیگر میباشد که ذکر آنها نمودن در صورتی که کسی بیند و نخواهد  
و بداند کند بیفانده است مع ذلک بچند خبر اشاره میشود -

( ۱ ) آنکه انگلند را ذکر نمودم و لے باید دانست که در دولت نیز کمتر  
از امریکا است مگر در تجارت و سایر امور پیش از همه ممالک است - مثلاً قریب  
۱۲ میلیون بیل مربع زمین دارد با متعلقانش - ۴۶۰ کروڑ مالیات دارد و ۴۰۰  
میلیون خلقت -

( ۲ ) تمام آنچه ذکر شد متعلق به مالک نصرا بعضی دو چند شده اند و بعضی  
نیمصدی ۹۰ و ۵۰ و ۴۰ و ۲۰ مزید گردیده اند برخلاف در ممالک مسلمانان  
بسیار کمتر شده و نقصان پذیرفته اند \*

( ۳ ) درین بیست سال یا دو سه سال گذشته اند آنچه بسیاری را در من و در

والکنند و فزائش گرفته اند و سوائے اینها بسیارے از متعلقات و منضمات مسلمانان  
 دیگر گرفته اند.

(۴) از پیران امور دیگر که همه متعلق اند بملکومت و تجارت و فلاحست و  
 مختلف علوم و برآوردن معاون و کشیدن ریلوے و تلگراف و دریا نوردی و صحرا  
 کردی و نا کثری و نجوم و کیمیا گری و جنگ و پولیتیک و اختراعات و غیره و غیره  
 ذکرے نمی شود و ممکن ہم نیست ذکرے از آنها۔

تمام مسلمانان جهان پیش کم اگر چه از حقیقت و مایست هیچ چیزے اگر نیستند  
 اقلادین و ملت ریلوے و تلگراف و تلیفون و عکس کشی و کشتی های آتشی و  
 جنگی و سباب با دهر بهای جنگی و بسیار چیزهای دیگر را بچشمے بینند بلکه بسیار  
 از این چیزها را اهل اسلام خود در استعمال دارند۔ هر فقیری در هند اقلایکبار در  
 سفر کرده و بسیارے در چهارا نشسته بکله و جاهاے دیگر رفته اند و اکثرے مکرر  
 تلگرافها بملک و وطن و خویشان و اهل و عیال و وکلاے خود در شهرهای بعینده  
 داده اند و اکثرے عکس خود را برداشته اند۔ و هر فقیری که مایحتاج و مایلم نیست  
 و زندگی او در چیز است اقلالضعف ان ساخته و پرداخته نصار است۔ کلاه و قباده  
 پیراهن و پاسه جامه مردان و چولی و ساری یا ازار و لنگه زنان بافته و پرداخته  
 نصار است۔ و هر قدر که زر و دولت مسلمانان پیش مغو و سباب و لوازم زندگی  
 و مایه تعیش و مخرومه باهاے آنها از ساخته و پرداخته نصار از داده میشود۔ و هر  
 کلی میرود که تا پنجاه سال دیگر تمام خلق جهان بکشت و زراعت مشغول شوند و در تمام  
 لوازم زیست و زندگی خود محتاج به نصار باشند +

حالا بنده بخدمت بزرگان ملت خود عرض میکنم بطور سوال که اگر تمام  
 ملت خود را با تمام امور نصار اسطابق کنند آیا در نظر آنها کافی هزاری چند درجه با  
 فرق دارند۔ و این تطابق را ما از ابتداے اسلام میگیریم و از آن زمان که مسلمانان  
 در اوج ترقی و عظمت بودند۔ مثلاً آبا مملکت هارون الرشید و دولت دادن ملک

ابریشم بود یا حکمت و دولت و آمدنی ملک امر و زینکه ازین ممالک نصارا که در صحرا  
 با قبل ذکر آهنا رفت و فرق آن باین چه بوده است - آیا دسعت ملک و آمدنی و تجارت  
 اکثر میش بود یا اینکه از این دول نصارا - علی هذا القیاس تمام امور دیگر - پیشک انچه مسلمانان  
 داشتند و امروز در ازند صد هزار یک نصارا نمی شد و نمی شود و اینها چیزها که هسته اند که  
 قعده و انسا نه نیستند از آن قبیل قعنه مانے که در الف نیلار و دیگر کتب قصص تاریخ  
 مانوشته اند - پیشک اگر ماریوس و تلکراف و این همه چیزها که عجیب و عریب است  
 ندیده بودیم انسا نه بنظر مانے آمدند و پیشک انسا نه بودند لیکن هر طرفی که نگاه کنیم  
 بیست و انکار نمی توان کرد - با وجود چهارم آتشی درین و تلکراف و اجمار بر سر چیزه  
 امروز بر خلق عالم پوشیده نیست و آنچه در چین و اچین و امریکا واقع شده است روزگاری  
 امروز در هند هر کسی را گوش زد میشود - آیا جنگ و سال پیشتر جایان و چین را مسلمانان  
 هند و نیز مسلمانان جهان نشینند که جایان باین خوروی چین باین عظمت و بزرگتست  
 مفضل ساخت - آیا خبر ندارند که درین سه ماه روس و جرمنی و فرانس و انگلند که در  
 یچین که گویا تمام مملکت را در میان خود تقسیم کردند و پنج ماه سال و دیگر نام و نشانی از آن  
 ملک قدیم نخواهد که مملکت جدا گانه مستقل با عظمتی باشد همچنانکه چهار هزار سال است  
 که بوده - آیا مردم عالم مسلمانان جهان و هند نشینند و در اخبار با ندیدند که دو ماه پیشتر  
 پادشاه کج کلاه با پنجاه هزار پونڈ که هشت لک زر هندے شود از نیک انگلستان بقرض  
 گرفت و مگر کجا نهادند ایران را با نگرستان و آنگه کرد و انگلستان چه چیزها در روزها حیات  
 نداشتند که صاحب غیرت باید زنده خود را در کور کند و له جاس غیرت خالی است - چند  
 سال پیشتر بعضی از جهال ایرانی اراده میداشتند که مراکشند یا اقلای جنوبی بنشینند  
 که چرا بعضی چیزها در اخبار است که بولسیم - حال این مساجیان غیرت همه غامضند  
 اینهاست گفتند و هنوز سبکبند که پنجاه کور و زر نقد و نزاره شاه ایران موجود است حال  
 معلوم نشد که پنجاه پول سیه هم موجود نیست - علاوه برین اگر ایران مایز باشد سائر ملک  
 پنجاه کور و با هند که در قرض میگرفت موجب احتیاج باشد که دولت ما با اعتبار است و نیک

بیجاہ ہزار ہوں گے و ان ہم شاہ ایران و ازبکی و مکرکھاہنا سے ملک را بظنانت بہ ہکمال  
 شرمساری است مارا۔ تاکجا دولت ما بے اعتبار است کہ رعایا سے خودش ہم سآن اعتماد غلام  
 در رعایا سے خوش ہم چندان غیرت ندرند کہ این مبلغ را از خود بدہند و این بدنامی عظیم را  
 از خود و ملک و دولت خود دور کنند۔ ولے جا سے غیرت و انسانیت خالی است۔  
 دوروز پیشتر بندہ بجلسی فرستم کہ در آن مرثیہ خوانی سے شد دیدم بسیار سے از خلق جدا  
 و شاید تمام امرا و بزرگان عالی شان در آن مجلس اجتماع نمودند و بیوستہ گلہا سے  
 وہ سبہ میرسند و جمعی وارد سے گردند ہمہ بابا سہا سے فاضلہ و بابا و بروث و قرط  
 و فرط و البتہ و حصہ اینہا ہند و ستانی بیباشند کہ درین ریاست بہ آسایش  
 میگذرانند۔ عرض کہ این جمعیت کہ شاید چار پنج ہزار بو دند ہمہ از دنیا و ما فہما سے خبر  
 بودند و سے ہمہ عالم و فاضل و وکیل و درجہ اول و ڈاکٹر و غیرہ و اکثری اراکین  
 و عمال این ریاست و ہمہ شاعر و شعر فہم و سخن سنج و تمام خیال و حواس اینہا منحصر  
 بود بانیکہ جا سے یافتہ بنشینند و مرثیہ را استملع نمایند یعنی داد سخن سنجی دہند و  
 واہ واہ و سبحان اللہ گویند با طہار اخلص کیشی مرثیہ خوان و قدر دانی اشعار او  
 و نیز خود نمائی و دشمنندی خود۔ یک شخص و اعداد از میان اینہا بطور یقین بردارند  
 اگر طوفان فوجی باز میشد یا در ملک ترکی با در ملک ایران یا در مصر یا در  
 افغانستان یا خدا نخواستہ در خود جدا آبا و۔ اگر جہ خود مندان میدانند بلکہ چشم بینند  
 کہ ہر روزہ طوفانی میشود و سے شک خدا را طوفانی نمی شہ کہ اینہا از خواب غفلت بیدار  
 شوند و خدا کنند کہ چنین طوفان سے بشود و آرا ریاست دیگر می دہند نیست کہ با آنجا بر دند  
 و ہمہ تباہ خواہند شد ۔

انہمہ کہ بیان شد و ہر جہ دیگر کہ در ہزار کتاب بیان شود تماماً نتیجہ کائناتی  
 تہنشن و ہاشند واحد سے کلمی داند۔ معذہ وی کہ از میان ما دعوی خود مندی  
 میکنند بلکہ دعوی اظاطونی بینا آنجہ دانتہ اند براسے پہبودی و ترقی ملت خود  
 فقط در چیز است پکے آن است کہ یک مدوہ یعنی اسکول انگریزی باز کنند کہ

سه ریح که طالبان علم آن اسکول ذاتهاب و دیگر اند و یک ریح مسلمان و سه و محنت و  
 تحصیل علم بخواه ذات و دیگر اند و یک مسلمان سیکه دیگر طبع و جریان یک اجبار است  
 که آن هم غالب است از آنجمله که موجب شرقی منت شود بلکه در آن ریح استند آنچه بود  
 از آن حاصل شود براس مالک اجبار - و لیکن تا انسانا سل بن عمارت استوار نشود هیچ  
 چیز درست نخواهد شد و از دوام آن امید ی نباید دست +

بعضی از جهال ملت ما میگویند و فخر هم میکنند که آنچه باعث این شرقی مردم  
 نصار است اصول اسلام است و از اسلام و اهل اسلام اخذ نموده اند - این دعوی  
 هیچ ضرر دهنده نبول نمیکنند چه که از جهات و اسباب شرقی نصار بسیار کم مسلمانان با  
 خبر است و هزارها باعث داشت و بهم رسانید - البته چیزی هم از اسلام میان بود  
 و از مسلمانان اخذ کردند - خود نصار استعترف اند و در کتب تواریخ خود نوشته اند  
 که پس از انقلاب جهان و استکمال و ضمهلال دول یونان و روم و رفته رفته انقضای  
 آن دو دولت بدست مسلمانان و تباہی علوم و کتب آنها بدست اهل اسلام و تبقی  
 از اوقات بکلی ممالک نصار از علم و دانش خالی و باریک بود همچنانکه خود مسلمانان اگر چه  
 بطا بر از زمان جاهلیت که مراد کفر بود خارج نموده بودند مع ذلک بحسب علم و دانش که  
 مایه و باعث خدا شناسی و آگاهی از دنیا و آخرت است جاهل بت بودند تا زمان  
 خلفاے بنی عباس و زمان یارون و مامون که بخیال تحصیل اتمام علوم افتادند و  
 بعضی از کتب یونانیان و غیره را که از تباہی و حرق باقی مانده بود ترجمه نمودند و منصور  
 خلیفه ثانی از بنی عباس تحصیل علوم را مشوق گشت و درین وقت سلطنت دیگر  
 از خاندان بنی امییه در مغرب الاقصی (موروکو) و ساس نهاده شده بود که اسپین را  
 نیز گرفته بودند و همچنین خلیفه ابنی عباس علم و کمال را مشوق گشتند و با وج کمال  
 رسانیدند - پس از آن باز نصار را غالب آمدند بر مسلمانان و یک بخش عظیم اسپین را  
 باز پس گرفتند - ولیکن درین ضمن اخذ علوم کردند از مسلمانان که در آن سرزمین مانده  
 بودند یا کما عکس تربیت یافته مسلمانان بودند - شناختن نشانه یک و اکثری از ممالک مغرب

یورپ (دشمنان) که چنانچه رشید بود باب دوستی و اتحاد با آن خلیفه گشود و چون مدرسه در مالک خود بزرگ نمود و علوم مانع از عرب را در زبان لاتین بفرمان او ترجمه کرد و در مدارس جاری نمود - سبب دیگر هم رسید که نصارا جنگ چهار ساله برخواستند در مقابل مسلمانان در حیثیت المقدس اگر چه هفت جنگ پیش نشد در مختلف ازمینه و سه از آغاز آن جنگ تا انجام آن دو صد سال کشید که حکایت آن طولانی و عجیب و غریب است - بهر حال ازین آمدند و اعتلا و امتزاج نیز نصارا جزیرا حاصل کردند و بر نصارا مسلمانان گناز نصارا، مسیح حاصل نکردند همچنانکه امروز هم نصارا کمال ترقی را دارند و مسلمانان بمالک آنها میروند و آید و فخر نمیکند ابد هیچ نمی آموزند مثل اینکه پادشاه ماضی جزیر بار بر یورپ تشریف برد و سبها که از آنی فرج کرد و آخر دست خالی برگشت فرمود و هیچ چیز حاصل نفرمود - عرض آنکه ما را انکار نیست و تا این غایت هم تسلیم میکنیم که آنچه باعث ترقی نصارا شد از مسلمانان امونند و اخذ کردند و سخن بر این است و هنوز درین است که چرا در مسلمانان بکار نبردند آنچه را که موجب ترقی دیگران شد و حال آنکه از خودشان بود و بواسطه بی پروایی از آنها و عدم پیروی آنها امروز این نکتت و ذلت دارند

حالا ما میخواهیم بدانیم که عرض از کالشی تیوشن در اصل چیست که عموم خلق موجودات نادان ملت ما بداند - اول باید دانست که در میان هر قوم دو چیز هستند که آنها را سعادت و بخت میبخشد و لیکن این دو چیز را فرق کلی است باید که بگویی حصه اول را کالشی تیوشن میخوانند یعنی اصول تمدن و حصه ثانی را قانون از حصه اول آن قوانین مراد هستند که غالباً همیشه برقرار باشد و تغییر و تبدیلی در آنها راه نمی یابد و تغییر و تبدیلی آنها بندرت واقع میشود و آنها اصولی میباشند که نظام ملک و اساس سلطنت بر آنها بطوریکه اندک اعتلال در هر یک از آنها بکلی ملک و سلطنت را مختل دارد و بالجملة بے وجودیکه از ملازمات آن، هیچ ملک و سلطنت را دوام و قوام نیست و هر سلطنتی که از ابتدای جهان انفرامن یا نته با بجهت عدم وجود آن اصول بوده یا بجهت اختلال در یکی

یاد و یا چار ملازمت آن بوده۔ چنانچہ سابقاً عرض کردیم کہ این اصول مثل ملازمت غایب است یا مثل ملازمت ریلوے و انجین است یا مثل ملازمت جسم انسان است کہ یک جزو یا یک عضو آن اگر اختلال بهم رساند بیکارے ماند۔ فرما اگر جسم انسان یک قسمت بنا شد یا یک دست یا یک پایا یک چشم بنا شد و از اینها بالاتر اگر شش و جگر و خون و مغز و معاد و عشا و اعصاب را علی قدر مراتب غلطی باشد یا بهم رسند دوام و بقاے آن جسم ممکن نیست چنانچہ شاید و باید۔ و این را ہم باید دانست کہ انسان را دو قسم مرگ است یکے آنکہ باختلال اصول جسم واقع میشود و یکے آنکہ بعضی از مقتضیات و حوادث کہ کسے انتظار آنہا را کسے کشد مثل اینکہ شخصی از جاے بلندی سے افتد۔ یا گلولہ بنا گاہ از جاے جسم اوئی یا او را کسے زخم ہیکے میزند۔ یا زہر بخورد۔ یا در جاہ و تالاب و دریائے افتد و غرق میشود یا سببی اور امید رو۔ یا مارے و جانور دیگرے اور امیگند۔ یا یکایک بمرض یا کئی مانند وبا و طاعون و امثال اینہا گرفتار میشود کہ فوراً سعالجیے اثرانکے کند۔ و اما آن حصہ دیگر کہ کم و زیادے شوند و تغییر و تبدیل سے یا بند و باید بشوند و بسا بند آہنارا قانون سنجانند \*

حالا بندہ۔ برائے امتناہ و آگاہی بعضیے از اہل ملت خود بعضیے از ان اصول را کہ اختلال در آہنما موجب تباہی و عدم توام و دوام دولت است بہین میکنم

- (۱) قل انما انا بشر مثلکم
- ۲ انا خلقناکم من ذکر و انثی
- ۳ اطیعوا اللہ و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم
- ۴ و شاوہم فی الامر
- ۵ لا اگر الا فی الدین
- ۶ ان اللدین عند اللہ الاسلام
- ۷ قل ان کنتم تحبون اللہ فاتبونی۔

ایشاد بعضیے دیگر از ابن عباس اصل یہی اوردہ توام و دوام دین دولت

بعضی دیگر میباشند که داخل توابع این اند و در مرتبه بعد از آن اصول اولین میباشند و براساس سهولت دریافت باید بگوئیم آن ملزومات اول اند زیرا اینها ملزومات ثانوی مثل اینها این است که در مکان بود و باش نبیان و دیوار و سقف و ارکان و ازین قبیل چیزها ملزومات و تکلفات دیگر بوزن ثانوی است و بعضی از لوازم هم میباشند که در درجه سوم و چهارم و پنجم وجود آنها شاید لزوم ندارد و یا محض براساس خوبصورتی است - ولیکن چونکه دین و دولت با ضرورت توابع بوده اند و با وجود آنکه ابتدا ساس اسلام بطور ظاهر همه امور نسبت داشته باشد بر دین و بر وفق دین و اصول دین جاری بودند مع ذلک برخدا و سر خدا معلوم بوده است که وقتی بناچار آن صورت بصورت دیگر و آن وضع و لباس و دیگر و آن لفظ بلفظ دیگر تغییریم میسر سانیده و با ملزوم و حفظ و انتظام ممالک عظیمه و کرد و با مسلمان خاص بر وفق دین و شرع خاص جاری نخواهد بود بنا بر این قرآن ما مشتمل است بر هر دو اصول دین و اصول دولت و کما لیت این کالنتی بتوشن هم بهین اشتمال و استخراج است - لیکن براساس توأم دوام سرود دین و دولت همان چند اصول هستند که ذکر شدند و بعضی دیگر از آن قبیل \*  
 این همه امور را یعنی تمام احکام قرآنی و سنن رسول الله را براساس سهولت کار و اراده خود دریافت هم ندیدیم خود ما منقسم میسازیم بچهار قسم - اولی باینست که این زبان و این تقسیم زبان و تقسیم اهل شرع و فقها نیست یعنی آنچه بنده میگویم و بیس توایم نیست بقاعده و عبادات ندارند بلکه نسبت دارند بنظام دین و دولت و این اصول را بنده اصول دینی و فقهیه اسلام بر وفق اراده علماء و فقهائیمین خوانم بلکه اصول انتظامیه و تمدنی میخوانم - تقسیم آنها با این موجب است -

(۱) آنچه در درجه اول و در شمار ملزومات اولیه واقع اند و در مثال جسم انسان بمنزله اعضا و ریسبه اند  
 (۲) آنچه در درجه ثانوی و در شمار ملزومات ثانوی اند که خلل در آنها نیز موجب اختلال در جسم است و در درجه چند آن که بکلی جسم بی کار ماند - مثال آن



این آیه است یا ایها الذین آمنوا استعینوا بالصبر و الصلوة اگر چه  
صبر کردن بسیار خوب محقق است و هر چند که نماز یکی از واجبات و از اکتین دین  
است مع ذلک انتظام دین و دولت چند آن با آنها وابسته نیست - و همچنین  
باید بلویم که در واقع صبر و صلوة را مرتبه یکی نیست بلکه صلوة در درجه ثانی مرتبه  
است و صبر شاید در درجه چهارم پنجم \*

( ۳ ) آنچه در درجه ثالث واقع شده اند مثل بعضی از اینگونه امور اند و الله اعلم  
والمغرب فاینما تولوا انتم وجهه الله

( ۴ ) بعضی دیگر میباشند که احکام و سنن رسول الله میباشند که آنها نیز جزئی  
بهمان واجبات احکام الهی که بعضی واجب یا در درجه واجب اند چرا که خود رسول  
الاطاعه است ولی بعضی دیگر هم اگر چه قول رسول الله باشند اما در دنیای بدین  
بلکه چیزی داخل در دنیا و دولت دارند و شامل اند در اخلاق و در جمال  
و صفات ظاهریه نیک شمرده میشوند - مثل اینکه اگر کسی هر روزه حمام کند و  
سریتر باشد و خضاب نماید و ناخن بگیرد و مسواک کند بسیار خوب است و آنچه  
گفته اند که اینها ثواب دارند اما آن کار نیست خواه ثوابی داشته باشند  
و خواه نداشته باشند البته فعل آنها نیک است و بیشک اگر عوام الناس را  
طمع ثواب نباشد همیشه کثیف و پیر کین اند - و بیشک اینگونه ادا امر و لواهی خدا  
و سنن رسول الله عالی از حکمت نیستند همچنانکه دیگر احکام و ادا امر و لواهی الهی  
و سنن رسول الله اند - و این فقره اخیر را بزبان اهل تمدن حکمت عملی میخوانند  
و بالجمله همه این امور را معتقد و پاس بند و محکوم هستیم و باید باشیم بموجب  
همان واجبات سابق الذکر \*

ولیکن چنین معلوم میشود که بعضی از آن امور و اصول درجه اول نور آیین  
از رسول الله در بین خلافت خلفاء او از نظر با محو شدند و بروفق آنها عمل نشد با اگر  
عمل هم شده چنانچه باید و شاید لازم بود عمل نشد - و بعد از آن که آن خلافت سلطنت

مبتدل شد چنانچہ بنمایید کہ احکام و امور در جہ اول و ثانی و ثالث ہمہ یا اکثر معدوم شد نہ و فقط از امور در جہ رابع را چیزی اہل اسلام پیروی کردند با استنراج و احتیاط کردہ با خرافات بدعتیہ و وہمیتہ دیگر - و بہر حال ما بقیت الامر کار باہنجار رسید و کشید کہ امروز بندہ و تمام اہل اسلام بچشم خود بے برینیم کہ نہ درنی باقی ماندہ و نہ دولت و سواس آن خرافات و بیہودگیہا سے مذکورہ بالا \*

بہند از انفران بسیار کھی میباشند در کالستی تیوشن اسلام و اہل اسلام با کالستی تیوشن نصارا سے عالم وہمہ اہل اسلام باید این انفرافات را بداندند و بنجا طرہ دارند \*

( ۱ ) در اصول تمدن نصارا پادشاہ مختارست و پادشاہ یا خرد مقنن قانون است یعنی با مضامین خلق یا خلق مقنن قانون استند با مضامین یا بمشارکت پادشاہ و بہر حال مقنن مخلوق اند در اصول اسلام پادشاہ واقعی خداست و مقنن واقعی نیز خداست و تمام خلق حقہ انبیا را و اولیاء و رحمت آن اتع و ہمین کلام دلیل است بر این کہ خداوند علی الاعلا میفرماید گیو اے محمد صلی اللہ علیہ وسلم خلق اللہ کہ : انا بشئ و مثلکم یوحی الی انما الہاکم الہ حد فنن کان یرجوا لقاء ربہ فلیعجل عملہا صا حاکم الی شریک بیباد لا ربہ احداً نیز

( ۲ ) دیگر در اصول نصارا پادشاہ در بعضی از امور از قانون مستثنی است و در بعضی از مقامات اختیار کامل دارد مثلاً اگر خون را پادشاہ عفو کند بجز ایراد ہی بر او نیست و جائز است - ولیکن در اینگونہ امور احدی را در اسلام اختیار کامل نیست بلکہ خود رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ و صحبہ وسلم را اختیار و اجازت نبود و اگر بود بموجب فرمان الہی بود و چون خدا تعالی حکم فرمودہ کہ قاتل یا قصاص کنند باید بالضرورہ بکشند و کسی در اسلام دیدہ خون نیز جائز است و را سے بندہ این است کہ بر اے نظام

ملک بیشک و حکماً باید قضا من نمود و پند

(۳) در اصول تمدن انضام را چنین است که ابتدا باید پادشاه را اطاعت نمود و پس از آن نامحجب پادشاه را هر که باشد - و البته مراد از پادشاه و نائب پادشاه قانون است و جاری کننده قانون که بعد ذکر خواهد شد - در اصول تمدن اسلام خداوند تعالی اعلیٰ فرموده است **یا اَطِيعُوا اللَّهَ وَاَطِيعُوا الرَّسُولَ وَاذُنِ الْاِمْرَانِ مِنْكُمْ** - و درین سشکه نیست که مراد از اطاعت الهی است و مراد از رسول و اولوالامر بجز بیان آن احکام است بعبارت اخری اطاعت خدا و اطاعت رسول و اطاعت اولوالامر همه پیروی احکام و اولوالامر است الهی است نه بپس - اگر چه این اصول هر دو در واقع یک مطالبی میباشند و سله درین امر بخصوصه استحکام و سننیت اصول اسلام بے نهایت پیش است بواسطه ذکر اولوالامر و حکمت در این بود که چون با سله دین و دنیا هر دو در آن بود اختلاف و تنازع در میان است و رفع نشود - و لیکن چندانکه درین امر اختلاف بهم رسیده است در میان اهل اسلام و آن اختلاف موجب تباہی این ملت شده و در هیچ امر دیگری با اینان و باین اندازه اختلاف نشده است †

## کيفية اولوالامر

پوشیده مباد که این امر عظیم امور اسلام است و در فهرست مطالب بسیار بود و در اهمیت و عظمت و اول از همه واجب علی امیل است و سله چنین مینماید که آمد از بزرگان ما از ابتدا سله اسلام تا این زمان چنانچه باید و شاید و کما کان حقیقت آنرا نیافته و سرفزده سلسله در آن اشتباه و اختلاف عظیم کرده اند و نیست هم

مفسرین ما اختلاف کرده اند ہم حکما ہم علما ہم عرفا سے ما - بندہ درین مقام این مطلب را بموجب اختلافات ہر فرقہ و سلسلہ مفصلاً بیان میکنم و ظاہرست سازم کہ ہمہ خارج افتادہ اند از جاوہ حقیقی و فہم و دریافت محو سے و انہی آن - لائین کا شفی کہ در تفسیر خود بیان کردہ است و البتہ او ہم از کتب دیگر مفسرین گرفتہ و از خود بشخصہ رائی ظاہر نمودہ و البتہ عاجز بودہ است کہ اسے وہد میگوید کہ او نوالا مر مراد امر سے مسلمانان انذکر حضرت رسالت پناہ صلی اللہ علیہ وآلہ و اصحابہ وسلم در عہد خود تعین سے نمود و حکایتی نیز بطریق این دعوی سے بیان میکند - باز میگوید ثعلبی فرمودہ اولی الامر حضرت ابو بکر و حضرت عمر رض انذکر زبیر بن صدق بودند - باز میگوید کہ حضرت ابو بکر رض و ران رحمتہ اللہ گفتہ کہ خلفائے اربعہ اند - باز میگوید و مجموع صحابہ را نیز گفتہ اند - باز میگوید یا فقہما و علما یا ارباب عقول و اسے مراد اند - باز میگوید و نزد عرفا و لو الامر شاخ اند و پیران طریقت - پس بقیۃ این آیت را با این نحو تفسیر نمودہ - پس اگر خلاف کنید در چیزے پس باز گردانید آنرا بکتاب غذا و رجوع کنید با رسول صلی اللہ علیہ وسلم در زمان حیات او و بسنت آن حضرت بعد وفات او - صاحب اخلاق جلالی سے نویسد - و انکہ از حیطہ فرمان پادشاہ زمان بیرون رود بوقت تناسل نص آیہ از ربقتہ اطاعت پادشاہ حقیقی بیرون رفتہ باشد - پس حکایتے بیان میکند کہ لب آن این است - سلطان ملک شاہ ماضی روز نیست و ہم ماہ رمضان بار اقامت در نیشاپور افکند - سقر بان و حضرت پادشاہ عرض کرد کہ ہلال عہد دیدہ شد و سلطان را بران دہشتند کہ امر فرمود تا ندانند کہ فردا عید است و آن وقت امام الحرمین ابو المعالی عبدالملک جوینی مجتہد بود و او خبر یافتہ در حال امر کرد تا بنیادی کنند کہ ابو المعالی میگوید کہ فردا رمضان است - پادشاہ از این معنی عظیم متعجب شد و امام الحرمین را طلب نمود - چون امام الحرمین

بخوانند بر خاست و پیمان تخفیفه و رست که در خانه پوشیده بود گفتن پدای  
 کرده بسیار گاہ سلطان آمد۔ سلطان را تغیر زیادہ شد و امیرالنجاب را فرستاد  
 کہ چہ ابدین طریق آمدہ۔ چون بحضرت سلطان رسیدہ گفت اسے بادشاہ من  
 بہمین جامہ نماز گزارم و رو با باشد و جامہ کہ در خدمت خدای تعالیٰ توان پوشید  
 در خدمت سلطان ہم شاید۔ تا ما دوران ساعت کہ فرمان رسید بہمین جامہ نشسته  
 بودم ترسیدم کہ تا تغیر جامہ کہم و رنگی واقع شود و بواسطہ آن تاخیر فرشتگان نام  
 مراد جریہ با خیانت و مخالفت بادشاہ اسلام نولیند۔ سلطان فرمود کہ چون عادت  
 بادشاہ را باین مرتبہ واجب میدانی چہ ابر خلافت امر ما منادی میکنی۔ امام گفتہ چہ  
 تعلق بفرمان دارد و برابر واجب است کہ اطاعت سلطان کنیم اما ہر چہ تعلق بقوت  
 دارد بر سلطان واجب است کہ از ما پر سجدہ بحکم شریعت غراولت زہرا ہچنانکہ فرمان  
 بادشاہ راست فتویٰ ظہار است۔ (پس صاحب کتاب در این مقام فرمشتی  
 یافتہ از بادشاہ زمان خود تعریف و تمجید از حد و اندازہ بیرون میکند ہچنانکہ نام  
 مصنفین اسلام در عہد ہر بادشاہ ظالمی کہ بودہ اند و نانی با آنها میرسد ہ است  
 تعریف و تمجید از عدل و لطف آنها کردہ اند و صفت و صفات و حسان حمیدہ را  
 با آنها نسبت دادہ اند اگر چہ شاید یکے ہم در وجود آنها نبودہ)۔ در حکایت دیگر  
 بیان میکند کہ منصور بن نوح ہاکہ والی ممالک خراسان بود و بیوج و ماعمل روی داد  
 کہ منظم اجناسے آن زمان عاجز بود و انداز علاج او را بیچارگان دولت بران فریاد  
 کہ با محمد زکریاسے رازی مشورت نماید۔ کسی را یا حصار او فرستادند چون  
 بکشایہ تلزم رسید از کوب سفینہ نخواستی نمود تا او راست و پاس بستہ در کشتی  
 انداختند۔ . . . . پس بادشاہ را تنہا بحکم برد و مقہر نمود کہ  
 دیگرے در نیاید و بعد از آنکہ حرارت حمام در بدن بادشاہ منقطع شد با کوشیدہ  
 در برابر او آمد و با نوح فحش زبان کشاد۔ بادشاہ را نامگرہ تصفیب استعمال فرمایند  
 و بی اختیار از جا سے برست۔ بہر حال بادشاہ را بہمان طریق تہریر کرد و دست

کامل یافت چه مواد لمبغی کہ بسبب مرض بود بواسطہ حرارت غضبی ومدد حرارت حمام  
تحلیل یافت۔ و بعد از آن ہر چند بادشاہ اور اطلبید ملاقات نمود و استخفا رکردہ  
کہ ہر چند صورت شمی کہ واقع شد بنا بر مصلحت علق بود تا ماشا بد کہ چون بادشاہ مدگر  
آن فرماید بر خاطرش گران آید و از سلاطین ہر سچ حال میں نہی توان بود۔ بعد از آن  
کہ این حکایات خرافت امیر را کہ ہر خبر دمندی را بلکہ ہر نفسی را خندہ آید نشسته  
در جاسے دیکری سے نویسد۔

”اما حاکم شخصے باید کہ بتا سید آہی ممتاز باشد تا اور تکمیل افزا و انسان  
و نظم مصالح ایشان میسر شود و این شخص را حکما ملک علی الاطلاق خوانند و احکام  
اور اصناعت و متاخران اور انام گویند و فعل اور اناست و افلاطون اور امد تبر  
عالم خواند و از سلاطالیس اور انسان مدلی گوید یعنی انسانی کہ حفظ امور مدینہ  
بر ویر لائق نماید و چون زمام مصالح انام بکف کفایت چنین شخصے عالی مقدار  
باشد ہر آئینہ انواع میا من برکات بر کافہ بلا و وقاطبہ عباد رسبہ ہر چنانکہ درین  
روزگار خجستہ آثار لطافت تدبیر کردگار بقضائے اعظا القوس باز یضا زمام  
نظام مصالح انام و قبضہ اقتدار بادشاہی کا سیکار نہادہ کہ صیت مدد لٹش آوازہ  
عدل نوشیروان باز نشاید۔ ازخ باز در این مقام پس از بیان حال و شرح  
صفات و فضائل چنین شخصی تعریف و تجمید از بادشاہ خود میکند محض براسے نام  
ما از حرف جان نہ براسے راہنمائی و ہدایت او و خیال آسایش ملک و رعیت او۔  
بیشک اگر تا تاریخ احوال این بادشاہ را ہر کہ بودہ بخوانیم معلوم خواہد شد کہ شخصے  
ہموردہ است متصف بان صفات و نشان ہاے سابق الذکر بلکہ بصدیکے ہزار  
یک آہنہا و تمام جہان و از ابتداے خلقت آدم نیز چنین شخصے نبودہ و اگر  
بودہ انام بودہ است و معصوم۔ پس میگوید۔ ہر آئینہ مدبر عالم اولاً ب حفظ احکام  
شریعت قیام نماید و اور اختیار تصرف و رجز تیات امور باشد بسبب مصلحت  
وقت بدو جس کہ موافق تواند کلیتہ شریعت باشد و چنین شخصے ب حقیقت ظل شدہ

خلیفته العبد و نائب نبی باشد" - در جائے دیگر میگوید کہ "مرتبه سلطنت از ملائک نعم الہی است کہ از خزانہ الطاعات نامتناہی بعینہ از انوار اجماع و رازرانی شدہ ہیں از بیانات سابق الذکر صفات و خصالی را کہ بموجب اقوال و آراء ہمہ مکملہ اعظم صفات و خصالی میباشد کہ باید در وجود ہنر یا دشاہی بالضرورة باشد ہفت شمرده است باین تفصیل :-

- اول - علو ہمت و آن تمہذیب اخلاق حاصل شود \*
- دوم - اصابت راس و آن بچودت فطرت و کثرت تجربہ و نشت و پدید ہنر
- سوم - قوت عزیمت و آن براس صواب و قوت ثبات حاصل شود - (دین
- مقام حکایت تجربیان میکند از مامون منسوب بغزمت ملوک) +
- چہارم - صبر بر مقاسات شدائد +
- پنجم - پسا را بطبع در مال مردم مضطر نشود +
- ششم - لشکر باین موافق -
- ہفتم - نسب چہ ہر آئینہ موجب انجذاب خواطر و جہایت و وقار خواهد بود -

خصلت ضروری نیست اما اولی است +

و بسا روشکر می بتوسط آن چہار خصلت کہ علو ہمت و راس و صبر و عزیمت است حاصل توان کرد پس عمدہ ہمیں چہار باشد و الحمد للہ تعالی کہ حضرت پادشاہ دین پناہ را جمیع این خصالی حاصل است " (باز در اینجا تعریف و تمجید بسیار از پادشاہ خود میکنند در جائے دیگر مینویسد کہ "عمر بن عبدالعزیز را کہ بحال عدالت و فرط تقوی و طہارت فخر بود از وفات در خواب دیدند از حال او سوال کردند گفت یک سال مراد و رطلہ حجاب شدہ بچہت آنکہ سورانے در پہلی واد شدہ بود و گو سپندی را پاس و آن سورانے فرو رفت و بچرخ شد با من عتاب کردند " این حکایت را نیز بنیدہ و بیچ فاعلی قبول نخواہد کرد و بعد اشارہ بآن خواهد شد - در جائے دیگر میگوید "و باید دانست کہ ملوک را ہمت ہائے بلند است و بدین سبب خلق را بایشان در مقام بندگی باید بود و بیچ امر عمل مجرم و تقصیر

برایشان نباید - در حاشیه اخلاق جلالی درین مقام و منسوب باین مطلب از اخلاق محسنی این نقره را اخذ کرده مینویسد در زیر آنکه نظیر سلطنت الهی واقع شده اند و از حیث لقب ظل الله برایشان اطلاق میکنند پس بآن معنی که این صورت در ایشان محض است از همه خلق استخدا م و تعبد فرمایند و خود را سزاوار آن شناسند و در هر چه کنند طریق استتملال و تفرد رعایت نمایند و هر چند اساس سلطنت بیشتر باشد ظهور این صفت زیادت بود و برین تقدیر استغناک ایشان طالب آن است که مردم سکنت و محتاجی خود برایشان عرض کنند.

اینک ماے آئیم بر سر تحقیق این مطالب و در تحقیق این مطالب بهیچوجه من الوجوه بنده را عرض دیگر نیست چرا آنکه بواسطه +

( ۱ ) عدم تحقیق و دریافت این مطالب و بعد +

( ۲ ) بواسطه پیروی این مطالب و دیگر

( ۳ ) بواسطه بروی آن چیزهایی که بکلی خارج و بیعلاقه بودند هم از تحقیق و هم

از پیروی این مطالب از ابتدا امور دین و دنیا که اهل اسلام رو بخوابی و تباہی

هناکه امور فریبنا رسیده +

وے امید دار استم که بهیچوجه در هیچ مقامے باانات بنده را کسے حل بر عرض کنند

و بخوبی عوز کنند قبل از آنکه حل بر عرض مینمایند یا مورد گفتگو و ایرادے بندارند یا آنکه

حق و درست و صحیح میدانند +

اول - آنکه اگر ملاحظه شان و درجه این امر عظیم نشان را بنماییم که اسلام باشد

یعنی دین خدا یا یعنی پیروی احکام و اوامر الهی بطریق دستور و بموجب <sup>نظم</sup> +

که فرستاده است و انرا نام نهاده اسلام یا شریعت یا هر چه دیگر که ما انرا

بخوانیم پس چون ما را امر کرده اند به اطاعت رسول فوراً پس از اطاعت

خدا بالضرورة بخاطر ما میگردد که رسول باید شخصی باشد متصف بصفات

الله و پاک و مقدس و معصوم و بسیار عالی شان که چنین مرتبه عالی یافته



فرستاده و پیام آورنده و ابلاغ کنندہ احکام الہی باشد۔ بعبارة آخری اگرچہ بالضرورہ و بناچار کسی کے در ممکنات است و باید باشد تا واسطہ گردد در بیان خالق و مخلوق باید شخصیت باشد کہ در بیان خالق و مخلوق واقع شدہ باشد یعنی بعد از وجب باشد و قبل از ممکنات یا بعبارت دیگر بگوئیم اول و شرف ممکنات باشد۔ و همچنین آن شخصیت کہ ثانی آن رسول و ثالث خدا واقع است و او نیز براسے همان عہدہ و براسے همان تبلیغ احکام و اطاعت خدا است و براسے همان عرض است ہر کہ باشد و ہر نام و خطاب و لقبی ہم کہ داشتہ باشد باید بہمان صفات و خصالی باشد۔ بسبب آنکہ ما را گفتند اندو ازین آیہ استفادہ نئے شود کہ اطاعت کنیم فرشتانانوار اجرا کہ نان مے پذیرد براسے ما۔ پس اطاعت کنیم بنا بر اجرا کہ سکان مے سازد براسے ما۔ پس اطاعت کنیم بخار را اجرا کہ در دور و ازہ مے سازد براسے ما و علی ہذا القیاس۔ یا آنکہ اطاعت کنیم حاکم را کہ حفاظت از مال و جان ما میکند۔ پس اطاعت کنیم از نانوائو بنا و بخار جدا جدا براسے مختلف کارہائے کہ میکنند براسے ما۔ درین صورت اطاعت خدا و رسول خدا و اولوالامر باید یکساں اطاعت باشد و در انجا ما اطاعت انہا را میکنیم بیک حالت و صورت و ماہیت و کیفیت باشد یعنی آن اطاعت براسے احکام و در احکام الہی باشد و پس۔

آنکہ اگر مطلب اول معلوم شد و واقعاً باید چنین باشد پس ضرور بود کہ خدا یا رسول خدا یا ہر دو صاف صاف ظاہر کنند بر خلق کہ اولوالامر است و عہدہ و منصب و خدمت او چیست و اطاعت او چگونه است و آیا عہدہ و منصب و شغل این اولوالامر نیز چون عہدہ رسول تبلیغ احکام الہی است یا چیز دیگر است سوا سہمہ انہا۔ اگر نشود باللہ خدا فراموش فرمود یا رسول خدا فراموش کرد پس خدا و رسول او جو ابداً اند کہ دین خود را ہمعل و خلق را تا قیامت در ابہام و شک و حیرت و سرگردانی فرو گذاشتند۔ ولیکن

دوم

ما سے پیغمبر کہ خدا امر فرمودہ است پر رسول خود کہ بلغ ما انزال الیک  
 و این امر کہ بالاترین و اہم ترین امور در اسلام بود گوش زد رسول خدا شد  
 و بیشک او فراموش نکرد و رسانید و حاصل نظر ہر نمود۔ و ہر تمام مسلمانانی  
 کہ در خدمت رسول خدا حاضر بودند یا در زمان حیات او بودند فرض و واجب بود  
 کہ اگر لغو زبان اللہ رسول اللہ فراموش کردہ لو دیاد آوری نمایند و تحقیق  
 کہ بسند کہ او بالامر کیست و صفات و خصائل و عہدہ و منصب او چیست۔  
 و تفسیر حسیبی نوشتہ است در خصوص بلغ ما انزال الیک تمام آنچه فرود  
 است آید توازی پروردگار تو چون حکم و تعصا و امر زینب بنت جحش در  
 نکاح او و حکم چہاد و غیر آن۔۔۔ آنچه عقیدہ بندہ است این است درین  
 خصوص کہ ابتدا باید ملاحظہ نمود کہ ازین خواہ اسلام باشد خواہ دین دیگرے  
 مراد اطاعت احکام الہی است و بنا بر اطاعت احکام الہی اطاعت آورندہ  
 آن احکام و رسانیدن احکام الہی ہم بالتمزورہ شرح و تفسیر و بیان در کار  
 دارند چہ اگر سننے این رسول آن رسول نیست کہ بیغلی را برساند و دریافت  
 و تفہیم آن پیغام را و اگر دبا آن نمے کہ آن پیغام بسوے آنها ارسال شدہ  
 بلکہ این رسول انرا گویند کہ از کم و کیفیت و غرض و نحوایے آن پیغام آگاہ باشد  
 و حال آنکہ احدے دیگر نمی تواند از کم و کیفیت و غرض و نحوایے آن پیغام  
 بخود می خود آگاہ شود و لازم است کہ او بیان کند و خلق را تفہیم نماید۔  
 درین صورت ابتدا در ہر دینی اطاعت خدا و رسول خداست و بعد از آن  
 تبلیغ آن احکام۔ چون خدا فرمودہ است اطاعت کنید خدا و رسول و  
 اول الامر ازین معلوم می شود کہ او بالامر ہم باید کہے باشد کہ نسبتی بیک  
 ندارد در شان و رتبہ و بالجملہ وسیع حکمی از احکام الہی کہ در تبلیغ آن چنین تاکید  
 شود باید بالاتر از تفہیم و بیان منصب و عہدہ او بالامر باشد و امر باطاعت

سوم

آنکه اگر تا بگوئیم مراد اولوالا امر حضرت ابوبکر رض و حضرت عمر فاروق رض  
 بودند پس در حقیقت دیگر و نیز احدی دیگر اولوالا امر نباید باشد و ضرورت  
 نبودند - اگر فقط خلفائے اربعه بودند پس لازم می آید که خیر از آن چهار دیگری  
 اولوالا امر نباشد - اگر مجموع صحابه مراد بودند بعد از صواب احدی دیگر نباید  
 اولوالا امر باشد - اگر فقها و علماء مراد باشند پس خلفاء و صحابه و امرائی که  
 فرستاده می شدند بجا شایسته از طرف رسول الله و بیچ یک اولوالا امر نبودند  
 خارج میشوند از مفهوم اولوالا امر - اگر مشایخ و بزرگان طاعت اولوالا امر بود  
 اندکبالمشهوره دیگران خارج میشوند - وبالجملة این امر امر عجیب و در واقع قابل  
 و پوچی است که اینهمه اختلاف در آن است - اگر این امر امر است  
 که ابداء اعتنائی بشان او نیست، نوراً پس از اطاعت خدا و رسول خدا  
 چرا باید ذکر شود - اگر اعتنائی بشان آن باشد پس بایستی که بحال خوبی  
 و مانند آفتاب نصف النهار ظاهر و باهر ظاهر و معلوم باشد بر هر فردی  
 از افراد مسلمان جهان که احدی را در آن مجال شک و ریب و اشتباه  
 و ابهام و اختلاف نماند و ضرورتی نباشد که فترت گویند مراد فلان شخص  
 و فترت گویند مراد فلان اشخاص اند - چنین معلوم میشود که این آیه هم از  
 قبیل آیات تشابه است در قرآن مجید و آلا این ابهام چه ضرورت  
 داشت ❀

چهارم

آنکه در بقیة این آیت فان تنازعتم فی شئی فردوه الی الله  
 و الی رسولی ان کنتم قوم منون بالله و الیوم الاخر صاحب تفسیر  
 حسینی می نویسد - پس باز گردانید آنرا بکتاب خدا و رجوع کنید باز  
 در زمان حیات او و البته آن حضرت بعد از وفات او است - اگر چه در یک  
 جمله نوراً پس از ذکر یکسب نیز می آید طلب همان چیز و مطالب مکرر شده  
 و مشکک ضرورتی هم ندارد در ظاهر و باهر است که بلفظ اولوالا امر در آن

پوشیده است بجمارت اخروی با بستی درین عهد نیز بعد از رسول اولوالامر ذکر  
 شده باشد و لکن ذکر نشده گوید که خبر نیست در کتب در آن نبود - و لیکن در تفسیر  
 حینی بجائے اولوالامر سنت رسول را ذکر کرده و بکلی بیوجوب و بیجا است  
 خبر آنکه بگویم - در دریافت سنت رسول نیز واسطه و تعلیم کننده ضروریست  
 و آن واسطه و تعلیم کننده همان اولوالامر است - با وجودشان و عظمت  
 مرتبه اولوالامر و قرابت ظاهری و معنوی آن با رسول الله در این آیه  
 مذکور بجائے سنت را در میان آوردن که بکلی بعید است و از مطلب خارج باشد  
 تعجب است - بیشک سنت رسول الله را آن عظمت نیست که اولوالامر  
 راست در صورتی که آن سنت متمم و مکمل احکام الهی و شرائط و تفاسیر و تفسیر  
 احکام الهی نباشند و در صورتی که سنت رسول متمم احکام الهی است چنانچه گفته  
 آموزنده در کار دارد - کمال تعجب است که چگونگی مردم انتاب را در آسمان و  
 در نصف النهار شنبه می بینند و شنبه می سازند با دیگران خیم ثابت و سیار -  
 خود رسول الله فرمود من دو چیز عظیم را در میان شما میگذارم یکی کتاب  
 خداست و دیگری عمرت خود و نفروم و سنت خود و از همین معلوم میشود  
 عظمت شان اولوالامر \*

بنجم  
 آنکه اگر اولوالامر را یک منصب و عهده است و آن تبلیغ احکام و شرائع  
 خداست بیشک در آن عهد و منصب باید کامل باشد و اکمل ناس باشد  
 و ثانی رسول الله در علم کتاب الله و احکام الهی و شرع خدا برابر رسول الله  
 و از جمله را سخنان در علم باشد - از انصاف و عقل و حکمت خارج است که  
 اولوالامر کسی باشد که ازین صفات و خصایل دور و همجور و بی بهره باشد -  
 و اگر منصب و عهده او حکومت و فرمانروایی است بر خلق الله در امور تمدن  
 و دگرانی باز باید کامل و اکمل ناس باشد - و اگر این هر دو عهد و منصب  
 بیدست فقا بهشت باشد آن وقت باید شخصی باشد که کمال خاطر جمع و یقین

در شادت بگوید سنو فی قبل ان تفقدونی \*

**ششم** - آنکہ ہمیں بحث در اسمون فی العلم میرود بطور اختصار عرض میشود کہ اگر آیات  
کتابہ قرآنی را خود رسول اللہ ہم سنی فہمید و معانی و معنومات آنها از او  
ہم منہی بودند ما را ابد آجستہ نیست و اگر رسول اللہ میدانست او لا امر  
ہم ہر کہ باشد و بودہ باید و بایستی بالضرورہ بدانند و بفہمد - اما باید دانست کہ  
اگر در ذکہ آنها در قرآن مجید حکمت و اسرار دیگر بودہ است آن امر دیگر  
است و بظاہر نقل عینی معلوم میشود ذکر چیزے کہ مصلحت نبودہ است  
و انستن و دریافت آن براحدے دیگر سوائے خدایتعالیٰ \*

**ہفتم** - آنکہ حاکم شخصے باید کہ بتاید آہی ممتاز باشد الخ - چنانچہ عرض شد سوائے  
پینبر و نائب پینبر نخواہد بود انیکس - نہ قبل از اسلام ہم رسید  
و وجود او اسکان داشت و نہ در اسلام و تا امر وز جنین شخصے کہ یافت  
نشده و تا قیامت ہم یافت نمیشود - همچنین شخصے نہ در میان اہل تشويع  
پیدا شدہ و نہ در میان اہل تسنن و اگر ما مسلم داریم کہ پیدا ہم سے شود آخر  
یک فرقہ مخالف او خواهد بود - و ازین بالاتر اگر جنین شخصے باین صفات  
ہم یافت بشود در میان حکامے کہ غیر از مذہب اسلام باشند و بر مسلمانان  
فرمانروائے دہستہ باشند کسے او را خلیفۃ اللہ و اولو الامر نخواہد دانست  
اگر چه مطیع و منقاد او ہم باشند در امور دنیویہ یا محض بواسطہ حکومتے کہ  
اوراست - چنانچہ بعضے از مسلمانان خوشاند گوی ہند پنچو ہند ازین  
آینا بت کنند کہ با نقتاد حکومت انگریز فرمان رسیدہ است در قرآن  
یعنے حاکم وقت باشد و باین سبب آنها و دیگر مسلمانان ہند منقاد و  
مخلص و اتعی انگریز اندولے این خلاف و محض کذب است و اگر ما گویئم  
کہ بطور احتمال جمعے جنین میباشند بیشک تمام اہل اسلام ہند جنین نیستند  
و جنین عقیدہ را ہم ندارند \*

مستم آنکہ ہر آئینہ مدبر عالم اور بحفظ احکام شریعت قیام نماید و اور اختیار  
 و تصرف در جزئیات امور باشد الخ - سوال میکنم کہ چگونه بحفظ احکام  
 شریعت قیام باید کرد - و اورا تا کجا اختیار است و نہرست اختیارات  
 او در کہ کم کتاب روح است بخلا و نیز این اختیارات کہ با داده در کہ کم  
 کتاب روح شدہ یا آنکہ باید پیوستہ کسے اور از اختیارات او آگاہ سازد -  
 بیشک اگر این چنین شخصے شرموسے خلاف احکام شریعت کند ظل شدہ  
 و خلیفہ اللہ و نائب نبی نخواہد بود بخلا

نہم - آنکہ مرتبہ سلطنت بعضے از افراد اجماع در ارزشانی شدہ - این معلوم  
 میشود کہ تمام سلاطین عالم از ابتدائے خلقت آدم اجماع خدا تعالیٰ بودہ  
 اند مثل فرعون و شداد و نمرود و نوح و حضرت النضر و ضحاک و یزید و محمود  
 سبکگین و چنگیز و تیمور و نادر شاہ و قاجار و در واقع سلاطین  
 الی الآخر کہ از انجملہ بعضے غلامان ز خرید و بعضے مقلع الطریق و امثال اینہا بودہ  
 اگر ما مسلمانان را انصاف دلی باشد و برابر برو حق احکام الہی عمل کنیم نہ فرقی  
 ہوئے نفس خود سے بینیم کہ اینہا ہمہ ظالم و بد اعمال و دشمن خدا و رسول  
 و مخرّب دین شریعتین بودہ اند و خدا و رسول خدا و خلق خدا تا ما از  
 اینہا نیز ار بودہ اند - بعضے از ہم مذہبیان اغائب این ایراد را بر بندہ  
 میگیرند کہ تمام سلاطین اسلام یکسان شمرده و دانستہ ام - این سبب  
 آن است کہ اینہا ہم سخن بندہ نمیکنند - اگر ہم کہنند مختصر اعراض  
 بندہ این است کہ در سرت یک پول سیاہ با صد لک برابر است و در زنا  
 یک زن و ہزار زن یکسان اند و در قتل نفس یک نفس و صد ہزار  
 نفس یک استند اگر بر خلاف احکام الہی باشند بخلا

وہم - آنکہ خصالی کہ در وجود یا دشاہی باید باشد بعد از آنچه ذکر شدہ دیگر  
 ضرور است بیان خصال دیگر - بیشک خصال نیک بسیار و متعدد دانستہ

و از انجمله اند علو هستند و اصابت راس و قوت عزیمت و تعمیر بر مقام است  
 ولیکن غائبانینها باید نظر می و جلی باشند و اگر باشند نیک و نحو و اند  
 و البته تربیت و اکتساب نیز تحصیل اند در صورتی که تربیت بخوبی بشوند  
 والا اسکان ندارد که پادشاهانی که از طفولیت در ناز و نعمت و صحبت  
 مردمان ناسنجار در در عوم سراسر بزرگان روزگار گذرانیده اند و از ده سالگی  
 سر خود بے لگام بوده اند و آهنگار تشویق و تقویت کرده اند در خوردن  
 شراب و لہو و نسیب و شهوت رانی این اعمال را حاصل کنند - بنده  
 این همه را از عهد طفولیت تا این زمان بچشم دیده ام و بگویش شنیده ام  
 و بیشک بیست کرد و خلق دیگر نیز شنیده و دیده اند و جائے بکار  
 نیست

یار دهم - آنکه لشکریان موافق هم یکے از خصمال پادشاه است و بے بنده نمیدانم  
 که چگونہ لشکریان موافق یکے از خصمال پادشاه است -  
 بان البته لشکر موافق یکے از لوازم و اسباب ملزومہ ملکرانی است  
 لیکن نہ لشکر جمع سے آید و نہ موافق سے شود چہ آن گواہ  
 آن زمان دہند و پس آزان آن را ترتیب کنند و  
 بعد آزان سلاح و لوازم آترا کماکان و بطور کمال آماده دارند  
 خصوصاً در این زمان که آمادگی لشکریان بسیار مشکل است و خرج  
 آن ہم بے اندازہ است

دوازدهم - آنکه یکے از دیگر صفات پادشاه نسب است و بے بن حقیقت  
 ضروری نیست - سبحان اللہ - آفرین بر این دانش - کمال تعجب است  
 کہ این بزرگوار عالم نادان و فاضل از جهان مجیرین نوشته - از  
 حال بیرون نئے نماید

( ۱ ) یا اینکه بجلی ندانسته است کہ چه نوشته و خلاف نوشته +

(ب) یا بموجب رسم کلی اسلامیان نوشته که از ابتدا بوده است که غالب سلاطین را نسب هیچ نبوده بعضی غلام بوده اند و برخی از ابلق کنیزگان بوده اند و برخی دیگر مردمان بے سر و پا بوده اند و یکایک بر تخت سلطنت نشستند و بکلی ابن امر در نظر کسی قبیح نموده است

(ج) یا آنکه پادشاه عهد و مددی خودش را نسب عالی شان نبوده + و لیکن یشک نسب بر همه چیز و خصیلت دیگر باید مقدم باشد - در کتاب ملاحظه شد که رسم مرسوم دولت عثمانی در امر جانشینی چنین است که تمام اطعائے که در حرم تولد یا بندخواه مادر آنها حرام باشد و خواه عبد باشند کنیزان در درجه و مرتبه بسیار نشد یعنی نخستین هر که مادر او باشد باید جانشین تخت سلطنت باشد در صورتی که عموتی یا پسر عموتی بزرگتر از و در سن موجود نباشد - چنانچه سلطان عبدالحمید را با وجود شش پسر و بیست دختر پسر ارشد جانشین نشد بلکه برادر او سلطان عبدالعزیز جانشین او شد - آنها را بان خطاب نمیخوانند - و از پسران سلطان آنها که جانشین پدر شده اند و نمی توانند شد یا باید مناکحت و مزاجت نکنند یا آنکه درجه و خطاب خود را ترک کنند + پیش از اینها بکلی رسم نبود که سلطان مناکحت کند بلکه یا کنیزگان را میخزید یا زنان دیگر بمیل خود آمده در حرم میسر میبردند - القصد اگر ما غور کنیم می بینیم که این اعمال همه بد و قبیح و خلاف شرع و عقل و اصول تمدن نیک میباشد و مضرات پولتیکتی بسیار دارند +

سیر دوم - آنکه حکایت سلطان ملک شاه و ابوالمعالی منصور این نوع و چنین حکایت عمر عبدالعزیز و غیره هنگامیکه از طرف ظاهر می سازند خود سیر و بر دوستی پادشاهان و بزرگان اسلام را از طرفی دیگر ظاهر می سازند



- ( ۱ ) بیشک مداخلت پادشاه در امور دینیه که لکھا یا کرور ماخلق باید بامریاد شاه روزہ خود را بموجب شرح آختر نگردہ عید کنند خلاف عقل مشرع است
- ( ۲ ) ختم آن پادشاه دینین مقامے باچنان مرد بزرگوار سے کہ اہل شرع و حاکم شرع بودند ال است ہم بزرگ دستی ہم ہم چہل آن پادشاه -
- ( ۳ ) معذرت آن عالم کامل و فاضل غیر عامل بدستار گناہ بود و دلالت داشت بر حماقت او کہ باہمان لباس پیش پادشاه آمد و آن سخنانی کہ گفت بیشک از خوف و از روی تعلق گفت و ہمچنین از روی جہل - بیشک اگر لباس خود را پوشیدہ بود و مانند انسان نزد پادشاه آمدہ بود فرشتگان نام او را در جریدہ باعیان و مخالفان نے نوشتند - بیشک مکرر رفتن او بخدمت خدا تعالیٰ یعنی نماز او تا خیر شدہ بودہ است و حال آنکہ در هیچ زمانے فرشتگان نام او را در زمرہ باعیان و مخالفین نوشتند \* و نیز ازین معلوم میشود کہ تا بچہ اندازہ علماء بزرگان اسلام با بزدل بودہ اند یا دنیا دار \*
- ( ۴ ) وجع مفاصل را بآن صورت حماقتانہ جاہلانہ علاج کردن کہ چنان طبیب دلوایت دست و پا بستہ بکشتہ بنشانند او بیاید پس از معالجه بسیار پادشاه را بتمام سرود و دشنام زیاد می بدہد هر طفلے را بچند سے آرد و سنے فرودند چنان انگشت حیرت بدند ان میگردد اگر چه فرودندان ما تعریف تجھد میکنند - اگر ڈاکٹر تو لوزان پھران یا ڈاکٹر لاری حیدرآباد راستے طلبیدند نہ از روی مصادمہ ہمہ میدہشتند و نہ دشنام میکنند و بخوبی معالجه میگردد و لیکن بیشک لکھا از میگرفتند یا نیز فوراً بنام خود یا بنام قوم خود میدہشتند و بر لوح خاطر آن پادشاه بیوقوف و نیز فرودندان و صاحبان غیرت نقش میدہند کہ اسے احمقان اگر شما با خود تربیت شوید قوم خود را بخوبی

بیت گفتند چرا باید بغیر محتاج باشتید و این سببهاست که ذات را با آنها بدید  
 که معالجه خبط و رابع شما را میکنند و شما را از تربیت کنند و بیخ شما را از طریق جنگ  
 آهوز نرد و تمام امور ملک و مست شما یا مدخلت نمایند و در اینند اماس  
 ملک نیز دین شما با سسی کنند و بر این اعمان طفلانه شما خنده زنند و ستهز  
 (۵) مایدا نیم که پادشاه کن ککاج و مالک المملک لا متریک که را منراج بسیار  
 نازک است و اعظم و اکبر صفات او عدل است و عادل حقیقی است بحدی  
 که اگر در دنیا گو سفند شاخدار می گویند بی شاخی از ارضی رسانیده باشد  
 در قیامت باز خواست میکند و سزا مند بدوسته یا یقین ندایم که عمر  
 عبدالعزیز را عقوبت نماید براس اینکه با سگی گو سفند است بسور این بلی  
 رفته و مجروح شده باشد - آنا نویسنده این حکایت نوشته است که این  
 عمر پسر عبدالعزیز بود و پدرش مروان پسر حکم پسر زید پسر حضرت سعاد و پسر  
 بود که جدا خلاص او با پسر عم داد و او غلیظ رسول الله جنگ کرد و پسر  
 او نیریه آن رسول را با لب نشسته شنید نمود و دیگر جد و پدرش با دیگر اولاد  
 آن رسول الله همان سان عمل کردند - و هیچ شک نیست که عمر عبدالعزیز  
 بهترین خلفا است بنی امیه بود و در وقت جلوس خود ابتدا کاری که کرد  
 این بود که منع نمود سب نمودن بر حضرت علی رضی الله عنه که تا زمان او جاری بود  
 و بر شایع ذلک شریف المومنین شاعر در مرگ او گفته است شعری  
 را که اگر بزبان در تو این ختمه همه آن را نوشته اند - پسر عبدالعزیز که چشم  
 انسان با بد کردی حق این است که بر تو نگردد

you freed us from the curing  
 of Ali, and if it be possible you  
 should be freed from it yourself"

(۶) از اینها همه بالاتر این است که بزرگان و علمای مفسد و خلاصه ما که خود را عقل

اول میدانند این خرافات را بآب و تاب بسیار و مختصر نیست نویسنده آنها  
سرسشق دیگران قرار میدهند که آیندگان و اسلاف شان بر آنها عمل کنند\*  
کمال فسوس است \*

چهارم - آنکه ملوک و بخت های بلند است و خلوتی باید با ایشان در مقام بندگی شهید  
این مطلب مطلب بسیار عظیم الشانی است و اگر بنده بخوابم مفصلاً بیان کنم  
باطناب خواهد کشید \* باید دانست که بندگی و اطاعت و حرمت و انقیاد و  
و امثال اینها را چندین درجه است \*

( ۱ ) بندگی خالق و رازق است که بهر حیثیت که ما ملاحظه کنیم نمر و از بندگی است  
حقیقتش اظلام و ارادت چه او ابتدا خلق زمین و آسمان است و منزه  
شان و جلال او است بندگی بعد خود ما را فردا فردا خلق فرموده و خلعت  
حیات پوشانیده و انسان و اشرف مخلوق خود قرار داده و هر روز و هر دم  
هنوز با نعمت و رحمت او بگام میسرسد که لازم ملزوم زندگی است - پس واجب است  
بر ما بندگی او ازین حیثیت هم +

( ۲ ) رسول و فرستاده خدا را نیز بچندین لحاظ ما احترام میداریم و اطاعت میکنیم  
و نه بمرتبه خدائی بلکه بمرتبه رسالت و نبوت و بموجب فرمان همان خالق  
و همان پادشاه علی الاطلاق - بعد از رسول واجب است بر ما اطاعت او و  
و نه در اینجا اگر اختلافی بهم رسد با بر سر آن اختلاف بحث نکنیم و بحث  
نیفایده - بلکه در صورت عدم اختلاف اگر تمام مسلمانان جهان که اشهدان  
لا اله الا الله و اشهدان محمد رسول الله میگردد متفق العقیده باشند که  
در آیه انما ورسول الله و در آیه ما یله و آیه یوحنا بالذکر آیات متعدده  
دیگر که در تفسیر حیرتین بیان آنها موجود است و همچنین بر بسیاری از این قبیل  
کلمات که رسول الله فرموده و چیز عظیم را در میان شما بگذارم بگذرد  
خدا دیگر عمرت خود دست و دینها از هم جدا نیستند و نخواهند شد تا لب حوض

پس بیچ شک و اختلاف سخا بود که حضرت علی کرم الله وجهه داد و اطا حسین او  
 ان لامر بیانشند و محسوم و برگزیده اند و از مرتبه نبوت که گذشت (که فقط  
 منصب عهد ایست خاص رسول الله را همه پارسول الله یک و دو بعد و آنهم  
 آنها را از من و لازم است همان درجه و اندازه که احترام رسول الله است  
 (۳۳) بعد از آنها صاحب رسول الله صلی الله علیه و سلم بیباشند و آنها نیز با شرف  
 است که خدا و رسول از آنها راضی باشند و هر چه خلاف مرضی الله  
 در رسول او عمل نموده باشند و اعمال و افعال آنها نیک بوده

(۳۴) علماء و فضلاء و عرفا و اولیا و دین بیباشند که اگر برستی و درستی و صدا  
 اهل الله باشند و دنیا و علایق دنیا را در واقع و بطور حقیقت ترک کرده  
 باشند و خیال آنها صرف جمع مال و گرد آوردن مریدان و گمراه کردن عوام  
 و خلق عوام و حجب جاه و بزرگی و لباس و خوراک نیک و اسباب نجل نباشد  
 بیشک خاک انگین آنها را بچشم من کشیم و اگر نفوذ باشد بوسه مکر و یا  
 دزمانه سازی از آنها بشام رشد با آنها را هیچ سنی شماریم و از مردم بازار  
 بهتر سنی داریم

(۵) بزرگان قوم را (سوائے قدرتهائی که در وجه چهارم بودند) مثل با دشمنان  
 و در زاده و حکام و بسیاری دیگر بیباشند که بحسب عمر و شیخوخت یا نازند  
 یا دولت یا علم و دیگر هر چه لازم است احترام آنها محض بلحاظ پیروی  
 سنن اسلام و تقوا و تهذیب و اتقان و اتحاد و اخوت و مودت دینی  
 یا ملی یا مدنیست نه از امیدنان یا بیم جان و دین هم و شرط عظیم است که  
 اینها انسان و محقول باشند و اگر این دو صفت هم مزید بر آن صفات  
 و کیفیات نخستین باشند لورنگ علی نوریست و البته تعظیم انگیزنده اشخاص  
 پیش از دیگران است

شکای شریف یا عالم است یا محقول یا هر دو عالم و محقول با هم - و اگر

ازین ویصفت اخیرا لکل بے پھرہ باشد آن وقت در نزد خرومندہا  
در تحت این شعر سعدی علیہ الرحمہ واقع میشود - "منہ منعم ہمال از کسے بہتر  
است بخیر از جمل طلسم پویشد ہر است" -

پانزدہم یک امر بسیار عظیم دیگر ہوا شد کہ بر آن نیز باید بحث و گفتگو ہو کہ تا این  
زمان ذکر سے از آن در کتب اہل اسلام نبود و یہ سبب کہ ضرورت ہم ندیدہ  
اند کہ ذکر سے از آن بنمایند - آن این است کہ بخوبی بر بندہ معلوم  
نیست کہ در صورتی کہ بعد از اینہمہ دلائل و براہین ما مستکم داریم کہ اولو  
الامر مرد با شاہ و حاکم وقت است آیا آرا سے اہل اسلام متفقای یعنی  
ہمہ ملکی و فرق اسلام و دین باب جیت و از اقوال و آرا سے بزرگان  
دین و ملت عموم اہل اسلام چہ استفادہ میشود و راینکہ این اولو الامر  
خاص اہل اسلام باید باشد یا از ملل دیگر ہم میشود کہ حکومت دہشتہ باشند  
بر اہل اسلام - این مطلب تا سیزدہ صد سال و میان اہل اسلام  
وجود نہ داشت و لہذا ضرورت سے ہم نبود کہ بر آن بحث شو و بنگہ تا سال ۱۳۱۲  
ہم این مطلب در میان نبود - یہیج شکے نہ است کہ در ہر ملک و ہر ریاست  
از ملکہا و ریاستہا سے چہاں ہمیشہ و بخصوصہ امروز مسلمان بودہ و  
بپاشستہ در امر کیما - مسلمان امریکا و سراسر مملکت یورپ و متعلقات  
نصارا و اراشیا و افریقا و جاہا سے دیگر در تحت حکومت نصارا میباشند  
مسلمانان ہند اکثر سے در تحت حکومت نصارا و اسپار سے ہم در تحت  
حکومت ہندوان میباشند - مسلمان چین و تبت و تاتار و خٹا  
و سیام و انام و غیرہ در تحت حکومت دیگر ندہیب میباشند و  
پیش ازین ہم بودہ اند - ولیکن این امر بر بندہ تا این وقت بکلی  
نامعلوم و سہم سے کہ آیا این مسلمانان مختلف ممالک در عایا سے  
مختلف مذاہب غیر از اسلام با شاہ و حاکمی - کہ بر آہنا حکومت دارد

اولوالامر شیخا حمید انصهنده را حکمان بلکه تائید آن انداز و یقین است  
که مسلمانان جز با شاه و حاکم اسلام یعنی بروفق کتاب و دین خود دیگر  
را اولوالامر ندانند و نمیدانند و از آیه هم چنین استفادے شود  
اگر چه فرمانبرداری و انقیاد میکنند و در تحت آن ممالک بیباشند  
ولیکن این فرمان برداری و انقیاد بیش از آن فرمان برداری و انقیاد  
مجبوری و معمولی نیست که رعایای ممالک دیگر است و ممالک غیر  
مثلاً امروز در ملک هند رعایای تمام اتوام یورپ و امریکا و ترکی و  
ایران و افغانستان و چین و یاجین و جیش و زنگبار بیباشند و  
تا آن سرکار انگلیزی بر آنها هم جاری است و مرافعات و مقدمات  
خود را در عدالت پارسه انگلیزی میبردند با وجود این رعایای دیگر  
ممالک اند و انقیاد این با واقعی و حقیقی نیست بلکه مجبوری و تبعیدی است  
و ازین بالاتر این انقیاد و انقیاد مذہبی نیست و نسبتی به مذہب  
ندارد و چنانچه فرقه رومن کتلیک پوپ روم را رئیس و سالار  
مذہب خود میداند با از روم حقیقت با از روم مجاز و بهر حال  
منقاد او بیباشند و کسی را اختیار نیست که در آن سختی گوید و ایرادی  
گیرد - سال گذشته هنگامیکه جنگ و نزاع شد در میان ترکی و یونان  
و سلطان ترک فتح گشت و مسلمانان هند اظهار مسرت و خوشی نمودند  
انگیزان بر سر این امر اعتراض پارسه سختی نمودند که مسلمانان هند  
رعایای قیصره هند بیباشند چرا باید اظهار خوشی و تبجیت و ہوا  
خواهی سلطان را کنند و در فتح او که تعلق با سوره ملکی و پولستیک دارد  
نه با سوره مذہبی - درین امر کسانی را که خوشامد که بودند اظهار نمودند  
که بموجب حکم قرآنی مملکت انگلستان اولوالامر است و بر مسلمانان  
است اطاعت او و از اطاعت سلطان ترکی را و ماہمہ منقاد و دوست

دولت انگلیشیہ بیبا شیم۔ بیشک اینہا دروغ گفتند و این را سے  
 را سے ہمان چند کس بود و سائر مسلمانان ہند را عقیدہ دیگر است۔ اینک  
 بندہ را سے خود را درین مطلب اہم نیز ظاہر میسازم \*

را سے بندہ ضعیف این است در این مسئلہ کہ دین مسئلہ بر چند شق است \*  
 اول۔ آنکہ پادشاہ ہر ملک در ہند بھی کہ باشد باید محفول و در مذہب خود پابند  
 بند باشد و پنجہ خلاف مذہب و شریعت دین اوست بجا ناید۔ و بیشک  
 مسلمانان را لازم و واجب است از حال ہر اکہ غائبانہ و جمو ما این ہم بر این جاہی  
 شدہ کہ بموجب الناس علی دین ملوکہم رحمت پیر و پادشاہ و حکومت خود  
 است در ہر امر سے از امور دین و دنیا بجا

ثانی۔ اگر اعمال ناگنجی یا دشاہ خلاف شریعت و مذہب ہند را بر آن کار نیست  
 تا ہنگامیکہ فرایض منصبی او بر وفق قانون و ضابطہ و بد رسی جاری است  
 و در آہنہا اختلاف و مقور سے واقع نمی شود و بجا

ثالث۔ سلطان و حکومت ہر زمان و ہر ملک ہر کہ و بہر طوریکہ باشد فرض است  
 اطاعت او چنانچہ ما شنیدہ ایم کہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ و  
 اصحابہ و سلم فخر نمود کہ در زمان نوشیروان عادل پیدا شد و ہر چند این  
 دلالت نمی کند بر این کہ رسول اللہ ص نیز تابع احکام نوشیروان بود  
 و شک نیست کہ بنور سے معلوم میشود کہ احترام ہر پادشاہی کہ با رعیت  
 او بیبا شیم لازم است و البتہ شرط آن عدالت است۔ و ہم باید دانست  
 کہ انصاف و پادشاہ ملک فقط در امور ملکی و سیاسی است نہ در امور دینی  
 و مذہبی و احترام او نیز محض براس صفات و فضائل حمیدہ پسندیدہ  
 او باید باشد \*

رابع۔ سلاطین اسلام را بیشک باید مسلمانان احترام نمایند محض براس  
 اینکہ روسا سے اسلام هستند و اگر بر اعدا سے خود متغیر شوند بیشک

فرض است بر مسلمانان که خوشی نمایند و آنها را مبارکبادی گویند بخیر  
 خاس - انگریزان میگویند که اراده مسلمانان نباید بنی بر او بر یکدیگر و برستیکه  
 باشد یعنی اگر سلطان اسلام با قومی جنگ نمود و فتح شد که آن دوست  
 باشد نه رعیت مانیز باید لمحاظ اطاعت و انقیاد و ما خوشی نکنند -  
 درین مقام چند چیز را باید ملاحظه و عوذر نمود \*

( ۱ ) اینکه چنین واقعه شاید قری یا صد سالی واقع شود و شاید که اگر تو می از نفا  
 لغدی نکند بر مسلمانان و در مالک آنها فتنه انگریزی نماید گامی  
 چنین واقعه رخ ندهد \*

( ۲ ) اینکه در این وقت یعنی در جنگ ترکی و یونان هم که واقع شد بتیک  
 مسلمانان را اراده و فعل مبنی بر پولیتیک نبود و همان بهیچوجه احتمال  
 پولتیک نمیرفت و مسلمانان هند ابداً در عالم پولتیک نبودند  
 و نیستند جز آنکه اجناسان و افسران انگریزند نشسته و تفهیده بلکه  
 از خوف بر مسلمانان ایراد گرفتند و بتیک مسلمانان را هشیار  
 کردند \*

( ۳ ) اینکه بر این گفتگی مسلمانان حد و شمال و مغرب هند بهیچوجه من بوجه  
 نسبت ادا و تباطلی به فتحمدی سلطان ترکی نداشت \*

( ۴ ) اینکه بر بنده معلوم است که بر بیچ افسرانگریزی که آیا مسلمانان هند  
 یعنی آنها که سنی میباشد سلطان ترکی را بجه لمحاظ احترام میکنند -  
 اگر او خلیفه اللہ میداند از حیثیت و برگذرند بهب بکلی خلاف است  
 مدخلت انگریزان و علاج آن غیر ممکن است - احتمال کمالی برود  
 که بزرگان و علماء و فضلاء آنها سلطان را خلیفه بنید اند  
 و غالباً حوام الناس را این عقیده است - مع ذلک باید از تمام  
 علماء و بزرگان آنها دریافت نمود - اگر سرسید احمد خان چیز



که اکنون معلوم نیست که سرسید از کدام فرقه اهل اسلام بود و تمام اهل اسلام بحد مخالف عقاید  
 و خیانات سرسید می باشند و از قریب که چند روز پیشتر شخصی بیان می کرد و گوید خود نیز سرسید  
 بود آن بزرگوار قابل معجزات پیغمبران نبوده است به این دلیل که هر چه خلاف فطرت باشد نباید  
 قبول کرد - (۵۱) آنکه اگر یونانیان فاتح شده بودند شک تمام نصارا را در جهان و خصوصاً انگلیزان  
 خوش می شدند و این حال بالطبع در میان هر ملتی در جهان وجود دارد و ضرور است که در میان  
 اهل اسلام نیز وجود داشته باشد - و اگر مسلمانان را حمیت ملتی و پسرودی قومی نباشد آنان  
 نیستند و این حال نباید مخفی بماند یا به شیعیه باشد بلکه تمام اهل اسلام در روی صفا و ارض باید  
 در هر مقام و واقعه چه جنگ و چه صلح چه تخطی و علا و چه مصیبت ابتلا و چه ظفر و چه شکست و چه و باد  
 طاعون و غیره و غیره حمیت و پسرودی خود را نسبت بهم زمین خود ظاهر سازند - به موجب  
 قول و در واقع فرمان واجب الاذعان خدا تعالی مسلمانان جهان همه برادران هستند  
 و اگر رشته اخوت بگسلد نامی از اسلام باقی نماند و در رشته اخوت همین حمیت و پسرودی  
 است و بس -

مخقر این مطلق این است که با وجود این دلائل و براهین که تکلیف نمی تواند کی را  
 رد کند و معلوم نمی شود که دیگر سلاطین قومی تر از اینها آرد در اثبات بودن پادشاه  
 اول الامر و در بطلان این دلائل هر چه برای تمام مسلمانان بوده باشد با اجتماعاً یا را سئو عبود  
 را سئو سنی و فرق دیگر عبود را سئو حقیقاً یا انفراداً این است که با وجود آن سئو  
 که در همه کتب مابرج استند بیچ پادشاه سنی نمی تواند اول الامر باشد و از امکان خارج است -  
 البته آنچه بنده اطلاع دارم از اهل ایران و عقاید آنها که اهل شیعیه می باشند اگر چه پادشاه را  
 بظاهر نزل الله یا خلیفه الله و امثال اینها بخوانند این کلمات نیز مثل دیگر القاب و الفاظ مشهور  
 زاید است مانند جمشید جاه و فریدون و ستگاه و آسمان پایگاه و فلک حرگاه و امثال اینها  
 ولی بحقیقت نزل الله است و نه خلیفه الله بلکه علماء اهل تشیع سلاطین و مکتوبات خود را  
 مطلقه میخوانند - و علی کل حال اول الامر ایام مفسرین الطاعة است که بر وفق عقیده ما محتمل که بر وفق  
 عقیده تمام مسلمانان جهان بوجه و آنها قائم است و اینها با قرآن توانان اند نام اسلام و جهان

باقی است و تا امکانیکه نفوذ صورت بد - اول اینها علی مرتضی است علیه السلام و اخراج آنها حضرت مهدی است که بر اعتقاد همه دین وقت حجتی و قائم است و فیض او بجهانیان میرسد - در غیبت امام علما راست اند و چون ملکرانی کار و منصب علمای نیست و از عهد ه بر نمی توانند آمدند پادشاه یا حاکم و حکومتی در کار است بجهت نظام و جوریان احکام الهی و غیره پس در این صورت و بهر صورت دیگری که ابداً موجب اختلاف بیچ فرقه‌مانی شود و هر دو شیعه و سنی در هر ملکی که باشند پادشاه آنها بر نهد پس و بهر عقیده از اهل اسلام که می خواهد باشد این است که پادشاه در وقت تاج‌گذاری بدست یکی از علما عالی شان باید تاج بر سر گذارد و بر فرمان سوگند خورد که آنچه می کند بر وفق حکام خدا و رسول کند و از آن انحراف نورزد یعنی فقط در امور ملکرانی و سیاست - پس در مجالس شورا سئ ملکی بعضی از اجزای علما نیز باشند که در مشاورت و جوریان و ایجاد قوانین آنها نیز شریک باشند و آراء خود را ظاهر سازند چو آنکه دین و دولت تو امان استند - در این امر بفتاد و دولت اسلام همه شفق اند یعنی سبب خلاف و خصومتی با هم ندارند ولی نهایت سهل است - این مطلب در جاسس دیگر مشروحاً بیان خواهد شد +

## شرح اصول اسلام

سابقاً عرض شد که اصول بر چند درجه و قسم اند و بعضی از آنها در درجه اول واقع اند و به منزله اعضاء ریشه اند در وجود انسان که اگر غلطی بر سببیکه دارد و آید زلیت انسان غیر ممکن است یا در صورت امکان بکلی ناقص و بیکار است - از این اصول آنچه بنظر بنده می آید یک چند را عرض می کنم و امید دارم که مسلمانان به غور ملاحظه فرمایند -

اول - قل انما انا بشر مثلکم - بنده بجزئی نمی دانم که اهل اسلام عموماً چه اعتقاد دارند و در امر و سفیرین ماموماً و شفقاً یا خصوصاً و مختلفاً چه نوشته اند و چه عقیده خست یار کرده اند در این آیه - آنچه راست و خست یار بنده ضعیف بیدانش است این است - هر چند که بنده در اینجا که تمام اهل اسلام دانند تمام اهل اسلام منکر این نیستیم که شان و مرتبه رسول الله یعنی محمد بن عبدالله فوق شان و مرتبه ما سوا الله است و خود خداست تعالی فرموده است لولا انک

لخلق الافرادک و نیز خدا تعالی چندین چیز و تواتر و احکام را خاص فرموده  
 البنی اولی بالمومنین من انفسهم مع ذلک حکمی فرماید اورا که گویای محمد که من ام  
 بشری هستم مانند شما هاجر آنکه من رسول خدا می باشم بسوے شما با پس بیج مراد دیگری  
 نیست درین کلام و مفهوم نمی شود ازین کلام جز آنکه رسول الله نیز در اطاعت و بندگی نما  
 و پادشاه حقیقی و مالک دنیا و آخرت با دیگران کیسان است و همچنان در تحت احکام  
 الهی واقع است که سائر ناس واقع اند. حالا عرض سینه مختصراً همین است که اگر مسلم  
 داریم و پیروی خیالات و عقاید دیگر مسلمانان را کنیم که پادشاه اولوالامر است بیخ لک  
 اعتقاد مانیت که پادشاه را آن خستیمار است که صاحب اخلاق جلالی و اخلاق محسنی اورا  
 داده اند و برای او جائز شمرده اند. آنچه اینها برای پادشاه جائز شمرده اند می گویند در  
 بیج امر حرم و تقصیر بر ایشان نباید کرد. ما خلاف شرع میدانیم و آنچه ما میدانیم سبب پادشاهان  
 بر فعل و پیروی آنها مصروف و محدود است اگر لغو باشد از رسول الله صمد می شد  
 بیشک ما خلاف شرع میدانیم هر چند که او خود شایع بود. حالا برائے مثال ما فرض میکنیم که  
 پادشاه خون بگینا سی رایجیت - یازن و دختر مندیولی حسینیه یافت و برخلاف مرضی  
 او و کسان او اورا بزور گرفت یا دولت بسیاری داشت ازو بزور گرفت آیا این فعل  
 جائز استند و پادشاه مسلمانان در این امر مجاز است. بنده ایداً مجاز نمی دانم.

دوم - اولوالامر من مسلم - ذکر این مطلب مفصل باشد. ولیکن این لفظ اولوالامر را  
 در این وسیع است و معنی آن محتوی است بر سلسله و برفرق مخلقه چه از حیثیت امور دینی و  
 چه از حیثیت امور مملکتیه و سیاستیه پس چون پادشاه اولوالامر شد و حشر چه عدل و نصیحت  
 و قانون کشت هر شخصی که جاری کنند آن قانون و احکام پادشاه است اولوالامر است  
 یعنی فرارش یا جوان پوس هم اولوالامر است و شرط آن نیست که چون این کس بطلب  
 کسی میرود که اورا به محکمه قضا حاضر سازد نوشته در دست داشته باشد از عالمی که  
 به موجب آن حکم یا طلب نامه آن کس یا آن کسان باید در محکمه قضا حاضر شوند بر روز و جای  
 معینی - چنین نباشد که بدخا آن اشخاص زفته در خانه را بشکند یا از دیوار خانه بالارود

دوست بگریبان آنها زده یا بچوپ و چماق او را بزند و بیست شام و تخان نامبخارا آنها را  
کشیده ببرد ولی در راه چند قرآن یا روپیه بگیرد و آنها را را بکشد - یا اگر آنها را به نزد جامه  
دار دیار و فقه دار یا داروغه یا کو تو ال یا قراشباشی و امثال اینها ببرد این امر سران عهد  
داران آن اشخاص بزنند و مبلغی از آنها بگیرند و وجیب خود اندازند بدون آنکه در یافت  
حال آنها بشود و اگر بر ذوق قانون مجرم استند سزا دهند یا جرمی که کنند و اگر زری بگیرند  
بطور جرمیانه در خزانه حکومت داخل نمایند +

سوم - و شاه و هم فی الامر - ما تشاور من قوم الاهد بهم الله ال  
رشد امور هم - والذین استجابوا لربهم واقاموا الصلوة وامروهم  
شوری بنی هم و همان زقنا هم نیفقون - باید دانست که سبک از مصنفین ماکر کتاب  
در اخلاق نوشته است عرض این اصول اسلام یعنی اعظم را کین و اصول اسلام نشوند  
و اگر هم متعرض شده اند فقط نوشته اند که پادشاه را باید بار کین دولت خود علما و حکما را  
مشاورت کند و این صاحب کتاب اخلاق جلالی که آن کتاب را بر ساخته است از  
خرافات بیهی و الفاظ مغلطه و محض اظهار فضل و کمال خود در انموده هیچ وجهی از وجود  
تو کوی از مشورت و چگونگی آن نه نموده - ولیکن در حاشیه آن کتاب در مطلب دیگر  
نوشته "ملوک فارس را قاعده آن بود که هرگز بجهت ایشان از حکما و فضلا غالی نبود  
در هیچ حکم بی مشورت ایشان که کردند و از بخت بود که بنای سلطنت بر دست  
در استی نهاده بودند و مملکت ایشان چهار هزار سال کشید" ولیکن از همین فقره مذکوره  
معلوم می شود که این کار را گفتن می کرده اند و باید آور آن لزومی نمی دیده اند - مع ذلک  
این هم معلوم می شود که بزرگان ما این قدر دسته اندومی فهمند که اگر بنای سلطنت  
بر مشورت باشد هر چند بنام باشد سلطنت را دوام و بقا می باشد - سلاطین اهل  
را که این بزرگواران ظل الله و عقل کل میدانسته اند باید "بسیح و جبر" مشاورت آنها در  
نمیدیده اند بلکه شان آنها را اهل از این میدانسته اند که با کسی مشاورت کنند و پادشاهان  
با خود عاقد داشته اند از مشاورت با کسی - چنانچه در همین روز در ایران و ترکی و قفقاز

و تمام عالم مسلمانان نیز همین حال ملاحظه می شود و حیدرآباد نمونه خوبی است از حالت تمام  
 اهل اسلام - چونکه دیگران در این فقره اهمیت ندیده اند و چیزیست نه نوشته اند نه به مختصر  
 می نویسم - ابتدا باید ملاحظه نمود که این حکم و هدایت بچنان پیغمبر برگزیده و ال است بر اهمیت مشاورت  
 که حتی رسول خدا را هم ضرور بود و باید دیگران از اصحاب خود مشاورت فرماید در امور زیرا که نظام  
 بشریت بشک دو در اسے بهتر از یک راست است و محتمل که بدون مشاورت چنانچه باید  
 و شاید اساس اسلام قوی نمی شد و در آن معارک و غزوات مسلمانان فاتح نمی گشتند و  
 امور اهل اسلام چنانچه باید صورت انجام و اصلاح نمی پذیرفت - و در آیه اخیر که بدین اصل  
 امر شوری که واقع شده است معلوم می شود که مرتبه شوری از نماز کمتر نیست و در آن  
 یک صورت عبادت هم هست و یک صورت سیاسی هم می باشد - و لهذا اهمیت آن  
 از نماز هم بیش است زیرا که نماز محض عبادت است و بدعا و وابسته و موقوف نیست اساس  
 و قوام دوام و انتظام اسلام بر خلاف مشاورت که این همه فوائد در آن هست - ولیکن باید  
 دانست که این امر مشاورت چنانچه از تواریخ معلوم می شود خاصه اسلام نبوده و آغاز نشد  
 بهمانکه بعضی از جهال با گمان می کنند بلکه از ابتدا س جهان بوده است و در میان همه اقوام  
 عظیمه عالم مثل یونانیان و رومیان و ایرانیان و هندیان و غیره - اما چنین معلوم می شود که  
 مشاورت آن از منته نیز چون مشاورت زمانه اسلامیان و غیره واقعی بوده و حکما و دوزرا  
 محض بر اسے نام در عاشره بساط سلاطین بوده اند و از پادشاهان خود خائف بوده اند  
 و ابد قدرت آن را نه داشته اند که از ادانه رایی خود در اظهار سازند یا اینکه اهل عرض و دنیا  
 بوده اند و تعلق و خوشامد کولی می کرده اند - و مختصر از کتاب کلید و دمنده دیگر کتب معلوم میشود  
 که پنجره رسالت پیشتر هم حالت مردمان مشرق زمین بجنبه و طایق نعل بال نعل بها بوده است  
 که امروز است و ابدان غیر و تبدیلی بهم نه رسانیده جز لباس و خوراک و بعضی و صنایع حالیه  
 نظایر که از مردم فرنگ افذ کرده اند و آن هم مثال پر طاوس است در بر مرغ و خوام قو  
 است در صحن بلوغ - ولی کمال تعجب و شوس است که امروز هم وضع نامبرجار جابلان اهل  
 قدیم را از دست نمی دهند و وضع بهتری اختیار نمی کنند

از وضع مشاورت مسلمانان اول کہ با بخوبی آگاہ ہستیم و اگر دیگران آگاہ باشند  
 بندہ ہستیم ہمین قدر بہت کہ مشاورتی میکرده اند نیکو نیت و یقین است کہ مشاورت آن  
 زمان بر وفق ہیج ضابطہ نبوده و اگر ضابطہ برائے آن مقرر کرده بودند البتہ در کتب ہستند  
 یک مشاورت عظیم الشمان شد در اسلام یعنی عظیم مشاورت ہند کے اسلام بود کہ بر تمام مسلمانان  
 جہان کم و کیف آن معلوم است و بموجب آنگہ آزان مشاورت اساس اسلام استوار و مستحکم شد  
 از ہمان زمان روسے بپستی و تباہی و انحطاط بناو۔ بزرگان ماکہ در این وقت ہمہ از وضع  
 جہان و جہانگیری دیگران آگاہ ہند و کم و بیش ہمہ در جہد و جہد اند کہ پیروی و تقلید از دیگران  
 کنند و از اسکان خارج می نمایند اگر اندکی غور فرمایند بر آہنا معلوم می شود صدق کلام بیغرضانہ  
 بندہ۔ مثال حالت اسلام مثال دختی است کہ از ابتدائے جوانی از یک گوشہ آن کرے  
 شروع کرد و بخوردن ریشہ یا ساق آن و پیوستہ بہمان اندازہ کہ آن درخت قوی و تنومند شد  
 آن خوردن ہم در ساق آن زیادہ و بہین تر می شد تا ایسکہ کار بجائے کشید کہ تنہ آن درخت  
 بسیار قوی شد و شاخہ ہائے آن بہین گشت و فصلے بسیاری را احاطہ نمود و سر آن  
 بر فلک رسید و ہمہ کس پسین می بیند و چنین می بنیاد و دعال آن کہ ریشہ و ساق آن بالتمام  
 تباہ و بوسیدہ و کرم خورہ شد۔ پس از ہر طرفے شاخے ازان خشک و قطع گشت تا آن کہ  
 بحالت آن بہ اینجا رسید کہ امر و زماہیم ہستم می بینیم و لیکن نہایت عالی چشم مینا دید و ما را ہمہ از  
 خواب غفلت بیدار کند کہ بہ ہستم بینیم و بہ ہستم درک نمایم +

اکنون بندہ بیان می کنم کہ این خرابی از کجا شد و باعث آن چه بود۔ لیکن امیدوام  
 کہ احباب اہل اسلام شیعہ یا سنی یا فرقہ دیگر سے خیال نہ گزند کہ عرض بندہ بحث بر خلافت است  
 و حال آنکہ بندہ از جملہ کسانی ہستم کہ گاہی بحث بر خلافت نخواہم کرد بلکہ عرض بندہ بحث بر وضع  
 مشاورت است۔ در این زمان در ہندوستان اسلام و خصوصاً در ملک ہند اکثرے از علماء  
 و بزرگان و صاحبان دولت و تربیت یافتگان و سر جنب بانان در انجمنی۔ یا سینی۔

یا کلیبی برائے یک عرض خاصتہ یا نظام مدرسہ یا انتظام مسجد و مقبرہ۔ یا برائے اشاعت  
 علم۔ یا برائے اشاعت دین و صد ہا اعتراض دیگر شہ یک دم بر آستند و مشاورت می کنند

و از وضع مشاورت پیش و کم آگاہند و این وضع را نیز البتہ از انگریزان اخذ نقل کرده اند۔  
 قاعدہ این است کہ دہ کس یا صد کس اجزائے انجمنی می شوند و یک شخص اگر کسی نشین و مصدر  
 قرار می دہند از میان خود کہ بمنزلہ حاکم باشد در آن مجلس و برائے امور متعلقہ آن مجلس ملی در واقع  
 هیچ خست یا نیست اورا پیش از دیگران۔ البتہ در این انجمن ضابطہ ہم ابتدا قرار دادہ اند یک  
 شخص سکرتری یا ہتھم آن مجلس می شود کہ با مضاد اجازت این مجلس امور را جاری میدارد و صورت  
 انجام دہد۔ سکرتری بر لاغزی می نویسد کہ اجزائے مجلس در این اجلاس چند کس و کدام اشخاص  
 حاضر بودند۔ کہ ام یک از آنها فلان مطلب را تحریر نمود یعنی ذکر نمود در اسے خود را در آن ناک  
 ساخت و کہ ام شخص اورا تأیید نمود۔ و بالجلد آنچه واقع شدہ باشد در آن مجلس مروج می شود و  
 ہمہ بروفق آن ضابطہ۔ ولیکن این ہم قاعدہ است کہ در امور بسیار اہمہ یک جلسہ عام ابتدا  
 مقرر می شود کہ بہ موجب آراءے عموم خلق آن عمارت را اساس می ہند یعنی آن انجمن ابرپائی کند  
 و آن ضابطہ را نیز چنان صورت تکمیل میدہند کہ بہ موجب مضاد و اتفاق ہمہ خلق باشد مثلاً  
 کرسی نشین چگونه انتخاب شود و ہتھم قرار یابد۔ خست یا ہتھم است۔ مدت کرسی نشینی او چند است  
 یا چند سال است۔ اگر او میرد یا میما شود یا استعفا دہد چگونه دیگر می را بجائے او ہنشانند۔ آن  
 مجلس را چہ خست یا ہتھم است۔ نیز ایض اجزائے آن مجلس چیست۔ در ہر اجلاس چند کس باید ہنشینند۔  
 و از چند کس کمتر نباشند۔ این مجلس با این اجزا چند است باید برقرار باشند۔ و بالجلد ممکن است  
 کہ صد فقرہ یا پچھند فقرہ مروج باشد در آن ضابطہ آن انجمن کہ بروفق آن فقرات باید عمل شود۔  
 آنچه ما مسلمانان ہمہ میدانیم کہ در آن اجزائی را انکار سے نیست این است کہ فوراً بعد  
 از وفات رسول اللہ جمعی از ہمجوہ و انصار در جائے جمع شدہ نہ بحث نمودند بر سر استحقاق  
 فرقیہ خود بر سندن خلافت۔ ہما ہجرت بہ این محبت ہمنگ ہدند کہ از خانان خود دست ہدشتہ  
 بار سئل اللہ ہما ہی کردہ بودند و انصار بہ این محبت ہمنگ کہ در ہنہ معارک و غزوات سعی با  
 رسول اللہ را یاری کردہ بودند۔ درین میں ہجرت عمر فاروق و حضرت ابو بکر صدیق وارد شد  
 و حضرت فاروق قطع کلام دیگران نمودہ و چہ اند سئل اللہ شنیدہ بود و حق صدیق بیان  
 کرد و دست اورا گرفتہ بہت نمودہ دیگران خاموش ماندند۔ لیکن این ہم معلوم میشود کہ

حضرت علی مرتضیٰ کرم الله وجهه تشریف نداشتند در آن مجلس و در آن شب اوست شامل و شریک نبودند۔ در باقی واقعات صدق و کذب را خدا علیم است۔ واقعات دیگر خواه همه صدق باشند خواه همه کذب و خواه مخلوط و مخرب از صدق و کذب ما را بر آنها گفتگو و بحثی نیست۔ اما بحث ما بر آن مشاورت و طریق آن است و چنین معلوم می شود که چند نقص در آن بود که کسی بر آنها منتفت نه شد در آن وقت و در بین این یک هزار و صد صد سال و ما امروز هم ابد کسی منتفت نشد و نخواهد شد بعد ازین و بیک اگر آن نقائص نبود هر ذر اهل سلام با این کتبت و عدلت گرفتار نبودند و تمام صفت ارض در قبضه مسلمانان بود۔

(۱) چون مسلمانان بر آن اندک نباشد خلفت بر وصایت نبود بلکه بر شور او اجماع بود بایستی بر آن کار نیز ضابطه مقرر شده باشد یا در قرآن مجید یا در حدیث و از رسول الله کیفیت و دستور اهل آن رسیده باشد همچنانکه طریق نماز و روزه و حج و زکوة و مناکت و طلاق و میراث و تمام سایر امور دینی و دنیوی میباشند است را رسول الله که کماکان و بطور کمال بیان فرمود و کما کما عظیم و زخمی از آنها نمودند +

(۲) بایستی که از برای امر خلافت و انتخاب خلیفه وحد و احتیاطات خلیفه و صورت اجتماع خلق و وضع مشاورت و دیگر ملازمات آن ضابطه قرار دهند و اقلاد دستخط پنجاه هزار از رؤسای اسلام را بران ثبت نمایند که مدام بر آن عمل شود مگر موی خلاف آن نه شود۔ اگر چه کسی نخواهد گفت ولی اگر بگویند که مسلمانان مجاز نبودند چنین ضابطه را صورت دهند جواب گوئیم قباحست در آن چه بود۔ اگر مسلمانان مجاز بودند بر انتخاب خلیفه چرا نباید مجاز باشند در تشکیل ضابطه هم + ما می بینیم که در زمان خلفای بنی عباس و خصوصاً زمان ماردون الرشید که علم بی نهایت شایع شد بود در میان مسلمانان و حکم خلیفه سنی رسول الله را جمع آوری نمودند و کارهای بسیار دیگر کردند ابد امر مشاورت را تعرض نشدند و ضابطه برای آن قرار ندادند چنین معلوم می شود که مسلمانان آن زمان هم مانند مسلمانان این زمان بودند که دامن خیال آنها وسیع نبود که این امور را خیال کنند و در واقع ما باید گوئیم مسلمانان این زمان مانند پدران خود باشند همیشه مسلمان بودند و بر همین حال خواهند ماند ما همیشه۔ یا از نیگونی امور بی پروا بوده اند یا در این امور بی پروا



منی دیده اند نوشته اند که ابتدا در مسلمانان تاریخ ماه و سنه نه بود و در تاریخ عجایب السبلدان  
 در سبب وضع تاریخ هجری نوشته که ابی موسی اشعری که تا کمین بود در زمان خلافت عمر  
 نامه نوشت که از جانب شما حکایت که بمن صد درمی نماید تا کیشش معلوم نمی شود پس حضرت  
 عمر صوابی پیغمبر علیه الصلوٰه و السلام بجهت وضع تاریخ مستوره نمود " " " "  
 پس این عقده مالاخیل را امر قوم ساخت به امیرالمومنین علی رضی الله عنه فرستادند  
 الخ - در غیث لغات شرح آن مفصلاً بیان شده - بنده عرض می کند که اگر یکی از مسلمانان  
 در آغاز خلافت خلیفه اول یا خلیفه ثانی ازین عقده مالاخیل نیز که عظم عقده مالاخیل اسلامی  
 بود اظهار رس نموده بود بخدمت - یکی از خلفائے مذکورہ بالا و آن را نزد علی رضی الله عنه  
 میفرستادند بیشک آن حضرت قضا بطریق کلی برای این امر عظیم صورت میداد و چنانچه صرف بخود  
 عرب را هم که از آن کرد و با عالم پیدا شدند و خواهند شد که تحقیق قرآن و حدیث و عبارت  
 و معانی کلام عرب و مذہب خود را دانستند و خواهند دانست ابتدا آن حلال عقده های مالاخیل  
 باقی و باعث گشت - ولیکن از همین ذکر نبودن و وضع نمودن تاریخ و مشاورت بجهت وضع تاریخ  
 نام کتبیات و حالات حکومت و حکمرانی و تمدن آن زمان بر خود مندر معلوم می شود - و این  
 امر را ازین دو چشم پس ندانسته و منی داند و نخواهد دانست و تا پیشین فواید مجید و بی حساب آن را  
 ترکان شمنی پیش ازین بار صد سال است که در یورپ می باشند و تمام این مدت را به نصارا  
 سرد کار و داد و ستد و آمد و شد و جنگ و جدال داشته و هنوز این امر را ندانسته اند  
 و چنین اصولی براس خود قرار نداده اند - شاه کج گلازه ایران سه مرتبه به یورپ رفت و باز آمد  
 و سبب تغییر لباس زنان ایران شد و سبب وضع اصول نشد در ملک خود - ریاست کن  
 با آنکه کسید و پنجاه سال است با نصارا سرد کار و آمد و شد دارد و بنده مردم آن ازین امر با  
 اطلاع نیستند - بلکه نواب محسن الملک که آوازه او بچار گوشه عالم رسید و آنچه ای او در تمام  
 اخبار و در ساها طبع شد بنگار می کند او را کتخم که آنچه نواب تقی میر با کتخمی طلبی می باشد جز این مطلب  
 دو حد را با و یک مجلس شورای لازم است در جواب گفت و حمید را با کتخم کس این طالب را هم می کند -  
 کتخم خدا گواه است که تو خود ابتدا ازین طلب خبر ندادی از خبر داری نفس نیست خود و فرضی تو مانع است از ذکر

از ان کنی زیرا که ابن امیر اول از همه دیگر فوائد عظیمه ستبری است قوی و استوار در راه خود سری و خود رالی عهده داران بر ریاسته از ریاستهای عالم خواهد عیسوی باشد خواه بکلیت و حقیقت در این امر خاص تمام اهل ایشیا و یکسان اند سوا که جاپان و در هند ریاست میسر اگر میسر هم بر و نسی اراده بنده نیست مع ذلک بهتر از دیگر ریاسته های هندی است +

(۳۳) اگر در آغاز اسلام چنین ضابطه را صورت وجود میدادند گاهی بر سر خلافت گفتگو و تنازع نمی شد یا عقیقه بوجوب اجماع انتخاب می شد یا بوجوب انتخاب کردن یک عقیقه جانشین خود را در این صورت برای خلافت معادله باطلی در تنازع نبود و فرید با جستن و دیگران با دیگران - اگر برای این خلافت نبود آنهمه گوینده اشهدان محمد رسول الله صبح نمی شدند برای قتل نمبر که آن رسول الله و ذل شیر خواره اورا تیرگی گلو نمی زدند و دختر را دکان آن رسول الله را شهر شهر نمی گردانیدند و خواهش کنیزی آنها را نمی کردند +

تفت بر این دنیای دون که بر این بنیاد  
 مصطفی باشد رسول و تشنه پور مصطفی  
 مام اورا گفت خاتون تیاست بی پدر  
 جد اورا خواند محبوس آب بی حیا  
 در اگر بیمنان عقیقه مقرری شد تا امروز بربیک و تیره جاری بود و کتب که عقیقه نام عرب بود و از خاندان قریش - و از همه بالاتر امام عقیقه رسول الله در نزد همه اهل اسلام محترم بود کسی را بحال آن نبود که از عقیقه بدگوید و یکی راستب کند و مانند علی مرتضی پسر عم و داماد جانشین رسول الله را از بالائے منزب کسبند سالها که در از و احمدی را از خدا و رسول خدا و محاط ذوی القربا او پروا سئ نباشد -

(۳۴) و نیز اگر ضابطه بود از برائے مشاورت و کارها همه بر وفق مشاورت می شد هیچ شکلی نیست که بسیار سے از مسلمانان هم بودند که راسه نمی دادند و چنین امر عظیمی اگر در کلیات آن مطلقاً دو جزئیات و تفصیلات آن که فرزند رسول الله را مع برادران و فرزندان حتم مطلق صغیرش ما همه او بالاب تشنه بکشند و عیال و اطفال اورا برشته تران بر همه نشانند و ایند آکنند و شهر شهر بگردانند و تا قیامت تلخ بنامی بر اسلام و اهل اسلام نبند -  
 با بطل این مشاورت که بظهور دست نمی آید - مع ذلک ایننگاسیکه پای خلافت در میان

بود باز تا یک اندازه کار مسلمانان بخوبی میگزشت و مشاورت هم بهر نحو که بود می شد و  
 و هزارها شهر و بلر را مسلمانان فتح نمودند و بازار اسلام و شریع اسلام بقرآن نامی بود  
 و لیکن از آن زمان که لباس خلافت لباس سلطنت مبدل شد بهر چه خطاب آن شخص بود  
 خلیفه یا اولوالامر یا حاکم یا پادشاه یا امیر المؤمنین یا سلطان بکلی قرآن و شرح بر طاعتی نسیمان  
 بناده شد. نبوت هزارها خاندان در شام و این اود اسپین و مصر و یمن و عمان و عراق و  
 ایران و ترکستان و فارس و خوارزم و خراسان و غزنین و هند و سستان و سند و کجرات  
 و بنگاله و اوده و کن و کرناک و زنگبار و جاهاست دیگر سلطنت و حکومت را نده که بسیار  
 را شخص اول آن خاندان یا غلام ترک یا حبشی و رومی بوده یا چاکر پست دیگری بوده یا از بر  
 بوده یا مالک و مولای خود را کشته بجای او نشسته یا پرورد پرورد زاده و عم و خالو و  
 اقربای دیگر خود را که شاید دعوی دار بوده اند خود را بحق تحت سلطنت و حکومت بنده آند  
 کردن زده یا زبر خورانیده یا چشم برکنده تا اگر خود را استقلال داده بود. و لیکن همگی پس از  
 این خاندانها از صد یا صد و پنجاه یا نهایت دو صد سال زیاد دوام و بقا نداشت و بسیار  
 ازین هم بسیار کمتر. و اینها پیوسته با یکدیگر در تملک و جدال و قتال بودند و یکدیگر بزرگی  
 غالب آمده ملک اورا بگرفت و خاندان او را متصرف ساخت و خود خاندانی را ساکن سلطنت  
 جدیدی بنا کرد +

مختص کلام این است که گاهی در میان اهل اسلام اصولی بر این نحو که بنده عرض می کنم  
 در نظر دارم نبوده خواه آن بروفق شرع باشد خواه بروفق عرف و خواه بروفق هر دو -  
 اکثریت از مسلمانان کم و زیاد معلوم است دولت سلاطین اسلام و اعمال و افعال آنها  
 اگر چه تمام آن اعمال و افعال در چشم بنزد لباس بنده بیستند و ابد به نزد آنها این امر  
 و اعمال قبیح نمی نمایند مثلاً با بودن الرشید کلاسه کون را بگورست هر معین نمود و بی شک  
 اکثری از اهل اسلام این عمل را از جمله اعمال و همه می شمارند یا یک نسبت اهلانه دیگرست  
 بآن می دهند مثل آنکه حکمت و سستی داشت چه پروا و اورا بی شک نزد شرع و عقل و دانشمندان  
 جهان تا قیامت علمی بسیار نیک بود این عمل و تفاوت ملکرانی و تمدن محمود و غزوی چندین مرتبه

به بند آمد و خون بسیاری را کینت و تمبی از بنه گان خدارا اسپر نمود و یقمانی کرده برفت و مانند بند ملکی را از دست بردار و لیکن فقط یکصد سال پس از مرگش او را در خواب دیدند که چشمانش نگران بود اگر چه ملکش در دست دیگران بود - تیمور لنگ لکها بندگان خدارا سید مرغ بکشت و ملکبار اتابه و پاهمال ساخت محض بر نادانی و خلاف وضع جهانبانی و تمدن و ملکرانی - در کتابچه که طفل بنده می خواند و میخند هزار با طفل مسلمانان دیگر میخوانند و در پنجاب طبع نمودند بطور اتفاق بنده ملاحظه نمودم که چند صفحها از تزک جهانگیری در آن درج است که هم عبارته پوچ است و هم طلبیه برای آنکه خردمندان مانور فرمایند و خود انصاف دهند که ایا وضع تمدن و ملکرانی بر این کونیست است یا بد فقرات پندی را از آن نقل میکنم - اگر چه خردمندان قیدی منیش و جدیدی فنشن هند بخوبی از تواریخ ملک خود با اطلاع استند ولی میخواهم که به موجب خیالات و تحریرات بنده ملاحظه نمایند.

بعد از جلوس اولین حکمی که از من صادر گشت بسن زنجیر عدل بود - که اگر متصدیان مہمات دارالعدالت در دادخواهی و عنوری ستم رسیدگان و مظلومان اہمال و مداہنہ و زرنندان مظلومان خود در ابدین زنجیر سائیدہ سلسلہ جنبان کردند تا صدائے آن باعث آگاہی بود و وضع آن بر این منہج است کہ از اطلای تاب فرمودم زنجیری سازند طولش سی گز مثل شصت تنگ - وزن آن چہار من بند و ستانی کہ سی و دو من عراقی بوده باشد - یک سرش کنگرہ شاہ برج قلعه اگرہ استوار ساخته شد دیگر آتاکنارہ دریا برده بر میل سنگین کہ نصب شدہ محکم ساختند تا مل باید کرد کہ این چہ تدبیر نیکلی و اندیشہ خردمندانہ است برای معدلت دادوسی دادخواہان - دوازده حکم فرمودم کہ در جمیع ممالک محروسہ معمول داشته باشند و این حکم را در استعمل سازند - چہارم شراب و ڈر بہرہ و آنچه از قتم مسکرات منہیہ شد سازند و نہ فروشند با آنکہ خود بخوردن شراب ارتکاب می نمایم و از تہرہ ساگی تا حال کہ عمر من بہ سی و ہشت رسیدہ ہمیشہ مداومت بہ آن کردہ ام - در اوایل چون بخوردن آن حریص بودم گاہی تابیت پایالہ عوق دوازده تناول می شد - چون رقتہ رفتہ و من اثر تمام کرد در مقام کم شدن آن شدم - در عرض ہفت سال از پانزدہ پایالہ پنج شش سائیم

چیزی که موجب کتین و آفرین است همین است که این نخل الله داد و الوالامرد صاحب آن  
 بزخمی گزنی عدل و نصفت اعتراف کرده که یکی از احکام او منع ساختن و فروختن شراب  
 بوده هر چند خود بیست پیاله سق دو آتشه هر روز از هر دره سالگی تناول می فرموده - لغو ذبانه  
 لغو ذبانه - ولیکن تعجب این است که تا بیست سال یا بیشتر بعد از آن زنده بوده باستی که در بیت  
 روز مرده باشد معلوم نیست که اگر در این زمان می لود بر نمدی و دیسکی و شمشین و ازین قبیل  
 مشروبات یا سندی و تازی چند پیاله و گزانی نوشید - در آواخر بیانات خود که گویا آواخر  
 ایام حیات او بوده می فرماید - "و بعد از چند روز از شتاهما مفقود گشت و طبیعت از انیون که  
 مصاحب چهل ساله بود نفرت گزید - بجز چند پیاله شراب انگوری پختی و دیگر هرگز توجه خاطر نمی  
 ولی معلوم نشد که این مصاحب چهل ساله روزی چند توله یا اولش بوده - واه سلاطین عظم  
 ایشان اسلام - واه نخل الله و الوالامر - واه معدلت و وضع تمدن و ملکرانی - واه شتر  
 این خرافات برای زبان آموزی و تحصیل تهذیب اخلاق اطفال مدارس و پسندیدگی این  
 امور اهل اسلام - و هزار اشوس بر حالت و غفلت و ذلت و خواری اهل اسلام درین  
 روز - نادر بر این ملک آمد و قتل و منصور گشت و صد هزار از بندگان خدا را از تیغ گذرانید  
 ولیکن بقدریک روز آمدنی امروزه انگریزان از بندیش نبرد بلکه بهرین اندک مبلغ قناعت نمود  
 به ملک خود مراجعت کرد و ملک بند را با این خلقت و دولت برای انگریزان واگذاشت و  
 در اندک زمانه کشته شده ملکش تقیم شد و اولاد او بگر سنگی در افتادند که اگر امروز کمی یاه و  
 از آنها در جهان با شتندیشک گدای میکنند - چنانچه با پیشم می پسندم بعضی از شاهزادگان  
 دلی از خاندان تیمور و بابر و امیر آباد برای ده و پانزده روپیه سرگردان اند و از مال  
 دنیا چیزی که دارند یک کلاه زر و روز است علامت شان برادگی - از همین جهت بود که هر  
 سید احمد خان و وضع تمدن انگریزان را ترجیح میداد بر وضع تمدن مسلمانان و الحق با نهایت  
 بهتر است درین مشک نیست - و بهتر ازین چیست که امروزه انگریزان برسی کرده خلق حکومت  
 دارند فقط یک اکث نه بزخمی گزنی و دیسک در آمدنی دارند بدون آنکه کسی شکایت  
 کند - اگر باور باسه بنگاله و مراتب است - پونه شکایت نیست - رسید و پیروان او کاسه

تسکایت مذکورند و نخواهند کرد و در همین وقت که سنده قلم در دست دارم اکثر و اغلب اهل اسلام خود بخوبی میدانند همچنانکه سنده میدانم حالت ملک ترکی و مصر و زنگبار و افغانستان و غیره چگونه است و در جاسس و دیگر بعضی کیفیات ایران و ترکی و جاسس و دیگر از همین طریق بعرض هم نمیدانم خود بهر سانم اگر قدرتی الهی توفیق خیر دهد ایشان را که از خواب غفلت بیدار شوند و لیکن این جاسس است که بسبب غرور مندی امید اجابت از ان تدارک -

**چهارم -** اما خدا سناگم من ذکرش و انشی الحق - یعنی اسے مردم و اولاد حضرت آدم علی العموم بدانید که اهل آن کریم تمام شمار اسفند و سیاه روی و زنگی و فزنگی و مندی و گبر و ترسا و یهود و مجوس و مسلمان را از یک پر و ما و زو شمار این رنگها نام او آدم و این مختلف فرق و قبائل را با هم محض براسے آنکه از یکدیگر شتافته شود و این نه از ان است که یکے را بر دیگرے توفیق باشد نزد ما - همان راننده اگر توفیق و برتری هست فرق را از ان فرق را فرود بود که بر برتری گاری آن و خوف آن از ما و اطاعت کردن آن از ما پیش از دیگران باشد این مطلب بطلب بسیار عظیم همی است و هر فردے از افراد خلق یا هر قوم و ذات و ملتی یا هر کس در گریبان خود فرد بوده با خود میداند که آیا من یا ما آن کس و آن قوم می باشیم و در تحت شرایط و اقیوم میخوایم بدانیم که تقوی چیست و که ام صفات و شرائط و اعمال را تقوی میگویند و خدای تعالی مترجم فرموده که بان صفات و شرائط متقیان از غیر متقیان تمیز داده می شوند - در ابتدا سے رسول عظیم خود خداست تعالی میفرماید - **ذَلِكَ الْكِتَابُ الْاَل** **رَبِيبٌ فِيهَا هُدًى وَ لِقَاتِي** - یعنی این کتاب است توفیق عظیم در آن است که خدای تعالی است براسے بر همه کاران و اطاعت کنندگان - آنها که ام فرقه اند و نشان آنهاست اینهاست - آن فرقه ایمانی آرند بخدای نادیده و نمازی کنند و از آنچه روزی آنهاست اتفاق می کنند و ایمانی آرند به آنچه فرستاده شده است بتوای محمد و قبل از تو دینیز به قیامت یقین دارند - خوب در این شرائط و علامات غور بناید کرد -

(۱) متقیان فرموده نه انسانان (۲) نمازی کنند (۳) اتفاق می کنند - (۴) ایمانی آرند نه بتو بلکه بتو فرستاده شده (۵) و ایمانی آرند به آنچه قبل از تو فرستاده شده

شده (۶) و ایمان می آرنده قیامت - در مقامات دیگر هم که معتقدان و چند شرط و علما  
 دیگر نیز بیان فرموده ولی این شش نشان و شرط اصل اصیل می باشد - بهر حال اگر اصول  
 خدایتعالی اینهاست بنده بخوف می گویم که هر که از بندگان خدا بر مذنب و منحک باشد  
 بر این اصول قدم نزنم او گرامی است نزد خدا - و چون بر آسمانی که مکان معلومست  
 که آیا بر مطابق این اصول عمل می کند یا کس را نمی رسد که خود را برتر از دیگران بداند -  
 باقی ماند نفس دین و شریعت یعنی کورین اسلام است و شریعت شریعت محمدی است - مسلمانان  
 را این دعوی و تمسک است که بجهنم از قرار بالاتر مان مایر دیگران نفوق داریم - بیشک این اشتباه  
 عظیم است - این آیه معلوم نمی شود و لازم نیست که هر شخص که لا اله الا الله محمد رسول  
 گوید اگر دیگر شرایع اسلام و تقوی را به عمل نیارد و اگر کجی برخلاف او امر و نواهی الهی  
 رفتار کند تنگدستی نگذاید با اولاد و احفاد و همان رسول الله بهتر از دیگر بندگان خداست  
 عادل و کریم و رحیم باشد - این است و جز این نیست که همین اراده خداوندی بوده است  
 و این باید همیشه وضع تمدن و سیاست و نظم دنیا داری اهل اسلام باشد - لیکن گاهی چنین  
 نبوده است تا امروز و هیچ بادشاهی در میان اهل اسلام بر این اصول پیروی نکرده و امروز  
 هم نمی کند و رعایای هیچ پادشاه مسلمانی هم که باشند عمل نکند بر این اصول - بهر ملکی  
 که قدم نهادند خلق آن ملک را کشتند و مال آنها را غارت کردند و زنان و دختران آنها را  
 اسیر کردند یا بقرن خود آورده و گفتمند یا مسلمان شوی یا کشتن را معنی گردید -  
 البته بر تو ستم انگار دار و که مذنب خود و آب است خود را از دست یابد آن هم بزور و زبر  
 دستی و حال آنکه برای این کار هم خدایتعالی اصول دیگری قرار داده و فرموده جمع اصیل  
 سراج بالحقک ظالم و عظمة الجسنة و جاد لهم جالقی هی احسن - و لیکن  
 این مسلمان صورتان کافر سیرت که برای خدا تمسین نرود بلکه برای مال دنیا تمسین نرود و بنای  
 پرستشان افتاده کرده و خلق خدا را و قالیای رعایای خود را می کشتند - اما غافل بود از عدل و  
 عادل یعنی که اتوام دیگر را بر آنها ساط خواهد کرد که نشان شب می جشان نمایند و آنها را اول  
 و حقیر سازند و دیگران را از چنگ جهانی آنها نجات دهند - هیچ حکمتی از اگر میزان در ملک

برتبه ازین نبود و میت و نحو اید بود که با دین و تدبیر کسی کاری ندارد و همه رطلع هند را سیر  
 خود داشته و بخورد و انگشتها اندک به شراب بخورند و آنچه از جن خود حاصل کنند همه را بشرب  
 و اعمال دیگر صرف کنند که خزانه آنها پر شود خواه اینها بهر جهت روند خواه بد مزج - و ملین  
 اینها خوش اند و اکثرش تعریف و تحسین هم میکنند از مصلحت و نصفت آنگزینان - البته اگر  
 آنگزینان هم ظلم می کنند چنانچه بسیاری از مردم هندی گویند و شناسکی اند متقوم حقیقی از آنها هم  
 انتقام خواهد کشید - لیکن سرسید احمد خان سی داشت و میخواست ظاهر سازد که مسلمان  
 هند تماما خوش اند از عدل و نصفت آنگزینان که این دعوی صادق است بنده نمی توانم گفت  
 مرا هیچ مشکلی نیست که اگر مسلمانان هم همین نحو رفتار کرده بودند که آنگزینان می کنند امروز  
 تمام هند در قبضه مسلمانان بود و همه اهل هند مسلمان بودند و در واقع تمام جهان و اهل جهان بود  
 آنکه خون کسی ریخته شود یا زن و فرزند کسی آلوده و امن نشود و دین اسلام باین سان بد تمام  
 باشد - لیکن این بچاره اهل همان ترقی و منزلت هر قوم و هر ملت و هر چیز و هر کسی را نسبت  
 به چیز دیگر کیفیات و اسباب و جهات دیگر نمی دهند جز نصیب و قسمت - به موجب احوال  
 خدا و رسول چنین نصیب و قسمتی که مومنان مسلمانان معتقد اند و معتاد شده اند که بران اعتماد  
 و تکیه کنند یعنی سبب را را هر کس و در سبب پشت نمودن خلق نه شده و وجود ندارد و بنده  
 ابد ایران تکیه و اعتماد ندارم - آنچه هست و نیست در امور جهان یعنی آن نقله که امور دین دنیا  
 همه رطلع الله موقوف و وابسته به آن است این دو کلام الهی است و پس - اول میس  
 لا انسان الا ماسی - ثانی - ان الله لا یغیر ما یقوم حتی یغیر و اما بالفهم - هند و این بر دور افتود  
 به کمال تجربه کرده ام اولی را در حالت خود و ثانی را در حالت بسیاری بلکه تمام اهل اسلام  
 اگر ما به عوز و تامل این همه در و حالت را در میان خود و نصار ملاحظه کنیم بهر حال خود خواهد سفند  
 افران آنها - آنچه اندکی از بسیار بنده میدانم اگر بیان کنم صد کتاب میشود لیکن از برای من هم  
 نذیبان خود بکلی بیفایده می دانم و بیفایده می بینم - فهم سخن تا آنکه مستمع - توت طبع از کلم  
 بجوے - این قدر هم کافی است اگر فهم کنند +

خلاص کلام اینها که عرض شدند و شاید بعضی دیگر ازین قبیل اصیل اول و اصلی



مالک محروسه و بمبوضه ترکان را گرفته باشند همچنانکه کپانی دیگرانگزینان اراضی بمبوضه  
 اولاد تیمور را در ملک هند گرفتند. ولیکن آن زمان ترکان سبب نهایت زبردست  
 بودند که تمام مردم فرنگ از آنها اندیشناک بودند چنانچه صد سال بعد از استقرار  
 آن کمپانی بادولک مردم خلیجی ترکان به ملک استرالیاجرمنی حمله کردند و قریب رسید  
 که پای تخت آن ملک را که شهر وین باشد بگیرند مگر وزیر بدبخت بغفلت گذرانید و آن  
 فتح و ظفر میسر نشد و الا امر و زبالیستی مالک سراسر مملکت فرنگ باشند بنده ازین حکایت  
 بسیار خوش می شوم و مسلمانان هند نیز بسیار خوش می شوند و اگر آن زمان خوشی میکرد  
 بمبوض آنکه دو سال گذشته خوشی کردند در زمان جنگ ترکی و یونان و اقله سبزا بود.  
 ولیکن مسلمانان هند و همه عالم فراموش نکنند که آنچه غرض بنده است در همه جا و همه وقت با  
 مسلمانان همراه بوده است یعنی عدم اصول و بواسطه عدم اصول عدم نظم و نسق و مشاقت  
 و اتفاق و غیره. چنانچه در آن جنگ مذکور بالا در ۱۴ جولائی ۱۶۸۳ عیسوی ترکان شهر وین  
 را محاصره کردند و در روز غزه سپتمبر یک طرف حصار را نیز شکافتند و سبب خواب غفلت  
 در افتادند. قره مصطفی که بنظر تحقیر بر نصار انظر می کرد بغرور و نخوت و مستی و غفلت میگذاشت  
 و از جریان جنگ و محاصره شهر بکلی بی خیال و بی پروا بود و حال آنکه نصار ادسعی و  
 عهد و اتفاق و اتحاد سرگرم بودند و بالجمله یکایک از خواب غفلت بیدار شد و از منی بیدار  
 بهوش آمد هنگامیکه شصت و چهار هزار مرد مسلح و آماده از کو بهستان بزیر آمدند بسرای  
 پادشاه پولند و دیوک لارین و جمعی دیگر از شاهزادگان جرمن. و سخن کوتاه چنان شکست  
 فاحشی به ترکان دادند که سراسیمه بهر طرف پراکنده شدند. و تمام سامان و لوازم جنگ  
 و توپ و غیره خود را دادگذاشتند و لوای معروف آنها را که می خوانندند. لوای محمد  
 در روز ۱۲ سپتمبر ۱۶۸۳ نزد پوپ برسم تحفه ارسال داشتند.

این فقره بالا متعلق است بتاریخ و آذان تاریخ تا این تاریخ و دو صد و پانزده سال پسند  
 ابد امکان نمیرود یا یقین نمی توان کرد که در این وقت در تمام روی زمین یک مسلمان فوت  
 شود که آن تاریخ و آن جنگ را آباد داشته شد. ولیکن جمالی نمیرود که در این وقت قلا

دو کور و مسلمان زنده اند که از سنه چهار سال پیشتر حالت ترکی بخوبی یاد دارند و بیش  
 کم کوش زود آید باشد است آنچه در اخبار با نوشته بوده است نسبت به آن ملک  
 اول اینکه همه اهل یورپ عموماً و انگریزان خصوصاً همیشه ملکت کی را میخوانند مرد بیمار  
 ثانی آنکه هزارها مضمون در اخبار هادرج بوده اند از ظلم و جفا جوئی ترکان نسبت انصار و بغا  
 خود و ارامنه و غیره و وزیر اعظم موجوده انگلند بیانی ننوده بود که در اخبار هادرج شده بود و  
 عنوان آن این بود "نگرین این یورپ یعنی" جذام در مملکت یورپ همه کس میدانند  
 که جذام چگونه ناخوشی است مضمون آن فقره این است "ملکن نیست تجال در زیدین  
 یا فراموش کردن بے آرمی و در و سری را که گاه و بجاگاه و از می آید بر حکومت ما بے یورپ  
 بے سبب آنکه هر یورپ خود صحیح و تندرست می باشد یک گوشه آن بر من جذام گرفتار  
 است که بیم است که موجب بیماری و عدم امنیت تمام آن گردد" مستر کله استون در  
 بعضی از بیانات خود گفته بود "سلطان ترکی یک سفاک خون آشام است که می گوید  
 یعنی (سلطان) هر محبت و دلیل و گفتگو و عرض و فریادی با من بے فایده است (یا آنکه  
 خود مستر کله استون می گوید حجت و گفتگو با سلطان ترکی بے فایده است) جز آن که  
 تمام سلطنت های عظیمه یورپ متحداً با کمال زور و اجبار با او رفتار کنند چاره دیگر نیست  
 بیستک هر مسلمانی که در ملک هند این کلمات را از شخصی شنیده یا در اخباری دیده بپوش  
 و خروش آمده (۱۶) جمع کثیری از مسلمانان را عقیده این است که اگر سلطان ترکی بانصار را  
 مبادله کند فوراً آتش از آسمان آمده همه انصار احمی سوزد و همچنین اگر قومی اراده کنند که  
 حمله بر کلبش آرند البته بموجب کلام خدا اسکم من فنشتر قلی سله خلعت فخته  
 گشتی را مغلوب خواهند شد ایلاکه سلطان را یاری خواهند کرد و ظاهراً است که این عقیده  
 عقیده اهلان آو خرد من ان اهل اسلام را این عقیده نیست خصوصاً آنها که در هند و سبها  
 انگریزی و کالجها بے گیری و غیره تحصیل کرده اند یا پیران سر سبز هندوستان می باشند

گر چنین امری در ابتدای اسلام واقع شد این قدر کافی است که بنده بگویم همه مسلمانان میدانند که اجزای آن مبالغه که بودند و سرداران افواج که بود و آن فتوحات حاصل شد و داشتند به معجزه و کرامت - اگر چه اینها را نیز سرسید احمد پیران او باور و اعتقاد ندارند - دیگر آنکه بحسب ظاهر جنگهای آن زمانها دیگر بود و وضع دیگر بود و جنگهای این زمان به وضع دیگر است - شاید تمام مسلمانان جهان شنیده باشند ولی با رواقین نگنند که هزاران هزار مرد جنگی چند ما پیشتر در افغانستان شکست خوردند و بهر بی خانمان و آواره شدند - و همچنین در یک جنگ در چند ساعت مهدی سودانی با کلبا مرید یا فرج شکست خورد و با چند کس فرار کرد - اگر دو صد سال پیشتر بود و آفریقای افغانستان در مدت دو هفته داخل دلی می شدند - بمقتل یک شخصی مانند عمران خان خود را پادشاه دلی قرار می داد و همچنین مهدی سودانی تمام برافریقار اسیر می نمود.

(۲) بعضی از دیگر مسلمانان خیالی می کنند که هنوز ملک ترکی بجا نیست بلکه تندرست و صحیح و سالم است - این خیال را هم از آن می کنند که سال گذشته ترکی با یونان جنگ نمود و یونان شکست داد و لیکن این جنگ جنگ باز و صعوه بود یا جنگ گربه و موش - میناک گربه بشیر است در گرفتن موش - ایک موش است در مصاف پلنگ - هیچ شک نیست که ترکی در مقابل اسپیک از دول یورپ ایستادگی نمی تواند کرد در این زمان - (۳۱) بعضی از مسلمانان می گویند که آنها با دروغ بسیار است خصوصاً اخبارهای انگریزی - غیر در این هم شک نیست چرا که از نوشته های آنها معلوم می شود که اگر ممکن آنها باشند یک روز هم ترکان را در یورپ نمی گذارند و این نوشته انگیزی را هم آنها می کنند مع ذلک البته از ده صد یک حقه راست است و در واقع اگر راست باشد خلاف تمدن است -

(۳۲) بعضی از مسلمانان را اعتقاد این است که فرض لازم افتاده است برای اهل اسلام که عیسوی و یهود و مجوس و هند و ذواتها که دیگر را که کافر می دانند بکشند - بنده را این عقیده نیست بلکه یقین است که صاحبان دانش و بینش مانع این امر را جان نزنند خصوصاً قتل و در این زمان که مسلمانان را زرد و استیلا نیست و وضع ملکرانی دیگر شده -

۱۵) بعضی از مسلمانان می گویند اگر ایران هم از اینگونه ظلم پائی گسند در ملک بماند و با سایر خلق الله سوای هم ندیمان خود و عدالت آنها نیز عدالت واقعی نیست - بنده تسلیم می کنم این امر را و با کل متفق می باشم و سخن بر این است که اگر ایران قانونی را متک خود دستور داده اصولی آن قانون در میان مسلمانان نیست اگر مسلمانان تخمین اصولی و چنین قانونی در ملک خود جاری می کرد و کسی را اجازت نفس کشیدن نبود - اگر ایران می گویند ما مسلمان و هند و عیسوی را بیک چشم نگاه می کنیم و همه یکسان آزاد اند بزرگ این سخن راست است - چه مسلمانان چنین نمی گسند - اگر هم ندیمان بنده به اقوال و نوشتهجات بنده بغور ملاحظه گسند می بینند و می دانند که همه غرض و مطلب من این است که مسلمانان نیز باید بهمان طریق مستقیم قدم زنند که اول خدا و بعد از آن رسول و شرع مقدس نبوی به آنها منوره و پیش پائی آنها بناده اند و همچنین امروز نصارا در آن قدم میزنند و زور و استیلا دارند و بر دیگران و اعمال و افعال آنها نکته عینی می گسند - اگر ایران فخر می گسند و لاف میزنند و بجا و بسزا فخر می گسند و لاف میزنند که رعایای آنها در ممالک غیر مثل ترکی و ایران و چین و هند و آباد و جاهای دیگر در تحت قانون خودشان می باشند و قانون آنها در آن ریاستها نیز جاری است - چو نباید قانون مسلمانان نیز در ممالک نصارا جاری باشد یعنی حاکم و قاضی از خودشان داشته باشند - این امور را فهم و غیرت و حمیت در کار است که اهل اسلام فاقد آنها می باشند - معابدائی که نصارا کرده اند با دولت عثمانی که برنجو ابد از جهان با اطلاع باشد باید یاد در کتب ملاحظه کند یا در اخبارات - یک فقره را بنده می نویسم برای آگاهی و نمونه اگر کسی را رغبت بخواندن آن باشد - در بیلی گزت پانزدهم یا شانزدهم جولای ملاحظه نمایند مضمون را که عنوان آن این است -

*Nature, State, and  
the Paramount Power*

ریاستهای هندی و حکومت اعظم یعنی حکومت انگلیش

The treaty while admitting the  
 Turks for certain purposes into the  
 European country recognised the  
 broad differences between Christian  
 and Mahamadan institutions,  
 habits and feelings, by insist-  
 ing on the withdrawal from  
 the jurisdiction of the local  
 courts of Christian foreigners who  
 deserted to Turkish Territory for  
 purposes of trade, and by esta-  
 blishing officers and courts with  
 jurisdiction over disputes between followers

حاصل این فقره این است که حکومت های یورپ بچگونه بعضی مآرب ترکی را با خود اشتغال  
 میدهند در امور راه و رسم و تواضع و لیکن چون رسوم و عادات مذہبیه مسلمانان  
 افتراق کلی دارد بانصار اینداسا یا افسارانی که رعایای دول یورپ می باشند و برآ  
 تجارت در آن ملک میروند در تحت احکام قضای مسلمانان باشند. ولیکن سوای  
 این امور هم دول انصار در تمام امور مسلمانان که متعلق استند با رعایای عیسوی آنها  
 مداخلت می کنند پس چنان باید که مسلمانان نیز در امور هم مذہبان خود در ممالک انصار  
 مداخلت داشته باشند مثلاً سلطان ترکی و شاه ایران را میرسد چنین دعوی را  
 بکنند. ولی انوس است. "نیکه بر جای بزرگان نتوان زد بگزارت" بهمه مطلب مخمرا  
 یک نقطه و یک نکته که در این اوراق شاید چخاه معام ذکر شده و آن این است که کادر  
 ملک در ریاست اصول نباشد هیچ کاری صورت پذیر نیست بموجب دلخواه یعنی اسباب

بزرگی و زور و استیلا فراموش نمی آید که با دیگران برابری و مقابلی شود.

در این مقام و مناسب این کیفیات مناسب میدانم که چیزی بنویسم از معاملات ملک  
 جاپان و انگلند یعنی حالت رعایای انگریز در آن ملک - ولی این فقرات را ترجمه نمی کنم چرا که  
 اندکی طولانی می باشد هر چه بخواید تمام مضمون آن را ملاحظه کنید و فقرات ایندیای ۵ یا ۶  
 اگست به بینید - چند فقره اینهاست -

” انگریزانی که در ملک جاپان اقامت دارند بالاتفاق عرضیه بخدمت لار دسلسبری  
 وزیر عظم و وزیر دول خارجه خود عرض کردند که موجب این معاهده جدیدی که شونده است  
 در میان انگلند و جاپان رعایای انگلش اجازهت نخواهند داشت که مالک زمین باشند  
 در آن ملک - و هر مکانی را که به اجاره گیرند مدت آن زیاده از بیست سال نخواهد بود  
 و این مدت چندان کوتاه است که تجارت پیشگان و کسبه و دستکاران انگریز را فرحتمتی در  
 دست نیست که انباری بسازند و یا کارخانه مند و دیگری نمایند و فوراً پس از انقضای بیست  
 یا در زیر لطمه و در دسر مالکان املاک خواهند افتاد برای تجدید کرایه - یک سختی دیگر که رعایای  
 انگلند را پیش خواهد آمد این است که به موجب قانون بیگانگان ممنوع خواهند بود از بودن  
 مالکان و مضمون نگاران و جاری کنندگان اخبار و هندابی نهایت سخت خواهد گذشت -  
 ولیکن از همه بالاتر و سخت تر و چیز است که لار دسلسبری باید کمال توجه را در آن بکار  
 زیرا که بی نهایت آزادی و راحت ما را حرج خواهد بود و آن اینهاست که اول محکمات  
 جاپان ضمانت از مجرمین بیگانه قبول نخواهد کرد - و دیگر آن که محاسن جاپان سزاوار نشاسینه  
 اهل یورپ نیستند - و الغرض در مدت ۱۹۱۴ از آن فوایدی که از جریان قانون خود  
 بودن در سخت قانون خود ما را حاصل بود در بین ۲۰ سال محروم خواهیم شد - در این حافظه  
 چند کلمه بکنایه و اشاره عرض می کنم اگر کنایه فهم باشد ملکستی به آن عظمت مانند چین در این وقت  
 مانند میل و مانع است بی هنر که از هر طرف دور می کشند و پاره پاره می کنند و حال آنکه  
 جاپان مانند زمی است تربیت یافته که با همه مقابلی می کند و از چلیس باک ندارد - همین حال  
 باید ترکی و ایران سر مشق خود قرار دهند ولیکن بداند سبب آن چیست پیروی آن کنند

**حیدرآباد** - تمام اهل حیدرآباد که درین وقت زنده می باشند و از سی سال عمر آنها  
 کمتر نیست بجنوبی می دانند که پانزده یا بست سال قبل ازین در این ریاست چه واقع شده  
 و کسانیکه پنجاه و شصت سال آنهاست البته از واقعات چهل سال پیش با اطلاع اند - بنده که  
 باشنده این ریاست فیم و از جای دیگر باین ریاست آمده ام بنده امکه از حالت میت  
 یا میت پنج سال قبل ازین این ریاست با اطلاع می باشم و از آنچه گذشته است در کان  
 فرودر اهل این ریاست خبر دارم بهیچ وجه از ملک ترکی یا ملک خودم و اهالی آن ملک با اطلاع  
 ندارم - ولیکن امور خانگی افراد امر را ذکر نمی کنم یعنی از شخص خاصی نام نمی برم فقط چند امر را  
 بطور کنایه می نویسم که فقط مردم حیدرآباد و آن هم معدودی از آنها به فهمند مردم جاهائے  
 دیگر - ابتدا وقتی که بنده باین ریاست قدم نهادم مقدمه یکجندی در میان بود دیوانی یا نیابت  
 حضرت بندگان عالی بالا شتراک سر سالار جنگ اول و وقار الامام ضعی - در همین زمان  
 رزیدنت شد سرریچر پید و مددگار او شد میجر اسمیت - در همین زمان آمدند جمعی از بنده و ستان  
 ها - بعد ازین سر سالار جنگ اول و وفات یافت و چند بازی پیشکار به سنده دیوانی نشست  
 و در این مدت قلیل بسیار کارهای بی معنی شد که از آنجمله بود ابتدای رزور و استیلای عبدالحق  
 و بند بخت و فروخت ریوی و دالکد امعدنیات به کمپانی انگریز - اگرچه گفتگوی آن در زمان  
 سر سالار جنگ اول شد و ختم آن در زمان سر سالار جنگ ثانی ولی بنا به سبب دعا بازی  
 آن در زمان پیشکار شد - بعد از آن آمد مقدمه جلوس اعلیحضرت و درین جلوس نیز واقع شد  
 سنده نشینی سالار جنگ ثانی و مایوسی پیشکار و دیگران - و درین ضمن اعمال و افعال و اسباب  
 و جهات اشخاص و اتفاقاتی که موجب اختلاف و افتراق میان شاه و دیوان این ریاست  
 گشت و استعفاء و موقوفی و وفات او و برادر او و غیره می باشند - در این بین با که در  
 ریوی و معدنیات بسرگرمی جاری شده خستام پذیرفت و عهد الحق گشت اما ملک لکوکا پور  
 و شاهزاده بند و کرل مرشل و جمعی از افسران انگریزها طبعی با او دادند که تا از دیوان حیدرآباد  
 خواهم نمود مشروط بر گرفتن فوجی از افواج نظام - بعد از آن آمدنوبت مجوسی قیصره هند و شتراک  
 سر آسما پنجاه برای دیوانی و مقدمه ظاهر شدن افعال و اعمال فیضانرا لکوکا پور و عهد الحق و

ششمن مجلس دریافت مقدمه مذکور در لندن در فتن محسن الملک با گلنڈ پس آمد نوبت  
 مشتاق حسین و مدار البھامی او یعنی ذیل بودن او در تمام امور ریاست و رفتہ رفتہ  
 انخول نجم محسن الملک در این ایام واقع شد نیابت فتح نواز جنگ در لندن و بالآخره  
 ہوم سکریٹری شدن آق بزرگ خاندان و ملاقات دادن زوجہ منکوہہ یا غیر منکوہہ  
 خود را بہ منکوہہ منتقل شدن آتش حقد و حسد در کانون سینہ دیگران و ہم در  
 ایام واقع شد تشریف آوری انگریز صاحب بزرگواری از خاندان رمبولہ آوردن  
 خطوط سفارش از ولید انگلند و دیگر اراکین دولت انگلند و افسران مالی شان حکمت  
 در باب دعوی بر این ریاست بیچارہ و طلبگاری دو از وہ لک و انقباض و گرفتن  
 او سے لک زر نقد (یا رخ این خاندان را ہم از ابتدا و در زمانہ چند و عمل وغیرہ سببہ  
 بخوبی میدانم) پس واقع شد مقدمہ حبشی و افسران فوجی انگریز پس ازان واقع شد  
 کیفیت خریداری الماس بجاہ لک پس واقع شد گرفتن فوج پس نوبت رسید طلوع  
 آفتاب اقبال آغا میرزا بیگ سردر جنگ و سردر الملک بہادر پس واقع شد اتفاقاً  
 جمعی از ہمین حضرات مذکورہ در خرابی فتنہ نواز جنگ و حکایت پمفلت و ظاہر شدن بسیار  
 از سردار ریاست و بی عزتی جمعی کثیر و خرج بسیاری از خزائنہ سردار و گرفتن و دادن شکوہ  
 بسیار پس انگاہ نوبت رسید باعتراف نواب سردار سما بجاہ و انقباض سردار الام موجود  
 و اخراج نوبت فتنہ نواز جنگ و اقبال علی و انقباض جنگ محسن الملک و ہر فرجی و  
 چند کس دیگر انگاہ واقع شد مقدمہ یوسف الدین کہ ہنوز بکلی ختم نشده سپیش آمد  
 نوبت اخراج سردر الملک بہادر کہ در ہمان اوایل انقباض سببہ اشعار چندی گفتہ بودم  
 کہ یک شعرش کہ درین وقت بخاطرم بہت ہی نوسیم بہ موجب غرب اہل این ملک ان نیست  
 خون بہر زبان است سردر  
 بود ہم مہو و این خاک و کشور  
 پر سد کس اور از باب زماور  
 و دمال کہ سنبیش کفش بر سر

این واقعہ را من پیش گوئی کردم و لیکن دو سال نشد بلکہ چہار سال شد۔ بالآخر رسید  
 نوبت بہ اخراج مولای احمد رضا خان اگرچہ بنظر بندہ ضعیف این کس بجرم بود و بیشک



خیانتی که از او سر زد نشد - سر آسمان بگاه انجمن روان شد جشن سی ساله آنحضرت را هم  
 بند که چشم دیدیم - و آن عزیز همه درین وقت این است که جمعی بکمال سرگرمی و جان فشانی  
 و پادشاهی نمک خدمت ازین ریاست گردند و حق شناسی سزاوار مزد خدمات لائقه  
 خود می باشد و خطاب های عالی شان بگی و بهادری سر فر از شدن - سر جاسع

دانی ز چه باشد این عمارت بر آب اینان که منزه باد و در جولان اند

نا اهل بود جنگ و بهادری خطاب بر آب روان اند تهنی همچو جباب

البته سربک ازین فقرات و مطالب سابق الذکر مشتمل است بر تفصیل بسیار که نوشتن  
 آنها سربک سربک کتابی میشود و اکثری را مطالب و کیفیات دیگر نیز متضمن استند - و آنچه  
 غرض بنده است همین است که ظاهر سازم تا چه اندازه از عت و دولت و قوت این ریاست  
 کا است و چه مبالغه کزاف ازین ریاست تلف گشت - در این مقدمات ماسبق و در بین  
 این ۲۵ سال اگر کسی بخوابد تخمین کند که چه مقدار زر این ریاست چه از خزینه ریاست و از  
 کیسه عمال و امر ابر باد شده که بعضی را خود خورده ، بعضی را بدیگران خورانیده اند و یکس  
 مختلف اشخاص و صنایف رفته مثل منظران ، آگیز و اخبار نویسان و برستیران و دکلا  
 و غیره تحمل بیخ کرد و بشود - و لیکن بنده سؤال میکنم که آیا چلپس نمیده است که سبب  
 این واقعات و خرابی ها و عجزتی پایه بوده - شاید بسیاری هم بدانند و شکی نیست که بسیار  
 هم نمی دانند - عمده اسباب و جهات این واقعات سازش و اتفاق جمعی بوده است بر  
 عهد و خدمتی خصوصاً عهد دیوانی این ریاست و بجهت خرابی و تباهی یکدیگر و نیز بی پردانها  
 از تباهی ریاست و بی انظامی امور - و لیکن در اینجا در این وقت صلح نیست که از پرده  
 برون افتد راز در نه و در مجلس رندان سخنی نیست که نیست

حال اما میخواهیم ملاحظه کنیم که اموز نیست و زندگی خلق حیدر آباد مشتمل از چند و پنجبر  
 چند امر است و حالت سربک از ان امود و رسته های آنها چگونه است -

اول - امر زراعت است و فلاحیت و کسانیکه روز و شب در کار آن می باشند  
 میداند که چه عدت از حقیقت این ریاست در آن مشغول اند و چگونه است حالت آنها و

چه مقدار از زمین ملک زراعت می شود و بچه حالت نیک یا تباہی است و آرنی حکومت  
از ان مسمیست +

دوم - تجارت است و آن هم از حاصل کرد در گری (که کفانه) معلوم می شود که تمام  
تجارت و مال التجاره در آنجمله و خارج این ریاست چیست - آیا بقدر تجارت مدن یا ناک  
بست که چند میل مربع زمین بیش نیستند؟

سوم - کسب و پیشه است که هر که در حیدرآباد یک روز گردش کند بخوبی می فهمد  
که حالت کسب و پیشه در سراسر این ریاست چیست و چه حالت دارد +

چهارم - امر دستکاری و کارخانجات است که از نمایش گاه ملک پست چند سال  
پیشتر بر همه کس معلوم است +

پنجم - سپاهی گری است که حالت فوج و خصوصاً فوج بقاعده این ریاست بر همه  
کس معلوم است +

ششم - امر حکومت است که اکثری از مطلق در جستجوی خدمت و نوکری درین رشته  
اند و آن هم بر سرشخص زمین خود مند و آگاهی که یکبار در یک کچه می قدم گذارد و ده دقیقه در آنجا  
گردش کند بحال خوبی بر او معلوم می شود چه حالتی دارد حکومت و مملکتی این ریاست -  
ولی این هم معلوم است که تمام خرابی و تباہی ریاست - آفت و بلا و طاعون و وبا و ندت  
و کسبت قوم از مفساد و نقایض این رشته است البته در همه جهان خصوصاً در این ریاست +  
هفتم - امور متعلقه امر است و زمینداران و مفسدان و علما و فقراء و ملوایف

و انعامات و غیره و غیره - پس این است حالت این ریاست - ولیکن همه کس در حیدرآباد  
میدانند که فرق میان حیدرآباد و سکندرآباد چیست از حیثیستی اگر چه آن پامی تحت یک  
ریاست عظیم الشان است و این فقط لشکرگاه یا دی می نیست و هم متعلق باین ریاست  
است در تحت حکمرانی انگریزان - کل سرسبز جنین ریاست عظیم الشان شهر حیدرآباد است  
و این شهر حیرت انگیز قابل دید است و گویا خال غدار آن شاید دلفریب است سرکی است که  
شرح می شود از دروازه افضل کنج و میرد و به چهار کمان و چهار مناره تاشالی بنده و بعضی

سرک های دیگر در چهار مناره و سوکه حوض و غیره - چون در دیگر کوهها اتفاقاً همه تنگ و  
 غلیظ و تمام مورسی باد معبر واقع و غلاطات جاری اند یا آنگاه مردم در آنجا با خرابی کرده اند  
 که جائی قدم نهادن نیست و کسی را رغبت نیست از آن شعاع عبور کند - البته کسانی که  
 بیخی را دیده اند که نمونه است از شهرهای عظیمه ممالک فرنگ سید اند که بنده چه عرض میکنم  
 با وجود آنکه حیدرآباد درین وقت صد درجه بهتر از ایران است در هزار درجه بهتر از آنجا است  
 و ساکنین با ستمها اهل سلام - حیدرآباد امر و زکیست دارد و مجلس ایجاد قوانین دارد - دار  
 القضاء دارد - پولیس با قاعده دارد - قوج با قانون دارد - پوستخانه دارد - صفائی دارد -  
 اداره تعلیمات دارد - اداره هوم بکتری دارد - اداره تعمیرات دارد - دفتر محاسبی دارد -  
 و بسیار ادارات و دفاتر دیگر دارد - مع ذلک هیچ ندارد و چرا که اصول ندارد و با وجود همه  
 چیزها که دارد در هزار درجه بندوبست و بی تنظیم تر از ایران و افغانستان جانها  
 دیگر است - ولیکن اگر ما فرض کنیم که صد کرد عیب در وجود مسلمانان است و همه مانع  
 ترقی اند و همه موجب فسوس اند سر آمدین همه عیوب یک عیب است و صد مسلمان  
 فسوس بر آن سر آمد فسوس است - آن عیب چیست ؟ آن عیب بی پروائی است -  
 لعنت خدا بر این بے پروائی هیچ ملتی در جهان بے پروا از مسلمانان نیست -  
 مسلمانان از بهائیم تر استند و بے پروائی - اگر طوفان فوج شود احدی را برود و از  
 و بی شغلی که شغولی است جان و دل و جواس عشره اش مشغول آن شغل است و یک شغل از آنها  
 شغل آرم و انسان نیست - مثلاً امیری در حیدرآباد و بیلی در دست دارد و تمام جواس او مجب  
 آن جانور است - شاید اگر خانه اش آتش بگیرد و نیشک آتش گرفتند بی پروائی ندارد و دیگر  
 همین شغالی جواس گرفتار تنگ است - دیگری گرفتار دست است - دیگری گرفتار چرخ است  
 و دیگر گرفتار فیون است و تا کجائی توان نوشت با وجود آنکه احدی را بی پروائی نیست -  
 مثلاً آنچه افعقان بخزان و بغزت و شان و عظمت ریاست و قوم دارد می آید و آنچه از دنیا  
 و آشنایرد و میشود رئیس را بی پروائی است نه مردوس را نه حاکم را نه رعیت - و هیچ  
 شک نیست که این سخن حق بر دو فرقی بخت و حساب و دل و بختگی آن ساء

نقصانی نمی رساند اگر نقصانی رساند بخود نشان میرساند - حالاجای نامل هست که چون شش خود  
 در خانه خودش و طفل یا جوان خودش دست برک خفته و بکلی بی پروا است از بیماری و مرگ  
 جوان همسایه اش تا یک اندازه سبب پروا باید باشد - آن کسی که قوت جان و قوت روح  
 و روحش یک بلبل است چهار پمیر یا یک بطیر است هشت پمیر یا یک پتنگ است یا یک  
 سگ انگیزی است یا یک خر و س حلی است یا یک کیتیک که مطنخی است یا یک دهرنی است  
 یا یک لوطه سندی است یا تمام روز و شب در خیال مجابین و قوت باه است یا خطا و  
 در آرایش ریش خود است و امثال این مشاغل و چیزها که خیال آنست که فاضل آمدنی بر  
 چه می شود و خگ سودان بکار سید و مهدی سودانی کی وقت و حالت کریت چگونه  
 است و نیک احدی ازین معاملات و واقعات خبر دار نیست -

هر چند که بنده بخوبی نمی دانم که (۱) این سخن بنده بکلی بے فایده اند و فعل عبث و  
 (۲) بی مزد و برخلاف موجب بخش خاطر خشم و قهر و عقوبت و مورد طعن و لعن و دشنام  
 و کناه لازم و (۳) دزد و بسیاری دال بر جنون و بلاهت و حماقت و خط و باغ بنده اند  
 و قبل از آنکه دیگران بگویند و مرا سزاوار دانند من خود می گویم و مقرر و معترفم که واقعا چنین  
 و آنچه خلق به گویند سزاوارم بلکه بیش از انیم و من آنم که من دانم (۴) واقعا حماقت و  
 بلاهت است که من گاهی به ملک خود نمی روم و خبرم را و این سخن را که بسک من میرساند  
 و اگر هم برساند بی فایده محض است و ممالک دیگر اسلام نیز در دستند و مرا بر آنها سر و کار  
 نیست و در این ریاست هم بیگانه دلی علاقه ام و به سر و سینه زدن من بکلی بوج و بمعنی محض  
 فضول است - سح ذلک می گویم و می کنم هر چه بنظرم آید محض به این خیال و بر این اندیشه که  
 آخر مسلمانم و یکی از اعضا بر بنی آدم بحتمیل که برای اهل ملت و ندریب من فایده باشد و سخن  
 من - ولیکن این را هم بر صفحه روزگار می گزارم که آنچه تا امروز نوشته ام اگر جمع آوری بن  
 ممکن بود بحتمیل بچاه کتاب می شد ولی آرزو در دلم بماند که یک مسلمان پیدا شود که مرا بگوید -

دردی به نویس

اما شوق مسلمانان بچست و ز مسلمانان کجا و در چه مقام صرف می شود و نایح طوایف و

جشن ساکره -

در جشن و طرب رود همه عمر بسر

بر اهل طرب و قف بود کینه زر

باله که جهان برای جشن است و طرب

در نه بجوی نه تاج ارزونه کسه

مدرسه در سلکد را بنامی باشد از مسلمانان چون مسجدی از مسلمانان در محله یهودان که بنده  
نیز یکی از ممبران کایمی از نظامیه آن می باشم - هیچ مسلمانانی را رغبت و میل خاطر نیست که  
در کایمی آن شریک شود - آنها که شریک اند بنذرت حاضر می شوند - بعضی از آنها پیش از  
یکبار در اجلاس آن حاضر شده اند بعضی هم بهانه استغفاء داده اند - و اگر آنها مبلغ  
قلیلی در مد و مخارج مدرسه می دهند در دفتر مدرسه باید ملاحظه نمود که چگونه می دهند - گفتمی نیز  
از مسلمانان می باشد که گاهی عدد ممبران آن از ده یا دوازده بیش نیستند - روزی بنده  
در دفتر آن اجتن ملاحظه کردم هفتاد و یک روپیه بقایا بود و سه روپیه وصول بابت  
ماه جون گذشته +

حالت بزرگان و صاحبان دولت ما چگونه است ؟ مثلاً یکی از امرای این ایالت  
چهار سگ میخورد چهار هزار روپیه کمپاتی و ده خدمت کار برای خدمت و با درون آنها  
می گارد و سابقاتی در کمال آراستگی برای آنها می سازد و غذای این سگان باید شیر و  
مسکه و سرشیر و مثن چاپ باشد اگر چه مشهور است ده پانزده لک مقروض است -  
دیگری بنان شب محتاج است و جاگیرات او را تصرف کرده اند شکره را به شکار میبرد  
آن جانور نجشکی را شکار می کند و برای شکار چند روز نایج است و رنگ و سبب و مائے  
سند بی صرف می شود - ایسر و گویی ایام بارش دعوتی کرده بود از کمترین که در اجازت  
بسی باین موجب ورج بود - در آن مجلس (۲۵۰) همان بر خوان نشستند و آن دعوت  
چنان نشناختن بود که دعوتیان را چون کرسمی شن شنود - ولی هنگامیکه سر شخصی از قوت  
طعام های روح بخش و شراب های فرحت افزا سر خود را بر آسمان می دید و از نشناختن  
خود استاده نبود و باران شروع شد و عیش را بر همه متعص داشت - بنده را غدر سینه  
نیست با نیکونه و نه آنها اگر کسی که آن طعاهما و شرابهای روح بخش را می خورد تا هفتاد

مذ نظر داشته باشند. اگر خدا نخواسته فردای آن شب واقعه رخ دهد آن غذا و شترها  
 فراموش می شود چنانچه در مقدمات دیگر در اوقات دیگران ما دیدیم و کجوبی تجربه به خستیم  
 اگر امراد بزرگان مامی دانستند که طرق بهتر از اینها می باشد که زر خود یا زر یا ستمار را بر باد  
 دهند چه چنین می کردند البته نمی دانند. اگر آن امیر بدانند که از بند کردن نان دو یا پنجاه  
 کس و خوردن آن بچهار کس و به قروض او برگرداند نخواهند شد چه چنین می کند.  
 شخصی بطور شکایت نزد بنده این رباعی را خواند.

باین

ای فخر دکن مرد و شکست پیمان      افسوس بر آن نام و بر آن شوکت نشان  
 تخفیف بخرج بودت این نی - بزنام      از من بریدی و خوردندی بسکان  
 آن دیگری آن دو صد یا سیصد روپیه را که از بیچاره در گرفتار بقرض گرفته و آن بیچاره از آنجا  
 محض برای این مبلغ آمده اگر او کند هزار و یکصد یا بهتر از آنست که طلبه کند برای شکر خود  
 و آن امیر که غذای مقوی و شترهای مسمی به صاحبان آنگزینان خوانند و نوشانید  
 بچند مستحق یاد آشنند یا بچند درسه و چند اجنم میداد بشک بی نهایته اجرا و زیاده بود نزد خدا  
 و محبوبیت او نزد بندگان خدا و رعایای ملک خود. خدا تویش خیر و دهنه مسلمانان را در  
 روی زمین که نیک را از بد فرق و تمیز کنیم - آمین این آمین -

## کاستی توفیق بعنی اصول سلطنت چیست و در میان مسلمانان چگونه بداند

اول - اصول سلطنت چیست؟ باید دانست که اصول سلطنت هیچ چیز جدیدی  
 نیست - در واقع اصول در هر ملک و هر سلطنتی می باشد. چنانچه سابقاً بعضی از  
 مکانات را اجزای مشکل است از چند چوب برای ستونها و قدری علف با شاخهای درختان

برای سقف آنها - بعضی دیگر مثل است از گل خالص برای دیوارها و چوبها با یک چند  
مع قدری علف خشک برای سقف - و بعضی را در کوز از زمین کنده اند و از سنگ سخت  
و آهک اساس آنها را استوار نهاده اند و بر این منوال می کشند تا بقف و ستونهای  
سنگین یا آهکین نیز در آنها بکاری برند و سقف آنها نیز از چوبهای دشته تیرهای بسیار  
سخت و آجور یا سنگ یا چیزهای استوار دیگر است - پس معلوم است که دوام و قوام  
هر یک از این مکانات بحسب اجزای آنها تا چه منبأ است در بعضی جاها مصالح یافت نمی شود  
در بعضی جاها مصالح موجود است دولت یافت نمی شود - و در بعضی جاها مصالح و دولت موجود  
استند ولی علم و عقل و سلیقه درست کردن و عمارت نمودن نیست - در میان اهل اسلام  
تا بامروز هم مصالح بوده است و هم دولت ولی علم و عقل و سلیقه نبوده است - مصالح اصول  
دین و دولت مسلمانان سخت ترین و حکم ترین مصالح است لیکن فقط یک نوعت کاسه گری  
لازم دارد و یا بگوئیم نقطه که آن پرکار عظیم یا محوری که آن دو لایب عظیم بگردان حرکت کند  
اگر ما پرکاری را برگیریم که یک بند انگشت طول آن باشد و دایره بکشیم که بقدر کف دستی  
باشد بالغر در وسط آن یک نقطه می باشد - و اگر آن پرکار صد گز یا هزار گز یا ده هزار گز  
باشد باز در وسط آن دایره بالغر و نقطه لازم است که بر آن حرکت کند - و لیکن فایده  
این نقطه برای عرض دیگر و در مقام دیگر است - ممکن است که ما دایره بکشیم خواه بقدر کف  
دستی و خواه بقدر وسعت صفحه ارض ولی از امکان خارج است که بدون آن نقطه دایره کما  
کان مدور و هموار و هر گز آن با کنارهای دیگر مساوی باشد - پس از اینجا یک در ممکنات  
هیچ چیزی خواهی باشد و خواه عقلی بی ضابطه خاصی نیست و امکان ندارد و بنا بر این در امر  
مشاورت هم ضابطه در کار است - در تمام امور متعلقه دین و دنیا می خلق جهان بالغر و  
ضابطه می باشد و خصوصاً در میان مسلمانان در هر امری از امور پناه و صد هزار ضابطه  
می باشد خواه برفیق شرع باشند خواه برفیق عرف و عادات و رسوم - خداوند تعالی شایسته  
فقط این قدر فرمود اَقِمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ در میان هر فرقه از اهل  
اسلام هزارها ضابطه می باشد برای نماز و برای روزه و برای زکوة و برای حج و برای

عقیقه و نکاح و طلاق و میراث و بیع و شری و اکل و شرب و باسن و بهارت و نجاست  
و مطهرات و نجاسات و حمام کردن و خضاب و سر تراشیدن و غسل و تیمم و کفن و دفن و  
سوم و دهم و یازدهم و چهاردهم و پانزدهم و شانزدهم و هجدهم و نوزدهم و بیستم  
ضابطه نیست و تخلیص هر آن نشده است که ضابطه قرار دهد برای مشاورت -

مسلمانان باید به کمال دقت بر این فقره ملاحظه و با ملاحظه تامل نمایند - فوراً پس از  
رسول الله مسلمانان بر دو فرقه شدند - و پس از آن مبرور آیام فرقی متعدد شدند و  
مشهور به هفتاد و دو دولت گشتند - ولی معلوم نیست که واقعا فتراتی این فرقی از کدام  
زمان آغاز شد و کدام زمان عدد آنها به هفتاد و دو رسید که در زمان حافظ شیرازی  
هم هفتاد و دو دولت مشهور بوده و احتمال کلی می رود که در این زمان دو چند باشد - بهر حال  
کسانی که در میان ما کتب نوشته اند متعلق به امور دینی و دنیوی ما بر چند صنف بوده  
بعضی از آنها خاص متعلق و مربوط به امور دینی نوشته اند چنین مشهور است که در زمان  
هارون خلیفه عباسی حکم رفت به اجتماع احکام خدا و سنن رسول الله - ابتدا ابوحنیفه تمام  
احکام سنن را جمع آوری نمود و پس از آن سه امام دیگر که تمام سنن جهان بر نوشته است  
آنها عمل میکنند در تمام امور دین خود اگر چه آنها هم عالی از اختلاف نیستند - لیکن البته  
در این صنف هر شخصی که به لباس دین و اهل شرع و هدایت آمده و بانی مباحی طریق یا ملت  
جدیدی از هفتاد و دو دولت شده یا بسیار امور دیگر را مزید کرده یا بسیاری از امور را  
کم و زیاد و تغییر و تبدل نموده که بیشک در ابتداء اسلام نبوده و بعد وجود یافته است  
بجسب فهم و ادراک آن اشخاص بیرون آنها مطالبه که در کتب این مختلف و متعدد  
فرقی درج شده بحکم که در آنها باشد - فرقه دیگر تواریخ مسلمانان را نوشته اند یعنی جنگ  
و جدال و فتح و نصرت و چیزهای هم وضع زندگی آنها را - فرقه دیگر بکتابت نوشته اند  
در اخلاق که چیزی از قرآن و احادیث و سنن رسول الله اخذ کرده اند و چیزی از  
اقوال حکما و قدیم - و یکی از شعب اخلاق شمرده اند تمدن را که آن هم بر چند شعبه دیگر است  
و از آن شعبه سیاست ملک و آداب ملوک است - صاحب اخلاق جلالی سی صنفه



درین باب نوشته است ولیکن ابد اغرض بنده ازان مستفاد نمی شود. یک فقره هم کتب  
چندی نوشته اند در زمان بعضی از سلاطین که به اعتقاد خودشان ضوابط ملکی اند چون آیین  
الکبری و ترک جهانگیری و غیره. آنچه بر بنده معلوم است در هیچک ازین کتب یافت نمی شود  
و نخواهد شد. وضع و طریق مشاورت و مشالی هم یافت نمی شود که فلان بادشاه  
در فلان عهد باین موجب و باین وضع مشاورت می کرد. کتاب دیگری را درین وقت  
جانب سلسله العلماء مولوی سید علی بلگرامی - بی - ای - از زبان فرسادی ترجمه فرموده است  
و نام بناده "تمدن عرب" اگر چه معلوم نیست که نام نسخه اصل آن چه بوده است. بنده آن  
کتاب را چند روز پیشتر نزد دوستی دیدم و سرسری بر آن نظری کردم و به اعتقاد بنده  
مرا از تمدن درین کتاب نیز اجتماع است و معاشرت خلق. ازین قبیل تمدن همیشه از  
ابتدای جهان در هر شهری و بلدی بوده است بلکه در میان صحرائشیمان و مردمان کوهستان  
و در میان این با هم یک نوع حکومتی بوده است و تا این زمان هست و همچنین یک  
قسم مشاورت و کنکاش. چنانچه فردوسی می گوید پایه مصلحت مجلس استند +  
نشستند و گفتند و بزهاستند + و در این زمان هم ریش سفیدان دهات گرد هم  
می نشینند و مشاورتی می کنند که در بند پنجاهت گویند. ولیکن این همه را در هر حال و هر درجه  
خوردی و بزرگی شکل و صورت یکسان بوده است یعنی به همان وضعی که صحرائشیمان و  
کوهستانی با کنکاش می کرده اند سلاطین هم کنکاش می کرده اند به عبارته اخوت  
کبر مردان صحرائشیمان و قهر پادشاهی در شکل و صورت و مصالح  
یک بوده. و گذشته ازین این وضع در بقانیت و حشیمان هم اگر ابتدا در میان اهل اسلام  
وجود داشت در اندک زمانی معلوم شد و از میان رفت چنانچه تمام مسلمان جهان هر روز  
بچشم می بینند که نه سلطان ترکی مشاورت می کند در امور ملکی نه شاه ایران - نه امیر  
افغانستان و نه دیگران و همه خود مختار اند. دروای بنده ضعیف این است که در تمدن

لف شاید صرع اول این شعر که فارسی است این باشد "کنکاش بز می بیارستند" درین وقت بخاطر بنده نیست

و ملک رانی مشاورت مانند جان است در جسم حیوان و انسان - ولی نه آن وضع  
قدیم بلکه به وضع جدید اهل یورپ +

بنا بر این باید دانست که آن مشاورتی که فرمان خدا بر آن رفته از ابتدا الهی  
معنی و کیفیت و اقوال آن را نه فهمید - خدا فرموده است و مشاور هم فی الامر  
و جای دیگر فرموده **وامر حکم شورى** - یعنی مشاورت کن با آنها و امر آنها بر تو  
مشاورت و شوری است - شورا یا مشاورت بر دو قسم است یکی آنکه تعلق دارد  
به امور متعلقهٔ فرد و فرد خلق که در آن جوابدهی نیست - دیگری آنکه تعلق دارد به امور عموم  
خلق من حیث المجموع که در آن جوابدهی است در صورت اول اگر شخصی با یکی یا دو از  
دوستان خود مشاورت کند در امری که متعلق بخود او یا به وابستگان اوست که حق و  
اختیار دارد در امور آنها مثل آنکه دختر خود را بکاخ فلان مرد در آرد یا پسر خود را  
دانا کند - به فلان ملکش فرستد - مبلغی باو دهد که کسب و تجارت کند و فلان مکان  
بخرد و فلان زمین را به فروشد در اینها جای گفتگو نیست - ولیکن در صورت ثانی  
به این نحوئی تواند مشاورت یعنی بایک شخص یا دو شخص - البته ممکن است چنین کردن چنانچه  
تا امر و زکرده اند ولی اگر خلاف انصاف و سعادت نباشد اطلاق خلاف عقل و حکمت  
است مثلاً در امور متعلقهٔ عموم خلق الله و اطلاق در ملک عرب و اطلاق در حجاز و اطلاق در  
یادینه که خلق مشتمل بودند از صد قبیله و هر قبیله را همیشه بزرگی و شیخی بوده است که آن قبلیه  
مطیع و منقاد او بوده اند و از هم چنین است چگونه ممکن بود مشاورت بایک شخص یا  
چهار یا ده شخص - پس ضرورت بود که بزرگ شیخ هر قبیله در شوری شریک باشد - درین  
صورت با معنی مشاورت این نیست که با دشاہی گاه گاهی مشاورت کند یا ملای یا قاضی  
یا حکیمی یا فقیری و پیر و مرشدی یا درویشی یا نجیبی یا رمالی و ازین قبیل اشخاص که همیشه صد  
و هزارها در حواشی مجالس سلاطین اسنام موجود بوده مثل خواجہ نصیر الدین طوسی - یا  
ابو افضل و فیضی یا ملا محمد باقر مجلسی و مثال این بزرگواران که از سچ امری از امور ملکرانی  
اطلاع نداشته اند - با آنکه اگر پادشاہ وقت و ملک سنی بود و مشیر زوسی رانی دهد و مشیر

احوال و جان مال و حال شیعیان یا برعکس - یا در مخالفت نصارا یا مجوس یا هندو یا دیگر مذاهب  
 و مل - و گذشته از اینها در آن از منته و اوقات وضع ملکرانی هم بجای دیگر بود و مشاورت  
 با آن اشخاص شاید کافی بود اگر چه در آن هم بنده را اعتراض است - پس بطور مختصار و  
 مختص سخن پادشاه یا حاکم باید با جمعی مشاورت کند که مشتمل باشند از جمعی از ارباب منایان  
 مختلف اصناف رعایای که عرض اصلی و مقصود کلی و قومی از آن حاصل شود یعنی اتحاد و یکدلی  
 تمام رعیت او - راست است که این رسم کاهی در میان اهل اسلام نبوده است اگر چه ما  
 مسلم هم داریم که رسم مشاورت در میان اهل اسلام بوده - ولیکن بشک حکم خدا تعالی و خصوصاً  
 مشاورت بهین کیفیت و عرض را متعین است و سوائی این طور دوام و قوام سلطنت امکان  
 ندارد و مسلمانان بایستی که این وضع در این رسم را از نصارا به بینند و غور در آن نمایند و پسند  
 و اخذ نمایند و صد سال پیشتر - ولیکن بر آفتی که بر اینها و بر ملک و دولت اینها دارد آید  
 راضی اند که رسوم و عادات بد قیدی خود را از دست ندهند - و شکی نیست که اگر این وضع  
 ملکرانی را خست یا رکنند ممالک آنها از آفات مهنون مانند رعایای آنها یکدل و متحد خواهند  
 شد و دولت آنها را دوام و بقای خواهد بود +

ولیکن این اصول یا کاستی تیوشن اگر چه از حیثیت تام و عرض یک می باشد در میان  
 مختلف طوایف نصارا مع ذلک بحسب میل و خویش و مقتضیات حالات و عادات  
 و رسوم قدیمه هر قومی مختلف است تا بصورت و شکل و تفصیلات و جزئیات مثل مکانی که هر  
 کسی به ملاحظات و مقتضیات حالات و سلیقه خود تعمیر کند - قریب شصت ریاست مملکت  
 یورپ می باشند با شمال ترکی بعضی بسیار وسیع و عظیم و بعضی بسیار خورده - نام دو وضع هر یک  
 بقسمی است بحسب عظمت یا خوردهی آن - اگر زمین و رقبه آن بسیار وسیع و عظیم ایشان است  
 آن را می خوانند "امپیر" و پادشاه آن را "امپراتور" (یعنی امپراطور) - اگر کوچک تر از آن است  
 میخوانند - کینگدم یعنی پادشاهی و فرمانروای آن را میخوانند پادشاه - اگر خورده باشد آنرا میخوانند  
 ریاست و فرمانروای آنرا شاهزاده - وضع سلطنت و حکومت را نیز بنام های مختلف میخوانند  
 اگر در سلطنت پادشاه نیست و وقتاً فوقتاً رئیس انتخاب میشود آن را میخوانند جمهوری - و اگر

اگر پادشاه باشد بسیار عظیم الشان آن سلطنت را بخوانند مانگی - و اگر خود باشد میخوانند -  
سأ و منقی یعنی شاهزادگی - پس اگر پادشاه را خستیار کامل است و غیر محدود و بدون مشاورت  
(کاهی هم با مشاورت) میخوانند البسیوت مانگی - اگر با مشاورت باشد میخوانند البسایت  
مانگی مع یک یا دو مجلس شورا - اگر خستیار پادشاه محدود باشد میخوانند لیمیتد مانگی مع  
یک یا دو مجلس شورا - برای تقنین بعضی از خوانندگان تشریح میشود که سلطنتهای ترکی ایران  
پادشاهی خود مختار غیر محدودی باشند (بغیر شوری) - کابل و حیدرآباد ریاستهاست  
هستند شاهزادگی خود مختار غیر محدود (بغیر شوری) الغرض بهر نحوی که هر قومی یا طایفه یا قبیله  
بخواهند که در میان خود اصولی قرار دهند ممکن است و اصل غرض همین است که ضابطه باشد  
و بموجب آن ضابطه عمل شود ولی بدون مجلس شوری و مشاورت نباشد.

دوم - اصول سلطنت در میان مسلمانان چگونه باید؟ چنانچه در همین وقت در  
قصره با قبل ذکر شد اگر چه خلق عالم و اولاد حضرت آدم در بعضی امور یکسان اند و بسیار  
از امور اختلاف کلی دارند - پس از آن اگر چه پیران هر نژادی شاید در اصول عقاید بنیادیه  
متحدند ولی در فروع آن مختلف اند و نیز بحسب زمین و جای بود و باش و آب و هوا و وضع  
و عادات و رسوم زیست و زندگی خاصه خود و مقتضیات بسیار دیگر کیفیات بسیار دیگر - بنا بر  
این در بعضی از امور یعنی اصول اصلیه مسلمانان جهان متحد می توانند شدند یعنی یک رویه می توانند  
قدم زد ولی در بسیار کیفیات و حالات دیگر متحد نمی توانند باشند مثلاً حقیقت ممالک عثمانیه  
آنچه در اروپا واقع است چهار میلیون مسلمان می باشند و پیش از هشت میلیون عیسوی  
و هفتاد هزار یهود و اندولی آنچه در ایشیا واقع است قریب سیزده میلیون مسلمان می باشند و  
پیش از سه میلیون عیسوی و هشتاد هزار یهود - ولیکن از مسلمانان دو ثلث عرب اند که می گفتند  
ذات دارند - در ایران تقریباً تمام مسلمان و شیعه می باشند و آنها و اهل اذربایجان و  
افغانستان تماماً مسلمان اند ولی سنی و شیعه هر دو می باشند - و حیدرآباد و کابل که دو ثلث  
هندند باشند و یک ثلث مسلمان بلکه هند و هنوز بیشتر ازین کمترین است و در مسلمانان شیعه هم  
می باشند - از آن طرف ممالک عثمانی و ایران و افغانستان خود بکلی مستقل می باشند -

ریاستهای عثمانی و ایران تاجدارانند و با دول خارجی هم سروکار و تجارت و مخابرات دارند و هر چه بخواهند می توانند کرد. برخلاف افغانستان که امیر تاجدار نیست و با هیچ دولتی سروکار و منابده ندارد. و چون اگر میزان هر ساله مبلغ کزافی به امیر عبدالرحمان می دهند او مقید داشته اند در سروکار با دیگر دول. و ریاست حیدرآباد به موجب معاهده یا اگر میزان ابدی نمی تواند با دول خارجی بلکه با ریاستهای یومی هم سروکار داشته باشد. در این صورت ما به موجب این تقنیات مذکوره با نظردره اصول این ریاستها نیز باید تحقیق شد بهر طور مناسب دانند +

بهر حال در این فقرات ذیل اصول سلطنتهای اسلام ممکن است یک نحو باشد

- (۱) - پادشاه باید مسلمان باشد.
- (۲) - پادشاهی موروثی و در رشته اولاد ذکور و از بن زن منکوحه باشد.
- (۳) - زوجات پادشاهان به موجب شرح از چهار پیش نباشند، اگر شیش باشند اطلاق چهار از آن ها منکوحه باشند. و بیشک این زنان منکوحه باید اول از خاندان سلاطین در و سوا باشند. اگر در میان سلاطین شیعه و سنی نکلن نشود بیشک در میان شیعه و سنی سنی ممکن است و درین یک لحاظ پوستیکه نیز می باشد. اگر این هم ممکن نباشد از خاندانهای شریف و بزرگان ملک در ریاست دختران بگیرند و بهر حال زنان حرم پادشاهان نباید از کنیزکان یا ادنی خلق باشد.

- (۴) - فرزندان ذکور از بن این زنان منکوحه بطور درجه یعنی پسر اول از بن بهترین هم روزنی که باشد و بعد و جانشین باشد. اگر این پسر اولین بمیرد و از او فرزند ذکور نیست پسر دوم از بن هم روزنی که باشد. اگر این هم بمیرد و فرزند ذکوری از او بجایماند پسر سوم و کان ذلک.
- (۵) - مخارج خاصه پادشاه و چهار زن منکوحه او و فرزندان آنها نامالی که داماد یا عروس شوند باید معین و از خزانه محتمه ریاست باشد یا اگر از ارضی و جایگرات خالصه باشد باید از ارضه باشد که شان و مرتبه پادشاهی ملاحظه شود و خرج چهار زن منکوحه و ملازمان خاصه و سیاحت و جاه و جلالتی مناسب و شایسته و از آن بجا و زنده کند +

(۶) در زمان جلوس و تحت نشیمنی که سال و روز آن معین باشد و اقلاً کمتر از پنجاه سالگی نباشد پادشاه باید بدست یکی از علماء شرع تلخ بر سر گذارد و بقرآن سوگند خورد که آنچه می کند دین و شریعت و معادلت و آسایش رعیت و رفاه اهل ملک خود را در نزد نظر دارد +

(۷) نخست یار و حقوق پادشاه باید معین باشد به موجب قانون - مثلاً بنام پادشاه باید بطریق بجز آنند - سکه زنند - بنام پادشاه تمام امور کلی و جزئی ملک جاری باشد - دادن زمین و کجایر و قطاب و خلعت و منصب و جنگ و صلح و تعیین حکام به ممالک و فرستادن سفرنامه ملک و بجانب دول خارجه و غیره و غیره خاصه پادشاه باشد - ولی شرط آن این است که در همه این موافقت و امور با وزیرای خود مشاورت کند و وزیر آن او خصلت را جوایده باشند +

(۸) همیشه دو مجلس بر سر ملک ضروریست (اگر چه در ممالک یورپ و امریکا غالباً سه مجلس است - دو مجلس عام و یک مجلس وزراء بنظر بنده دو کانی است) - یکی مجلس وزراء است که "کابینه" می گویند یا کونسل وزراء - دیگری مجلس شورای عامه است که در آن قوانین جاری می شوند - و در عموم امور بحث و گفتگو می رود - البته در مجلس وزراء پادشاه باید حاضر باشد و مشاورت نماید در امور - و اینها و مشاورت با پادشاه اگر خلاف کنند رعیت را جوایده می پاشند - و اگر چه در واقع جاری کنند حکام پادشاه است این وزراء باید بنیابت پادشاه حکام و امور ملک را جاری سازند - این وزراء باید همه سوگند خوردند - تمام امرار و رازهای سلطنت را باید پوشیده دارند و در اخفای آنها جوایده پاشند - و بالضروره این را باید دانست که در امر وزارت چند آنکه لحاظ دانشمندی را باید نمایند لحاظ خاندان یا دولت را نباید نمود - ولی این دانشمندی که بنده عرض می کنم از قبیل دانشمندی قدیم نیست و نیز از قبیل علم نیست که شخصی متنی در مطبعی طرف می شسته است بلاخط آنکه سالها در مطبع بوده او را باید آتشپز ساخت یا در نوع مطبع خانه پادشاهی - از این قبیل کارها همیشه در میان مسلمانان شده و می شود - بسا باشد که وزیر اعظم ملک بکلی از جهان بیخبر است و نوشته های ملکی را در خطاهم نمی تواند کرد - این اشخاص که بر تریه وزارت می رسند و میخواهند آنها را اینگونه خدمات عالی بخشند باید در تمام امور پوستیکه و سیاسیه امتحان داده باشند و اقلاً سی سال

خاست کرده باشند و عمر آنها از پنجاه سال کمتر نباشد - فرماتر والی که دو ماه دیگر به هندی آید یکی از کمترین است بلکه ثانی ادم است ولی هنوز در انتخاب او نکته چینی می شود که جوان است اگر چه که (۲۹) ساله است - پس علاوه بر کمالیت در دانش کمالیت در تجربه نیز ضروری است +

(۹) مجلس شورای عامه خواه یک باشد و خواه دو باید مشتمل باشد از بزرگان و دانشمندان و رؤسا و علماء و فضلاء و همچنین وزراء - البته اینها باید بچونوی انتخاب وگزیده شوند که به موجب ضابطه خاصی باشد - و در آن ممالک که رعایا از ذاتها و مذاهب دیگر هم می باشند از بزرگان و رؤسا آن ذاتها نیز باندازه عدت آنها باید مشخص چندی را بگزینند که موجب اعتراض آن با یا اقوام دیگر نشود +

(۱۰) مجلس شورا عامه اگر چه می تواند قانون جاری کند و در بهرامی از امور رای دهد و سوال و جواب کند ولی ابدان اختیار در جریان احکام و قوانین و امور ندارد - این کارها با وزیر است و آنها جوابده استند - لیکن با وجود آنکه این مجلس باید بشود و رای دهد در امور ملک و قانون جاری کند که نسل و وزراء او اختیار است که به هر سببی که مصلحت است عمل نمایند ولی بطور جوابدهی قضیه که مورد ایراد و گفتگو نشوند +

(۱۱) - نیز در رای بنده تمام رعایای اهل اسلام باید آزاد باشند به موجب ضابطه مستحکم که مبنی آزادی حقیقی را بداند و از جاده مستقیم آن انحراف نوزند - مثلاً زنان اهل اسلام خواه به موجب مذہب باشد خواه به موجب رسم ملک همیشه در پرده بوده اند ولی چادر کابی از خانه بیرون نیامدند بر خلاف نصارا و یهود و مجوس غیر پس چون آزاد هم شوند باید با پرده باشند - شرابخواری و شرابگشی و شراب فروشی در اسلام حرام است پس این امور را باید اهل اسلام ترکب نشوند - و بالجمله همه این امور بر وفق ضابطه خاصی باید باشند +

(۱۲) اگر چه ذاتها و اهل مذہب دیگر نیز در امور مذہبیه در رسوم و عادات و فنیه و نیز در دادن خراج ب حکومت باید با مسلمانان مساوی باشند ولیکن ممکن است که فرق در میان آنها و مسلمانان بگذرانند که نسبتاً به خلاف انصاف باشد و نه خلاف عقل و حکمت علمی ریختن چما می - سیم اگر نیز آن در این ملک و در ملک آئرلند چنین کارها کرده می کنند همچنین دیگر نصارا

باید بود و غیره چنین معامله می کنند.

۱۱۳) یکی از اصول اهل اسلام تماماً باید این باشد که آینده در ملا عام بدان غیب و طریق و عقاید و بزرگان یکدیگر (در هیچ طقسی) ننویسند. بلکه در مساجد و بر منابر هم بر زبان نرانند و در کتب هم ننویسند یعنی سخنی ننویسند و نه نویسند جلایانه و غیر منهد بانه - در مکانهای خود مختارند و در صورتی که در همهجا یکی آنها یکی از غیب و دیگری نباشد و موجب خجش خاطر دیگری نگردد. البته در مساجد و بر منابر بطور معقول و با دلایل و بر این اگر بیانی کنند و نیز اگر علماء فریقین هر که باشند بایکدیگر در مجلسی گفتگو تا غرض آنها حاجت باشد نه حجت و دریافت حقیقت امور باشد نه خصومت و جدال و در صورتی که بدانند مخبر به فساد و خصومت نمی شود و همچنین نوشتن در کتب بر همین شرط و طریقی باید منع باشد. بلکه بنده را از ای این است که سنی و شیعه در مساجد یکدیگر برودند اگر ضرورت نماز باشد و بطور خود نماز کنند و به استماع مواعظ یکدیگر حاضر شوند و به بشنوند شاید که به این نحو عقاید و رسوم یکدیگر معلوم کنند و هیچ شکست نیست که علاوه بر اخوت و اتحاد و برادری باشند بر آن عمل خواهند کرد. با جمله عرض بنده این است که تعصب را بر کنار گذارند.

۱۱۴) اگر خدا خواست و در ممالک اسلام این اصول جاری شد و توأم دو دومی بهم رسانید و دولت با نظام گشت یکی از امور لازمه ایمنه و اجبه که هم بر وفق شریعت هم بر وفق عقل حکمت و تمدن اتحاد و اتفاق تمام مسلمانان جهان است در امور ملکیت و در مخالفت اقوام دیگر - اگر ترکی و ایران و افغانستان و دیگر دولتهای اهل اسلام متفق شوند شکست نیست که زور و استیلا دیگر اقوام بر اهل اسلام تخفیف کلی خواهد یافت بلکه معدوم خواهد شد.

۱۱۵) چون مسلمانان قوی شدند البته تا مدتی استیلا و بیجا بردم یورپ و میک سر و کار و معاملات هم دارند بلکه همیشه تجارت دارند و باید هم داشته باشند لهذا بعضی با همه آن دول اتحاد آنها نیز لازم است - ولی مقام فنوس است که دو دولت قوی بازوی یورپ روس و انگلند به واسطه خصومت و عداوت و همچنین ذاتی یا عارضی و پوستیکی بود و اراده حمله روس بسملک بند و ثبات انگلند در دفع نمودن آن حمله را چندین ریاست اهل اسلام در میان این دو لطمه خوراستند بلکه احتمال کلی میرود یا یقین قطعی است که قضای این ریاست را هم دارند یا هم



باینتر اصاله یعنی به الحاق جمله برهندستان و مدافعان آن - در این صورت خواه بر این الحاق خاص باشد خواه به ملاحظات دیگر هم در دوستی و اتحاد و معاهدات و معاملات و همکاری و اشتغال با این دو قوم مسلمانان را (خصوصاً ترکی و ایران و افغانستان را) واجب و لازم است که کمال احتیاط و هشیاری را بکار برند اگر چه در واقع در معامله و سروکار با هر دو قوم و طائفه و همچنین با شخصی است احتیاط شرط است چرا که اگر مسلمانان و همچنین صنیان از ابتدا به احتیاط و هشیاری کار کرده بودند باین آفات امروزه در نمی افتادند -

(۱۶۱) در ریاست حیدرآباد دهمه فقرات سابق الذکر جاری می تواند شد جز آنکه (۱۵) که بموجب معاهده بانگورین نمی توان بران عمل نمود - و دیگر آن که معاهدات حکومت بریتیش را باید پیش رود داشت و بر آنها برابر بزرگ حرف کم و تنگ حرف زیاد عمل نمود - ولی برای امروزان متعل که خیر از معاهدات ماضیه اند اندیشه دیگر باید کرد - بلکه بنده امیدوارم که اگر چنین اصولی در این ریاست جاری شود ممکن است که معاهدات ماضیه را نیز با حسن وجهی حکم و اصلاح نمایند که طوفین هر دو راضی باشند - و غرض بنده این است که بشک و اصول و انتظام نیک اتحاد و کجوتی هم بهتر ملاحظه خواهد شد - همیشه راجی بنده این بوده است و خصوصاً معاملات حکومت بریتیش با این ریاست همچنین دیگر ریاستهای بومی که بریتیش کاوشند اندکی پالیسی خود را تغییر دهد و ملامت ترسازد یعنی مداخلت زیاد از حد در امور این ریاستها و سخت گیری بسیار هم لطفی ندارد و بشک باین سبب ارادت کیشی و ولایتی این ریاستها و مردم آنها زیاد بر زیاد می شود -

(۱۶۲) آینه یعنی پس از جریان این اصول قوانین ملک در میان اهل اسلام بردو قسم خواهند بود شرعی و عرفیه - قواعد شرعی نیز بردو قسم اندیک قسم آن است که خاص تعلق دارد با ذات و خلق مثل نماز و روزه و زکوة و حج و این قبیل امور - خلق در اینها مختار اند که از ملامتی که بخوبی خواهند تقلید کنند و بر وفق قول و فتوی او عمل نمایند قسم دیگر آن است که تعلق دارد با ذات با خلق بایکدی که مثل عقد و نکاح و طلاق و میراث و عادی دیگر و قتل نفس و زنا و سایر جرائم و عقیده - این قوانین را باید بموجب آرای مجسمی که مشتمل باشند از جمعی کبار و بزرگان علماء و مقدار

فائز کمال سوائی علی جمیع نماید و یک جلد یا جلد های متعدده و اگر ضرورت هم باشد و علماء  
 شیع را در آن عذری نباشد بعضی مقامات راجع و اصلاح نمایند که درام قانون ملک بشوند  
 و این کتب را بجهت چاپ در سر اسر ملک جاری دارند و حکمت قضا در شهر و بلد و قریه بر پانصد  
 و قضات کمال را به کار یعنی از طرف حکومت مقرر کنند بدرجات مختلفه که انصاف کنند  
 در میان خلق و امور خلق را فیصله نمایند بر وفق شرع - از برای انفصال از غیرتذات خلق در امور  
 که مدعی و مدعی الیه با یکی از آنها بر انفصال حکم بقضائی راضی نباشند یا نشود مجلس دیگری باشد  
 مشتمل از چند کس از اعاظم و علم علماء که پادشاه آن فیصله را به آنها رجوع نماید و فیصله آنها نیز و  
 قطعی باشد - اما امور عرفیه که ابدان نسبت و ارتباطی به امور شرعیته ندارند و مجلس شورای عامه باید  
 قانونی برای پرکاری جاری نمایند - و تمام قوانین خواه شرعیته باشند خواه عرفیه و خواه حکم  
 اصلاح بعضی از فقرات یکی از آنها باشد - باید در اول در شورای عامه و بموجب و غلبه آراء مضا  
 یابند پس از آن با مضا علی شاه و پانصد باید بعد از تمام امور آن را بهر دو دستخط نماید

(۱۸۶) - این نیز باید دانست که چون قوانین شرعیته اهل اسلام معین می باشند و سرفرقت از اهل اسلام  
 در آنچه در میان آنها جاری است ابدان اتمالی ندارند و غالباً از اتمه ای اسلام بزرگ حال جا  
 بوده اند لهذا ابدان آنها گفتگوی نخواهد رفت و در مجلس شورای ملی ضرورتی نمی شود که بر آنها  
 بحث رود و بحتمل که گاه گاهی در مقدمه و بر مسئله گفتگو شود پس در صورتی که یکبار تمام حکم  
 جمع کنند جمعی از علمای متفقا امضاد اشتمند که بر آنها عمل شود تا قیامت جاری خواهند بود و  
 تمام خلق پائی بند آنها می باشند پس مشاوت خاص خواهد بود در امور عرفیه و سیاست مدینه  
 و حفاظت ثنور و بندوبست امور دول خارجه و تجارت و امثال اینهاست که نیست که در میان  
 اهل اسلام سبب اختلاف عقاید نهستی به احکام شیعیه راضی نمی شود و همه شیعیه به احکام سنی -  
 پس ضرورت است که امور سرفرقت بموجب کتب و قوانین خودشان فیصله شود که هر چه در وجه موجب  
 گفتگو در مجلس خاطر بیخ فرقی نکرود -

(۱۹) - بیخ مشک نیست که بعد از آن امور سابق هزارها امر دیگری باشد لازم و ملزوم نیست  
 از زندگی در ترقی و آسایش و آراش و تجارت و فلاح و سعادت و دوام و بقای ملک و رعیت

که باید صورت انجام یابد و چیک ازین امور صورت وجود و انجام نمی پذیرد و هر چه واسطه و مذکور  
 علم و دانش - و آن علم و دانش را البته از مردم یورپ یعنی نصارا اخذ نمود و با وجود آن مذنب  
 خود را هم از دست نباید داد که لطف همه در آنست +

(۲۰) سیویل سرویس یعنی خدمت اهل قلم به موجب و مفهومی که در میان اکثر زبان مشهور و جاری است  
 و آن این است که اهل قلم هر درجه و مقامی و عهده و منصبی که باشند مجبوراً باید در علوم و دانسته  
 چندمی امتحان دهند قبل از آنکه داخل خدمت حکومت می شوند باید در همه ریاست است  
 اهل سلام جاری باشند - و خصوصیه اهمیت و ضرورت آن در این ریاست زیاده است که کم  
 باشندگان این ریاست تشویق و تحصیل علوم و خدمت در ریاست خود هم در اندک زمانی تمام  
 رشته های حکومتی این ریاست پر شوند از مردمان تربیت شده با دانش و کاروان - مگر چنین  
 معلوم می شود که بعضی از اهل الهی هند و استان که در این ریاست عهد های عالی شان دارند -  
 در این امر مخالف می باشند و بواسطه اراضی خود و شان - شاید عذر آن ها این است که زبر  
 سرکار صفت بر باد می شود و لیکن این عذر که بکلی خلاف است - با وجود این شخصی شکایت می کرد  
 که هفت پشت من باشندند این ریاست بوده اند و فرزند من در درجه افت ای تحصیل میکنند  
 و من امان داده دارم او را به انگلند فرستم ولی عذرهای ناموجهی آرد هر چند که چندین جوان هستند و  
 روانه سانسند بلکه دفتر و اکثر او گوناگون را هم بزر این ریاست با نکلند فرستادند و اینها در  
 میزدل هم امتحان نداده بودند - و سرکار نظام چهارک روپیه را برای این کار و وقف باشندگان  
 این ریاست کرده مع ذلک این ریاست روتیه این صاحبان گرام - بیشک این خاص حق  
 باشندگان را این ریاست است و باید جاری باشند و بعدی دیگر در آن حقی نباشد +

(۲۱) سوال - ایاب این کار را باید یا دشا بکنند یا نه - در این اختلاف بسیار است -

## خانمہ کرام و لب تمام

۱ - کرد در این جا و جاهای دیگر عرض نمودم که مسلم و غیره خواهان و خواهان و غیره

ولی تعصب و همه را برادر میدانم +

۲- اگر سخنان بنده کسی را ناگوار آید مزار و آبی نیست نصیحت کسی سودمند آیدش + که گفتار

سعدی پسند آیدش +

۳- اگر مسلمان جهان که امروز در میان وقت بطور یقین از ده هزار ۹۹۹۹ جا بمل اندو

یک کابل بگویند که مایل نداریم که ترقی کنیم یا خرد و دیگری ازین قبیل آرنده مارا به آرنه عارفی

و ارادی نیست و ما علی الزم رسول الا لا البلاغ بگذار تا بیفتد و میند نزاری خویش =

۴- اگر بگویند دین اسلام مانع ترقی است بکلی خلاف است - بلکه دین اسلام از هر دین

زیاده باعث ترقی است - خود خدا تعالی فرموده است لیس لادنسان الا ما سعی پس آنچه

مسلمانان را نیست محض از آن است که در جستجو و حصول آن سعی نمی کنند -

۵- اگر بگویند دین با دولت جمع نمی شود این هم بکلی خلاف است - بلکه بزرگان دین ما

گفته اند دین و دولت توأمان اند - و از دولت مراد دنیا است و چینی گفته برای قوم است بر

افراد و آحاد قوم است - یعنی شخصی می تواند که هم صاحب دین باشد و هم صاحب دولت

شرط آن فقط محنت است و محنت درست +

۶- اگر بگویند سعی و کوشش بکار نیاید و تدبیر با تقدیر برابر نیست که کند و آنچه شدنی است آن

می شود - این هم خلاف شرع و عقل است و اینها بیانه و معاذیر سستی و تن پروری است

و نه کردن محنت و مشقت - البته بختن و در برون آن بختن تهریر است هر کسی از آن ناکزیر

اگر چه ممکن است که لقمه در کلوب گیرد و فالو را ه نفس نبد کند و هزار بار چنین شده - پس نان هم

نباید خورد و در آن محنت و زرد جا همان خلاف تقدیر +

رزق بر چند بی گمان برسد      شرط عقل است جستن از درها

۷- اگر بگویند تحصیل نان و دولت و عزت ما از دینداری باز می آید و همچنین تحصیل علوم

و دیگران و تقلید و تاسی بد دیگران در تمدن و کمال و هنر ما از راه بیرون می برد این

هم خلاف است - البته اگر کسی پای بند پیرونه سبب و شریعت خود باشد و از طفولیت

سر خود ولایت ندنبوده و بچوبی تربیت شده و در محبت نیکان بوده کلهی خلاف نمی کند

و از راه منحرف نمی شود. و خشک ممکن است پیروی و پابندی بندگی دین نمودن و تحصیل نماند  
 ز هر چه بطور معقولیت کردن. - هر شخصی که علم خود را شمشیر و سپر خود قرار دهد و با یکی بجنگد و با دیگری مصلحت  
 نماید یعنی از طرفی که او بدین عالم استم و شجاعا عمل و از طرفی دلیل آورد که هر چه خلاف فطرت و  
 عقل است مرا به آن اعتقاد نیست این شخص با کمال لائابالی و بیدین است. - این شخص در دست  
 در لباس محاسب - محقر این است که اگر این شخص نخواهد هم دیدار باشد هم بر سیر کار خشک  
 نمی تواند در اندک زمانی صاحب الکهار شود. - همین سبب است که خود را بیدین لائابالی می نامند  
 ۸ - اگر بگویند دین کافی است ما را در دنیا نینخواهیم و لهذا دنیا زندان ماست و باید باشد در حق  
 هستیم هر چه که آخرت داریم. - این هم خلاف شرع و عقل است. - فرضاً اگر همین شخصی بعد اوقت در راستی  
 دیدار هم باشد باید کفش بر سر خود و دسترسیمش اندازد و بخمال نعم آخرت نیز به معنویت خداوندی  
 مستظهر باشد. - خدا خود فرموده است من جاسن و الحجروح قصاص - پس این را با  
 است. و خلاف مرضی می کند.

۹ - اگر بگویند ما در این این است که هر چه بنظر ما نیک آید بکنیم و هر چه بد آید بکنیم  
 دین غالباً موقوف بر علم و دانش است و ما خود عالم و دانشمندیم و نیک را از بد شناسیم  
 این هم خلاف عقل سلیم و خلاف تمدن و دنیا داری است. - بیشک هیچ کس در دنیا  
 نمی تواند بیدین حرف بزنند و بکنند و بپای پیروی دینی باشد. و بروی را که بزبان اقرار داد  
 که پیروان است پیروی آن بعمل با ارکان هم ضرور است. - پیروی دین در ظاهر  
 و باطن هر دو ضرور است زیرا که در پیروی او امر و نواهی الهی قطع نظر از قیامتی و حساب  
 و عقاب و کتابی و بهشت و دوزخ که باشد یا نباشد لازم آن اطلاق تمام امور است  
 و زندگی انسان را بر پنج سبب از یکی صورت انجام می دهد چنانچه لازم آن است انسان  
 اقتاده. - از همه بالاتر این است که چون انسان مدنی الطبع است و با وجود آن که  
 با همسایه خود در صورت همیولایکسان است با لفظه یا طبیعت و مشرب و جنسیت و  
 عادت و خصوصاً در مذہب و عقاید مختلف است و همین اختلاف را ما می نامیم در پیروی

گفت و گریه است و خستیماری هم نیست در این مقام یکبارگی میگویم اگر دانشندان ما هم بخندند بگردد  
 خود را در علم و دانش و تهذیب سرآمد خلق جهان می دانند مع ذلک و زای علم انکند چند سال  
 پیشتر نسبت شخصی فارسی گفت "کاهی مرد سیه فام در پرلنت ما داخل نه شده" - و ذکر بر آن  
 مردم ایشان را نمودند و اهل هند را حقه مناسبه فام میدهند و از آنها انکار و گریه است -  
 ولی شکی هم نیست که همین سخن مردم جشی صفت رنگی افریقایی گویند نسبت به آن بزرگ  
 نالیشان "کس نه گوید که دفعی سخن ترش است پس مطلب از دست نزد که دین در میان هر  
 قومی مانند رشته در پیچ است و چون آن رشته گسست همه دانهایی آن پراکنده خواهند  
 شد پس چون اختلاف از میان اقوام جهان معدوم نخواهد شد و هر قومی را ضرور است دفع  
 مغفرت و یکبار از خود ننودن و دفع آن مغفرت بدون اتفاق نمی شود و هیچ چیز براس  
 اتفاق از دین بهتر نیست +

۱۰- اگر گویند آخر الزمان در رسیده جواب گویم - ای جاها است طبیعت و غافلان چون  
 بهانه جو آخر الزمان وقتی رسید که شما با نسق کردید در مقابل خدا و احکام او "اموما متلا  
 فیها کفسقوا" قرآن خدا را بر طاق نسبان نهادید و در شام و بغداد و کوفه و کربلا کارها  
 کردید و در قسطنطنیه پهران و کابل و حیدرآباد در همین وقت کارها می کنید - از آن زمان الود  
 خدا بر آن قرار گرفت که قرینه نبی کلاغ دولت شمارا منهدم سازد - راست راست که بنجاه سال دیگر  
 قسطنطنیه بجا خواهد بود نه پهران و کابل و نه حیدرآباد - ولیکن هر یک از شما با را به یک دم از  
 احوال خود و خاطر جمعی نیست و مع ذلک آن دم را غنیمت می شمارید که داد نسق و مجور و لهو و لعب  
 را بیدار از فکرانی و فریاد هم کردن اسباب ترقی و آسایش خود و تحصیل علم و هنر بی پروا بستید  
 هیچ شکی نیست که اگر شما با تحصیل دانش گسند و قوتات ابلهانه را از سر گذارید خواهید دانست که  
 آخر الزمان هنوز بسیار دور است - وقتی که حافظ شیرازی این اشعار را می نوشت آخر الزما  
 در رسیده بود +

این چه شور است که دور قمری بسیم  
 همه آفاق پر از فتنه و شرعی بسیم  
 ابلهان را بر بشریت زکلا ب و قضا  
 قوت دانا همه از خون جگر بی بسیم

اسپ از یثبه مجروح بنیر بالان طوق زرین همه در گردن قومی بسیم

دولتی نیده در همین وقت سالت ۳ شب ۲۵ جمادی الاول ۳۱۶ هجری در حیدرآباد کوشیم  
 می بنیم آنچه را که حافظش صد سال پیشتر در شیراز دیده هنوز آخر الزمان دور است  
 ۱۱- در این صورت با مسلمانان و برادران دینی ما را باید - (۱) بسختی پایی بنیدین باشند  
 (۲) همه با هم برادر باشند و مشفق با وجود اختلافات و عقاید نومیه - (۳) صاحبان حمت  
 و غیرت دینی و قومی باشند (۴) در کسب هر گونه کمال و دانش سالی در هر کس باشند  
 (۵) برای ترقی ملک و دولت و عزت و حفظ و مراتب خود دعایت جد و جوی را عمل آرند -  
 (۶) ارباب استهای ما باید همه با یکدیگر متحد و یک رنگ باشند - (۷) دین حیدرآباد مسلمانان نوازند -  
 جز به وجود اصول در تمدن و مملکتی - و السلام ختم

## سابا

تمه بهرامیرم بود این فامه به سر  
 نوز شاه و وزیرم بنظر باشند  
 اسلام جو با شمال کفر است از آن  
 کویم بتو کاست خفته بخیز از دست

## تمه با کجین

هنوز مطالب بسیاری می باشند منسوب به ایران و برای هدایت ایران که در این جا  
 ذکر نمی شوند نامعلوم شود که آسیاطی به آنها دارند یا نه - غالباً شمال اهل ایران و همچنین دیگر  
 مسلمانان جهان شمال آن نامی است که از سوال که دند که آتش می توانی پختن گفت آری -  
 چون همه کیفیات آتش را از سوال که دند و تمام گفت میدانم و می توانم کرد - حاجت ادا  
 پرسیدند که نخست هم بر سر دیک می توانی بناد گفت به حال خوبی - پس آتش پخت نخست ما  
 هم بر سر دیک بناد همچنان که در ایران کهلانی می کنند و بعضی کیفیات آن بر ما معلوم است  
 اگر چه کارهای اهل ملک ما بر بنده بخوبی ظاهر است - ولیکن همیشه ملاحظه کنید که همه چیز بنده  
 پس اگر واقعات و کیفیات این رساله را نه استند و معترف اند که نمی خوانند و ساله دیگری

نوشته خواهد شد مثل بر مطالب آهسته و بکوه الچه شود رحمت بجا اگر تحصیل حاصل محال است، این دعویهای  
 بیچارچند قول جنل ماضی ماکه در بعضی بودند به بنده نوشتند خطوط آنها نزدیکه موجود است  
 بی شک این بزرگوار یک لفظ بلکه یک حرف هم از دفتر لیتیک و تمدن نخوانده بودند و نمی دانستند -

## التماس

هرگز کوار که عنایت فرموده مختصراً بطول بچیزی به نولید نسبت به این رساله ناچین  
 خواه بطور تقریظ باشد خواه بطور جواب خواه بطور نکته صغنی و خواه بطور اصلاح بی  
 نهایت بنده را ممنون و شکر گزار خواهد فرموده شرط آن است که غرض او حاجت باشد  
 نه حجت و بے تعصب فالی از خدمت باشد فقط

## حای الاستاد

میرزا اسمعیل درودی اصفهانی  
 ۲۵ - جمادی الاول ۱۳۱۶

کتابتیه  
 میرزا آشتی املی





۲۹۷۶۸۴

آخری درج شدہ تاریخ پر یہ کتاب دستاویز  
لی گئی تھی مقررہ مدت سے زیادہ رکھنا کی  
محوریت میں ایک آنہ ری میہ دیرانہ لیا جائے گا۔

---





